



## پوزشی دوباره

ماراتن سخت و نفس‌گیر و سهمگین «ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱» در این شرایط حساس نبرد جامعه بزرگ ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به هولناک‌ترین تندپیچ خویش رسیده است که «بالضروره این امر رسالت و وظایف سنگین کنش‌گران جنبش پیشگامان (در عرصه استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) در راستای آگاهی‌یابی و گفتمان‌سازی و تئوری‌سازی و سازمان‌یابی و راهبری (نه رهبری) کنش‌گران این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی جاری تعریف می‌نماید.»

بی‌تردید در این شرایط «طرح هر گونه موضوعی جز کالبد شکافی و تحلیل و آنالیز و تئوری‌سازی و آسیب‌شناسی و درس‌آموزی از این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی مردم ایران، آدرس غلط دادن به کنش‌گران (خودپوی و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جناح‌های درون قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) می‌دانیم که سخت از این امر بیمناکیم.»

بنابراین در شماره ۱۶۱ (مانند شماره ۱۶۰) نشر مستضعفین ایران (ارگان عقیدتی، جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به علت کثرت مطالب جنبشی، از ادامه مقالات سریال گذشته معذریم. باشد که این عذر ما در محضر مبارک شما پیشگامان و کنش‌گران این ابرحرکت عظیم اعتراضی ضد استبدادی قبول افتد و در نظر آید؛ و باشد که در فرصتی مناسب وظیفه ادامه مقالات سریال نشر مستضعفین ایران به انجام برسانیم.

☀️ سرمقاله - جمع بست تجربه دو ماهه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱

☀️ سخن روز - «شصت و نه سالگی ۱۶ آذر» (روز جنبش دانشجویی ایران) و مسئولیت جنبش دانشجویی

☀️ تیتراژ اول - در بیست و چهارمین سالگرد «قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای»

وب سایت:

[www.pm-iran.org](http://www.pm-iran.org)

[www.nashr-mostazafin.com](http://www.nashr-mostazafin.com)

ایمیل آدرس تماس:

[Info@nashr-mostazafin.com](mailto:Info@nashr-mostazafin.com)

# جمع بست تجربه دو ماهه ابر حرکت اعتراضی

## ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱

و خاستگاه طبقاتی اکثریت کنش‌گران ابر حرکت اعتراضی ملی خیزشی - جنبشی سیاسی و ضد استبدادی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ باعث گردیده است که «جنبش خیابانی» سیطره کاملی بر «جنبش اعتصابی» داشته باشد، در نتیجه همین «سیطره کامل جنبش خیابانی بر جنبش اعتصابی باعث گردیده است تا شرایط ذهنی برای بسیج همگانی و سراسری مردم ایران (مانند سال ۵۷) فراهم نشود». یادآوری می‌کنیم که «شیوه مبارزه طبقه متوسط شهری شیوه مبارزه خیابانی می‌باشد برعکس اردوگاه عظیم نیروی کار که بر مبارزه با شیوه اعتصابی تکیه دارند». با عنایت به «جمعیت عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) در کشور ایران بدون جنبش اعتصابی و تنها با تکیه بر جنبش خیابانی نمی‌توان در عرصه میدانی مبارزه سیاسی ضد استبدادی به بسیج فراگیر و توده‌ای در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کرد.»

۳ - ابر حرکت اعتراضی و ملی و ضد استبدادی جاری جامعه بزرگ ایران در طول دو ماه گذشته به ما

۱ - طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی جامعه بزرگ ایران «بدون پیوند با اردوگاه عظیم نیروی کار یا پائینی‌های جامعه ایران (اعم از کارگری و کارمندی تا حاشیه‌نشینان شهری) نمی‌توانند به خواسته‌ها و مطالبات و تحول عظیم دینامیک و دموکراتیک ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی دست پیدا کنند». گرچه طبقه متوسط شهری (یا اقشار میانی جامعه بزرگ ایران) این تجربه بزرگ در سال ۸۸ در جریان جنبش سبز (بزرگترین جنبش توده‌ای و فراگیر سیاسی تکوین یافته از بالا پسا شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷) کرده بود، زیرا «همین فاصله بین طبقه متوسط شهری با اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگر و کارمند تا حاشیه‌نشینان شهری) جامعه بزرگ ایران در عرصه میدانی بود که باعث شکست جنبش سبز در سال ۸۸ گردید» بنابراین «در خصوص ابر حرکت اعتراضی عظیم خیزشی - جنبشی سیاسی و ضد استبدادی شهریور - آبان ۱۴۰۱ از آنجائیکه (برعکس خیزش‌های دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ و خیزش‌های سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴) پایگاه اجتماعی کنش‌گران میدانی این ابر حرکت اعتراضی ملی، طبقه متوسط می‌باشند» با عنایت به اینکه در تحلیل نهائی «هنوز طبقه متوسط شهری پس از دو ماه که از عمر این ابر حرکت اعتراضی می‌گذرد در عرصه میدانی نتوانسته است با اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی تا حاشیه‌نشینان شهری) پیوند ارگانیک و تنگاتنگی پیدا کند همین امر باعث گردیده است که کنش‌گران این حرکت عظیم اعتراضی سیاسی نتوانند به جنبش عظیم و توده‌ای فراگیر و سراسری (مانند سال ۵۷) چه در عرصه جنبش خیابانی و چه در عرصه جنبش اعتصابی دست پیدا کنند» بی‌تجربگی اکثریت کنش‌گران جوان این ابر حرکت اعتراضی (که مشمول متولدین دهه ۸۰ می‌شوند) «از آفت‌های است که به این جدائی در بدنه و قاعده (دو ساحتی خیزشی و جنبشی) هرم ساختاری این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری دامن زده است.»

۲ - برتری جایگاه (طبقه متوسط شهری به عنوان پایگاه اجتماعی

نشان داده است که در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران «بدون پیوند سه مؤلفه‌ای جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش کارگری (در رهبری و راهبری حرکت ملی اعتراضی ضد استبدادی) امکان اعتلای جنبش فراگیر و سراسری اعتصابی وجود ندارد» لذا در همین رابطه است که ابر حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ از نهم مهر ماه ۱۴۰۱ با بازگشائی دانشگاه‌ها و ورود جنبش دانشجویی به صورت سراسری به عرصه میدانی «روند جنبش اعتصابی (در ۱۱۱ دانشگاه و دانشکده و موسسات آموزش عالی) مادیت پیدا کرد و از آن تاریخ بود که پرچم جنبش اعتصابی این ابر حرکت اعتراضی به دست جنبش دانشجویی به اهتزاز در آمد.»

باری در این رابطه بود که از نهم مهرماه جنبش دانشجویی در پیوند با جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی قرار گرفت و به موازات این پیوند سه مؤلفه‌ای بود که جنبش اعتصابی محدود به عرصه دانشگاه نشد و به عرصه مدارس و جنبش معلمان و دانش‌آموزان و در ادامه به بخش کارگران پیمانی و پروژه‌های صنایع نفت و گاز هم گسترش پیدا کرد مع الوصف از صبح روز دوشنبه ۱۸ مهر ماه (۹) روز بعد از آغاز اعتلای جنبش اعتصابی توسط جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزان (کارگران پروژه‌های و پیمانی پتروشیمی بوشهر و کارگران پتروپالایش کنگان استارت جنبش اعتصابی کارگری (در حمایت از مبارزات توده‌ای و نیروهای خیابانی و در اعتراض به سرکوب و کشتار زنان و جوانان) زدند که البته از فردای آن روز (یعنی از صبح روز سه شنبه مورخ ۱۹ مهر) بود که کارگران پیمانی و پروژه‌های شاغل در پالایشگاه آبادان هم به این جنبش اعتصابی پیوستند. که البته «اعتصاب

سیاسی و حضور پر شور کارگران پیمانی و پروژه‌های پتروشیمی در بوشهر و عسلویه و پالایشگاه آبادان در چیه تازه‌ای برای پیوند جنبش اعتصابی که برای مدت ۹ روز (از نهم مهرماه تا ۱۸ مهر ماه) فقط محدود به جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و دانش‌آموزی بود با جنبش اعتصابی کارگری پیوند پیدا کند» و با شروع جنبش کارگران پروژه‌ای و پیمانی فوق بود که طلسم غیبت جنبش کارگری در عرصه میدانی ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی شهریور - آبان ۱۴۰۱ پس از ۲۳ روز (از ۲۶ شهریور تا ۱۸ مهر) شکسته شد.

البته آنچه که در آنالیز و کالبد شکافی این موضوع برای ما مشخص می‌گردد اینک:

یک - ورود جنبش کارگران پروژه‌ای و پیمانی صنایع نفت و گاز به عرصه میدانی این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی (از روز دوشنبه مورخ ۱۸/۰۷/۱۴۰۱) در فرایند پسا ورود جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی به عرصه این جنبش اعتصابی شکل گرفته است» که خود این امر نشان دهنده آن است (که مانند سال ۵۷) «جنبش کارگری ایران به علت ضعف عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری دینامیک) هنوز از آنچنان پتانسیلی جهت راهبری و رهبری جنبش اعتصابی و حتی جهت شروع جنبش اعتصابی برخوردار نمی‌باشند» و در عرصه جنبش اعتصابی «دنباله‌رو جنبش دانشجویی و جنبش معلمان می‌باشد» که خود این موضوع در آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران باید به عنوان یک آفت بزرگ در نظر گرفته شود.

دو - عنایت داشته باشیم که اگر چه اعتلای جنبش اعتصابی کارگران از ۱۸ مهرماه ۱۴۰۱ با ورود کارگران پروژه‌ای و پیمانی صنایع نفت شکل گرفت ولی

متاسفانه در این رابطه باید داوری کنیم که (مانند جنبش اعتصابی ۱۴۰۰ کارگران صنایع نفت و گاز و پتروشیمی که حتی در صنعت نفت فقط محدود به کارگران پروژه‌های و پیمانی شد و آن جنبش اعتصابی در سال ۱۴۰۰ نتوانست به عرصه کارگران رسمی و قراردادی گسترش پیدا کند و همین امر عامل ناکامی جنبش اعتصابی کارگران پیمانی - پروژه‌ای صنایع نفت و گاز و پتروشیمی در سال ۱۴۰۰ شد) جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای و پیمانی صنعت نفت نه تنها نتوانست در عرصه اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران فراگیر و سراسری بشود، حتی نتوانست در عرصه کارگران رسمی و قراردادی خود صنعت نفت هم گسترش پیدا کند. که البته همین امر باعث گردید «تا جنبش کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنعت نفت و پتروشیمی ایران که از روز دوشنبه ۱۸ مهر ماه شروع شد پس از ۴ روز سرکوب بشود و ناکام بماند.»

سه - همین تاخیر ۲۳ روزه (از ۲۶ شهریور تا ۱۸ مهرماه ۱۴۰۱) جنبش کارگری جهت ورود به جنبش اعتصابی و اعتراضی ضد استبدادی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ و همچنین همین دنباله‌روی کارگران پروژه‌ای - پیمانی از جنبش دانشجویی و جنبش معلمان در ورود به جنبش اعتصابی و همین ناکامی جنبش کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنعت نفت و پتروشیمی در گسترش دامنه آن به جامعه کارگری ایران همه و همه نشان دهنده آن است که جنبش کارگری ایران هنوز از پتانسیل رهبری کردن جنبش اعتصابی سراسری و فراگیر به صورت تک مؤلفه‌ای برخوردار نمی‌باشد و البته دلیل اصلی این امر هم آن است که خود جنبش کارگری ایران از سازماندهی مستقل سراسری برخوردار نیستند. در این رابطه است که ما بر این باوریم که در این شرایط «جنبش کارگری تنها در کنار دو جنبش دانشجویی

و معلمان است که می‌تواند در جنبش اعتصابی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی حضور پیدا کند». همچنین باید بگوئیم که در این شرایط «ایده‌آلیزه و قدسی کردن طبقه کارگر و تکیه تک مؤلفه‌ای کردن بر این طبقه جهت رهبری جنبش کارگری (آنچنانکه جریان‌های مارکسیستی سنتی تحزب‌گرایانه لنینیستی خارج‌نشین در طول بیش از ۸۰ سال گذشته از شهریور ۲۰ الی الان بر طبل آن می‌کوبند) حاصلی جز به سکتاریست کشانیدن خود جنبش کارگری ندارد.»

چهار - ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی شهریور - آبان ۱۴۰۱ به ما نشان داده است که «وحدت و همگرایی افقی و عمودی بین کنش‌گران گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران زمانی مادیت پیدا می‌کند که گروه‌های مختلف اجتماعی در عرصه مبارزه مطالباتی خود از فرایند صنفی و حتی مدنی خود عبور کرده و وارد فرایند سیاسی شده باشند». لذا از اینجا است که می‌توانیم جمع‌بندی کنیم که «تنها در عرصه مبارزه سیاسی است (نه مبارزه مطالباتی صنفی - مدنی) که در کادر شعار واحد ضد استبدادی سلبی و ایجابی شرایط برای همبستگی و پیوستگی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران هم به صورت افقی و هم به صورت عمودی فراهم می‌گردد» و دلیل این امر هم آن است که «در عرصه مبارزه مطالبه‌محور آن هم در شکل صنفی و حتی مدنی و اجتماعی آن به علت تنوع مطالبات کنش‌گران امکان همگرایی و وحدت فراگیر و سراسری به صورت عمودی و افقی بین شاخه‌های مختلف گروه اجتماعی وجود ندارد چراکه هر یک از گروه‌های اجتماعی به دنبال مطالبات خاص خودشان می‌باشند» بنابراین «حتی در عرصه جامعه کارگری مبارزه مطالباتی تا آنجا که محدود به عرصه صنفی صرف بشود صورت کارگاهی

و حداکثر سندیکائی دارد و نمی‌تواند در شرایط انسداد سیاسی و اجتماعی امروز جامعه ایران به صورت مستقل از حکومت و یا جناح‌های درونی قدرت شکل فراگیر و سراسری طبقه‌ای پیدا کنند.»

پیر پیدا است که در طول ۴۳ سال گذشته «این آفت به صورت فراگیر دامن جنبش کارگری ایران گرفته است و البته هنوز هم ادامه دارد». در این رابطه است که در جمع‌بندی خود می‌توانیم داوری کنیم که «تنها با اعتلای مبارزه کنش‌گران جامعه بزرگ نیروی کار در جامعه ایران اعم از کارگری و کارمندی و عبور از فرایند صنفی و مدنی یا اجتماعی به فرایند سیاسی و دستیابی به شعار واحد ضد استبدادی سلبی و ایجابی است که امکان سراسری و فراگیر شدن جنبش سیاسی ضد استبدادی سلبی و ایجابی فراهم می‌گردد» و در ادامه آن است که «شرایط برای پیوند عمودی و افقی گروه‌های مختلف اجتماعی و کنش‌گران عرصه مبارزه سیاسی جامعه بزرگ ایران فراهم می‌شود.»

۴ - تا زمانیکه «بین دو بخش هرم ساختاری حرکت‌های اعتراضی سیاسی (یعنی بخش خیزشی و بخش جنبشی آن) پیوند دینامیک و ارگانیک و تنگاتنگ تکوین یافته از پائین ایجاد نشود امکان سازمان‌یابی سراسری و راهبری واحد دینامیک و دستیابی به رهبری درون‌زاد در این حرکت‌های اعتراضی حاصل نمی‌شود». توضیح آنکه آنچه‌آنکه در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ شاهد هستیم «هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی از آغاز الی الان صورت دو ساحتی (خیزشی و جنبشی) داشته است نه صورت تک ساحتی (خیزشی یا جنبشی صرف)» که البته این موضوع «از خودویژگی‌های خاص این ابرحرکت اعتراضی سیاسی ضد استبدادی می‌باشد، چراکه برای مثال

حرکت‌های اعتراضی ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ در تحلیل نهائی هرم ساختاری آنها صورت تک مؤلفه‌ای خیزشی صرف داشتند و مکانیزم مبارزه جنبشی دینامیک در آن دو حرکت اعتراضی سیاسی ملی جایی نداشتند. هر چند که به صورت حاشیه‌ای و نه در متن جنبش دانشجویی ایران آن دو حرکت ملی اعتراضی خیزشی را ساپورت می‌کردند. ولی برعکس در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ از آغاز تکوین آن (یعنی از ۲۶ شهریور الی الان) با حضور فراگیر میدانی جنبش زنان ایران (و در ادامه آن از ۹ مهر ماه با حضور میدانی و سراسری جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی) هرم ساختاری آن صورت دو ساحتی (خیزشی و جنبشی) داشته است هر چند که «وضعیت و جایگاه این دو مؤلفه خیزشی و جنبشی صورت سیال و ژلاتینی داشته است به این معنی که در فرایند اول این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهر ماه ۱۴۰۱ به علت ضعف سازمان‌یابی جنبش زنان ایران) این ساحت خیزشی هرم ساختاری بود که بر ساحت جنبشی آن غلبه داشت اما در فرایند دوم که از نهم مهر ماه با بازگشائی دانشگاه‌ها و مدارس شکل گرفت، همراه با ورود همه جانبه جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی به عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بود که شرایط برای غلبه ساحت جنبشی بر ساحت خیزشی فراهم گردیده است. که با غلبه ساحت جنبشی بر ساحت خیزشی هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بود که پرچم اعتلای جنبش اعتصابی توسط جنبش دانشجویی به صورت سراسری در ۱۱۱ نهاد آموزش عالی و دانشگاهی به اهتزاز در آمد. همچنین «توسط این غلبه ساحت جنبشی بر ساحت خیزشی (در هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی) است که شرایط برای

آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی کنش‌گران خیزشی توسط کنش‌گران جنبشی دانشجویی و معلمان فراهم شده است.»

از اینجا است که در جمع‌بندی خود می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «بدون دو ساحتی شدن هرم ساختاری حرکت‌های عظیم ملی و سیاسی اعتراضی نه تنها امکان بقا برای آنها وجود ندارد و نه تنها امکان آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی برای کنش‌گران خیزشی (توسط کنش‌گران جنبشی) این حرکت‌های اعتراضی وجود ندارد و نه تنها امکان ظهور رهبری درون‌زاد و دینامیک تکوین یافته از پائین برای اینگونه حرکت‌های اعتراضی وجود ندارد و نه تنها امکان ظهور جنبش اعتصابی به صورت دیالکتیکی از دل جنبش‌های خیابانی وجود ندارد از همه مهمتر اینکه در صورت تک ساحتی بودن هرم ساختاری این حرکت‌های اعتراضی (آنچنانکه در حرکت اعتراضی تک ساحتی جنبشی سال ۸۸ جنبش سبز هم شاهد بودیم و یا در حرکت‌های تک ساحتی خیزشی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ هم شاهد بودیم) آنها نمی‌توانند در عرصه میدانی توازن قوا به سود کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی و بر علیه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تغییر بدهند که همین امر باعث سرکوب و ناکامی و شکست این حرکت‌های اعتراضی سیاسی تک ساحتی می‌شود». بر این مطلب بیافزاییم که «عامل اصلی که باعث گردید که ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ بیش از همه حرکت‌های اعتراضی گذشته (اعم از خیزشی و جنبشی) در طول ۴۳ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم استمرار پیدا کند همین دو ساحتی بودن هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی و جایگاه برتر جنبش دانشجویی در عرصه آگاهی‌یابی و

سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری و رهبری این ابرحرکت اعتراضی بوده است.»

۵ - حرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ پس از دو ماه استمرار حرکتی خود این درس بزرگ را به ما می‌آموزد که تا زمانیکه «بین جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی در عرصه میدانی پیوند تنگاتنگ و همه جانبه بوجود نیاید امکان توده‌ای و فراگیر شدن حرکت‌های اعتراضی سیاسی ضد استبدادی (چه خیزشی صرف و چه جنبشی صرف و حتی چه خیزشی - جنبشی دو مؤلفه‌ای) وجود ندارد». از آنجائیکه «طبقه متوسط شهری به علت آمادگی عوامل ذهنی در عرصه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی نقش پیشرو در حرکت‌های ضد استبدادی دارند و از آنجائیکه شیوه غالب مبارزه طبقه متوسط شهری صورت خیابانی دارد در نتیجه همین امور باعث می‌گردد تا در حرکت‌های اعتراضی سیاسی ضد استبدادی شهری (که اکثریت کنش‌گران آن خاستگاه اقشار میانی داشته باشند) شیوه مبارزه خیابانی بر شیوه مبارزه اعتصابی اولویت زمانی پیدا می‌کند». همچنین آنچنانکه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ (به خصوص در فرایند پسا ۱۷ شهریور سال ۵۷) شاهد بودیم در اینگونه حرکت‌های اعتراضی سیاسی ضد استبدادی جنبش اعتصابی به صورت دیالکتیکی از دل جنبش‌های خیابانی بیرون می‌آیند لذا طبیعی است که هر چه دامنه جنبش خیابانی وسیعتر و گسترده‌تر باشد، دامنه جنبش اعتصابی به عنوان سنتز دیالکتیکی آن گسترده‌تر خواهد بود.»

باری از اینجا است که باید بگوئیم که در «حرکت‌های سیاسی اعتراضی ضد استبدادی در صورتی که این حرکت‌های اعتراضی از هرم ساختاری دو ساحتی خیزشی و جنبشی برخوردار باشند و طبقه متوسط

شهری پایگاه اجتماعی و خاستگاه کنش‌گران باشد پیوند بین دو مؤلفه مبارزه جنبش خیابانی با جنبش اعتصابی باید به عنوان یک ضرورت مطرح گردد چراکه تنها با پیوند بین دو شیوه مبارزه جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی است که می‌توان امکان توده‌ای و فراگیر و سراسری شدن آن حرکت اعتراضی فراهم گردد». البته معنای دیگر این حرف آن است که «بدون پیوند جنبش اعتصابی به جنبش خیابانی امکان اعتلای حرکت اعتراضی سیاسی ضد استبدادی سلبی و ایجابی به صورت فراگیر و سراسری وجود ندارد.»

۶ - تنها در چارچوب جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از حکومت و جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) است که می‌توان به جامعه جنبشی دینامیک دست پیدا کرد، بنابراین «تنها با حرکت جنبشی تکوین یافته از پائین است که امکان تکوین جامعه جنبشی دینامیک مادیت پیدا می‌کند». به بیان دیگر «با حرکت جنبشی تزریق شده از بالا هرگز نمی‌توان به جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک دست پیدا کرد». علی‌ایحال برای «دستیابی به جامعه جنبشی دینامیک تکوین یافته از پائین باید تنها بر جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و مستقل و خودرهبر درون‌زاد تکیه بکنیم» به عبارت دیگر هرگز توسط «خیزش‌های اتمیزه و بی‌سر و جنبش‌های تزریقی از بالا نمی‌توان به جامعه جنبشی دینامیک فراگیر و سراسری در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کرد.»

۷ - تنها در چارچوب «جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک فراگیر و سراسری تکوین یافته از پائین است که امکان ظهور رهبری درون‌زاد و

دینامیک به صورت دیالکتیکی از دل آن جامعه جنبشی دینامیک وجود دارد» بنابراین می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «در عرصه حرکت‌های عظیم اعتراضی (سیاسی دینامیک تکوین یافته از پائین) هر گونه تکیه بر رهبری بیرونی (به جای رهبری دینامیک درون‌زاد) چه به شکل کاریزماسازی فردی و چه به شکل جریان‌سازی خارجی باشد، آب در هاون کوبیدن است» و آنچنانکه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شاهد بودیم در این صورت «دوگانگی بین رهبری تزریقی از بالا و از خارج با جنبش خودجوش و تکوین یافته از پائین در تحلیل نهائی باعث شکست و ناکامی حرکت و انقلاب و ابزاری شدن جنبش دینامیک می‌شود.»

۸ - در کالبد شکافی و آنالیز مراحل اولیه ابرحرکت اعتراضی سیاسی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی شهریور - آبان ۱۴۰۱ یکی از موضوع‌های قابل توجه این است که «از روز شنبه ۹ مهر ماه ۱۴۰۱ با اینکه دو هفته (یا ۱۴ روز) از عمر این ابرحرکت اعتراضی می‌گذشت و با اینکه در طول ۱۴ روز اولیه عمر این ابرحرکت اعتراضی (یعنی از روز شنبه ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ روز خاکسپاری مهسا امینی که این حرکت اعتراضی به صورت غیر قابل پیش‌بینی از سقز و سپس سنندج شروع شد تا روز شنبه مورخ ۹ مهر ماه ۱۴۰۱) جوهر این اعتراضی صورت خیزشی داشت (نه جنبشی) و با اینکه از بدو تکوین این حرکت اعتراضی جنبش زنان در عرصه میدانی نقش نیروی عامل و فاعل داشتند ولی به علت عدم سازمان‌یابی سراسری جنبش زنان و پراکندگی و تشتت ۴۳ ساله‌ای که در سازمان‌یابی جنبش زنان ایران وجود داشت اصلاً خود حرکت جنبش زنان ایران (در طول ۱۴ روز فرایند اول) جوهر خیزشی غیر یکپارچه داشتند و طرح شعار «زن، زندگی، آزادی» (اگر چه در سومین روز اعتلای این حرکت اعتراضی توسط



جنبش زنان کرمانشاه برای اولین بار مطرح شد و به سرعت بدل به شعار محوری سراسری این حرکت اعتراضی گردید با همه این احوال حتی همین وحدت شعار «زن، زندگی، آزادی» جنبش زنان و در ادامه آن مسلط شدن گفتمان رهائی زن ایران از آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم نتوانست در فرایند اول این ابرحرکت اعتراضی (یعنی از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه ۱۴۰۱) وحدت درونی و یکپارچگی در این ابرحرکت اعتراضی و ضد استبدادی ایجاد نماید.»

مضافاً اینکه از آنجائیکه «پتانسیل عظیم عوامل عینی در زمان تکوین این ابرحرکت اعتراضی در جامعه بزرگ ایران (به خصوص از اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ با پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی توسط دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) به نقطه اوج خود رسیده بود در نتیجه همین امر باعث گردید که در ۱۴ روز فرایند اول این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به صورت سونامی وار در کادر همان جوهر خیزشی متمیزه و بی سر خود در بیش از ۱۰۰ شهر بزرگ و کوچک کشور گسترش پیدا کند» و به علت شیوه سرکوب‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر این حرکت عظیم خیزشی (به خصوص در ۱۴ روز فرایند اول) باعث گردید که این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در حداقل زمان ممکن به خشونت و آنتاگونیست کشیده شود و البته از آنجائیکه (برعکس خیزش‌های ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) «کنش‌گران میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جوانان دهه ۸۰ بودند» (که به علت اینکه «این جوانان نوری در انتهای تونل تاریک زندگی خود نمی‌بینند اقدام به شورش و اعتراض کرده‌اند») لذا «وجود جنبش زنان با شعار «زن، زندگی، آزادی» و گفتمان رهائی زن ایران از آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به همراه شورش نسل جوان

دهه ۸۰ (به علت آینده تاریک زندگی خودشان در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) و عدم حضور میدانی جنبش‌های دینامیک در فرایند اول (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهر ۱۴۰۱) همه و همه باعث گردید که این ابرحرکت اعتراضی سیاسی ضد استبدادی در فرایند اول (مانند حرکت اعتراضی ملی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) با جوهر و موتور خیزشی حرکت کند» (نه جوهر و موتور جنبشی مانند جنبش سبز در سال ۸۸ یا جنبش دانشجویی در تیرماه ۱۳۷۸)، اما از روز شنبه نهم مهرماه ۱۴۰۱ یک تحول کیفی در جوهر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شکل گرفت، چراکه در روز شنبه ۹ مهرماه ۱۴۰۱ مطابق فراخوان قبلی جریان‌های سیاسی منطقه‌ای کردستان (از کوموله تا دموکرات‌ها در شاخه‌های مختلف آن) تمامی شهرهای کردستان به طور یکپارچه وارد اعتصاب شدند و به موازات آن از روز شنبه ۹ مهرماه طبق فراخوان قبلی جنبش دانشجویی «اعتصابات دانشجویی در بیش از ۱۱۱ دانشگاه و موسسه آموزش عالی در سراسر کشور مادیت پیدا کرد.»

مضافاً بر اینکه در همین زمان «جنبش معلمان ایران هم با پیوستن به جنبش اعتصابی دانشجویی اعلام دو روز اعتصاب برای مدارس و معلمان کردند». لذا این همه باعث گردید که «پس از ۱۴ روز (از ۲۶ شهریور تا نهم مهرماه) این حرکت اعتراضی در فرایند جدید خود به موازات حرکت خیابانی (۱۴ روز اول فرایند اول) وارد فاز اعتصابی خود بشود». علی‌هذا رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این رابطه به شدت احساس خطر کرد و «برای اینکه این حرکت اعتصابی جدید از دایره دانشجویی و معلمان و بازار وارد دایره نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) نشود، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم اقدام به سرکوب هولناک جنبش دانشجویی دانشگاه صنعتی شریف در روز یکشنبه ۱۰ مهرماه ۱۴۰۱ کرد». البته به

موازات آن در همین زمان «جهت مهار خیزش در کردستان رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به پایگاه‌های نظامی جریان‌های منطقه‌ای کردستان (که نقش راهبری برای مردم کردستان داشتند) در اقلیم خودمختار کردستان عراق حمله موشکی و پهبادی کرد». در خصوص سرکوب هولناک دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در روز یکشنبه ۱۰ مهر ماه ۱۴۰۱ (توسط گارد ویژه و لباس شخصی‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) از آنجائیکه حزب پادگانی خامنه‌ای جنبش دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف به عنوان «موتور و عامل حرکت جنبش اعتصابی از نهم مهر این ابرحرکت اعتراضی تعریف می‌کرد، بنابراین برای سرکوب این حرکت اعتصابی جدید و برای جلوگیری از گسترش این حرکت اعتصابی از بخش دانشجویی و معلمان به بخش کارگری و کارمندی طبق پروژه از پیش مشخص شده به دنبال آن بودند که با سرکوب هولناک جنبش دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف این جنبش اعتصابی را از چشمه خشک کنند.»

یادمان باشد که حزب پادگانی خامنه‌ای (و یا دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) در جریان اعتلای جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ و در تابستان ۸۸ (جهت مهار و سرکوب جنبش دانشجویی از آنجائیکه در آن زمان جنبش دانشجویان دانشگاه تهران نقش راهبری و پیشکسوتی جنبش دانشجویی کشور داشتند) خوابگاه‌های دانشجویان دانشگاه تهران را مورد تهاجم هولناک و حمله مغولی همه جانبه قرار دادند. باری از اینجا بود که حزب پادگانی خامنه‌ای جهت مهار جنبش اعتصابی که تحت هژمونی جنبش دانشجویی به رهبری جنبش دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف (که از نهم مهرماه در طول و نه در عرض حرکت خیابانی فرایند اول این ابرحرکت

اعتراضی ضد استبدادی شکل گرفته بود) می‌رفت تا در فرایند دوم آن حرکت اعتراضی ملی ضد استبدادی با دو ساحتی کردن (خیزشی - جنبشی) هرم ساختاری آن حرکت اعتراضی و دو مؤلفه‌ای کردن شکل مبارزه (خیابانی و اعتصابی) و دستیابی به اعتصابات سیاسی سرتاسری شکل عالی‌تری از مبارزه خیابانی توسط جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درونی حکومت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ) به نمایش بگذارند، کوشیدند با حمله هولناک ۱۰ مهرماه ۱۴۰۱ به دانشگاه صنعتی شریف آن را سترون کنند. بدین ترتیب بود که روز یکشنبه ۱۰ مهر ۱۴۰۱ ساعت ۱۸ (یا ۶ بعد از ظهر) نیروهای گارد ویژه و لباس شخصی‌های حزب پادگانی خامنه‌ای به دانشجویان معترض دانشگاه صنعتی شریف هجوم آوردند و آنها را با تفنگ پینت بال و ساچمه‌ای هدف قرار دادند و از آنجائیکه در آن روز تمام درهای ورود و خروج دانشگاه صنعتی شریف توسط لباس شخصی‌ها مسدود شده بود (عنایت داشته باشیم که از صبح روز یکشنبه ۱۰ مهرماه ۱۴۰۱ دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در ادامه حرکت اعتصابی‌شان در دانشگاه تحصن کرده بودند لذا در ادامه تحصن خودشان در آن روز مقابل دانشکده کامپیوتر جمع شده بودند و از آنجا به سمت سر در خیابان آزادی حرکت می‌کنند که) با حمله گارد ویژه و لباس شخصی‌ها توسط شلیک تفنگ ساچمه‌ای پینت بال روبرو می‌شوند و از آنجا است که دانشگاه صنعتی شریف بدل به میدان جنگ می‌شود و طبق برنامه از قبل تعریف شده مسئولین دانشگاه دانشجویان معترض را برای به تور انداختن‌شان به سمت پارکینگ دانشگاه راهنمایی می‌کنند تا مامورهای سرکوب‌گر گارد ویژه و لباس شخصی‌های

حزب پادگانی خامنه‌ای راحت‌تر بتوانند سرکوب و بازداشت‌شان بکنند در آن شب اوضاع آنچنان هولناک می‌شود که حتی حراست دانشگاه پا در میانی می‌کنند، اما لباسی شخصی‌ها و ماموران گارد ویژه به اساتید و ماموران حراست هم حمله‌ور می‌شوند و از آنجائیکه دانشجویان در شبکه‌های اجتماعی از مردم تقاضای کمک کرده بودند در نتیجه جمعیت کثیری از مردم اطراف دانشگاه و جلو درب دانشگاه شریف جمع می‌شوند و به دفاع از دانشجویان شعار می‌دهند که نیروهای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای طبق روال همیشگی خود با گاز اشک‌آور و گلوله ساچمه‌ای به آن مردم بی‌دفاع هم حمله‌ور می‌شوند.

از اینجا است که در جمع‌بندی این ماجرا باید بگوئیم که حزب پادگانی خامنه‌ای در روز یکشنبه ۱۰ مهر با حمله به دانشگاه صنعتی شریف (جهت سترون کردن جنبش اعتصابی و سیاسی سراسری دانشجویی تحت هژمونی جنبش دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف) اوج خشونت و بی‌رحمی خودشان را به نمایش گذاشتند. مع هذا در حمله رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در ۱۰ مهر ۱۴۰۱ (که همراه با زخمی کردن ده‌ها نفر و دستگیری صدها نفر از دانشجویان بود) حزب پادگانی خامنه‌ای در این جنگ نابرابر که ساعت‌ها ادامه داشت به دنبال آن بودند تا کار جنبش دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف را (که رهبری جنبش اعتصابی سراسری دانشگاه‌ها در دست داشتند) یکسره نماید. باری جمع‌بندی ما در این رابطه در خصوص جایگاه جنبش دانشجویی در ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی شهریور - آبان ۱۴۰۱ عبارت است از:

الف - برای مردم ایران و کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و همچنین برای جامعه دانشجویی

کشور حمله ۱۰ مهر ماه حزب پادگانی خامنه‌ای به دانشگاه صنعتی شریف یادآور ۱۳ آبان‌ماه سال ۵۷ بود که رژیم مستبد و کودتائی پهلوی توسط نیروهای سرکوب‌گر خودش دانشگاه تهران و کنش‌گران جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی را که در آن روز در دانشگاه تهران تظاهرات داشتند به خاک و خون کشید تا به خیال خود انقلاب ضد سلطنتی سال ۵۷ مردم ایران را متوقف و قیام‌کنندگان را مرعوب سازند. اما فرایند بعد آن سرکوب هولناک سال ۵۷ رژیم پهلوی نشان داد که این کار نتیجه معکوس داشته است.

ب - یورش وحشیانه حزب پادگانی خامنه‌ای به دانشگاه صنعتی شریف در ۱۰ مهر نه تنها باعث رعب و عقب‌نشینی کنش‌گران جنبش دانشجویان صنعتی شریف نگردید بلکه حتی باعث ریزش دانشجویان حداقلی دست‌ساز حزب پادگانی خامنه‌ای در دانشگاه صنعتی شریف هم شد. به طوری که حتی انجمن به اصطلاح اسلامی دانشگاه صنعتی شریف که از نهادهای دست‌ساز حکومتی می‌باشد از این یورش وحشیانه حزب پادگانی خامنه‌ای به دانشجویان (دانشگاه صنعتی شریف در ۱۰ مهر) تبری جست و طی بیانیه‌ای ضمن مقایسه آن با اقدامات سرکوب‌گرایانه و جنایتکارانه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در این بیانیه اعلام کردند که: «ما فاتحه این دانشگاه را خواندیم ما فاتحه این وزارت علوم را خواندیم ما فاتحه این دولت را هم خواندیم.»

ج - سرکوب دانشجویان دانشگاه صنعتی در دهم مهر ماه ۱۴۰۱ آنچنان هولناک بوده است که «این روز برای همیشه در تاریخ جنبش دانشجویی ایران مقدم بر ۱۶ آذر ۱۳۳۲ باقی خواهد ماند». عنایت داشته باشیم که ورود سراسری جنبش دانشجویی ایران (از فردای سرکوب هولناک دانشگاه صنعتی

شریف توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) در ۱۱۱ دانشگاه و موسسات آموزش عالی کشور در فرایند ۴۲ سال پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ امری بی‌مثال می‌باشد. بنابراین به همین دلیل است که حزب پادگانی خامنه‌ای «حضور تمام قد جنبش دانشجویی در عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را رشته شدن تمامی بافته‌های ۴۲ سال رژیم مطلقه فقهاتی بر علیه جنبش دانشجویی ایران می‌داند». زیرا حزب پادگانی خامنه‌ای در این رابطه خوب می‌دانند که «بازتولید پتانسیل عظیم از دست رفته جنبش دانشجویی توسط کودتای فرهنگی بهار ۵۹ در این شرایط به معنای بازتولید رهبری حرکت عظیم ضد استبدادی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ می‌باشد». حزب پادگانی خامنه‌ای خوب می‌دانند که حرکت اعتصابی فراگیر و سراسری جنبش دانشجویی در این شرایط می‌تواند نه تنها جنبش‌های دینامیک مطالباتی را بسیج نماید و نه تنها می‌تواند خیزش‌های معیشتی را وارد مرحله آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی جدیدی بکند از همه مهمتر اینکه جنبش اعتصابی فراگیر و سراسری و اعتصابی می‌تواند حتی توده‌های بیکاران و زحمتکشان و تهیدستان و حاشیه‌نشینان شهرها را هم در عرصه یک مبارزه ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بسیج نماید. بدین ترتیب است که جنبش دانشجویی در ۲۱ مهر ماه ۱۴۰۱ در بیانیه‌ای که در حمایت از حرکت اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنعت نفت صادر کرد، خطاب به کارگران صنعت نفت اعلام کرد که: «بیاید با بستن شیر نفت پا بر گلوی این ظالمان بفشاریم و اجازه ندهیم عرق جبین کارگران را به پول برای سرکوب مردم ستم‌دیده عزیزان و هم رزمان مان تبدیل کنند... ما کنار شما ایم و مطمئن باشید تلاش هر روز شما برای گسترش اعتصابات همراه خواهد بود

با حمایت رو به گسترش ما از شما ما همسنگران شما اجازه نمی‌دهیم این بار این جانپان که خونمان را در شیشه کرده‌اند از این مهلکه جان سالم به در برند.»

د - هرگز و هرگز نباید فراموش کنیم که اهتزاز پرچم جنبش اعتصابی سراسری سیاسی در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ در دست جنبش دانشجویی ایران می‌باشد که حرکت اعتصابی - خیابانی سراسری و سیاسی خودشان را در سطح کشور و در ۱۱۱ دانشگاه و موسسه آموزش عالی به نمایش گذاشته‌اند.

ه - ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی شهریور - آبان ۱۴۰۱ این حقیقت بزرگ را برای ما آفتابی کرد که «در خلاء عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهیابی دینامیک و گفتمان‌سازی) طبقه کارگر ایران حتی جنبش‌های بزرگ دانشجویی و معلمان هم نمی‌توانند به عنوان یک موتور کوچک باعث حرکت سراسری اعتصابی موتور بزرگ یعنی طبقه کارگر ایران بشوند». بنابراین می‌توانیم بگوئیم که «بسیج فراگیر توده‌ای در بستر حرکت سراسری اعتصابی در جامعه ایران اتفاق نمی‌افتد مگر زمانی که طبقه کارگر و یا اردوگاه عظیم نیروی کار به صورت فراگیر و سراسری در این جنبش عظیم اعتصابی شرکت نمایند». اما متأسفانه باید بگوئیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این مهم هرگز به صورت فراگیر و سراسری توسط طبقه کارگر ایران اتفاق نیافتاده است. پر پیداست که در این رابطه «نباید با مطلق کردن جایگاه سرکوب و اختناق رژیم مطلقه فقهاتی حاکم موضوع غیبت و عدم مشارکت طبقه کارگر ایران (در پراکسیس سیاسی - اجتماعی و جنبش فراگیر اعتصابی) توجیه نمائیم» از نگاه ما «عامل اساسی این آسیب بزرگ در طبقه کارگر بیش

از همه همان ضعف عوامل ذهنی (از آگاهی‌یابی تا سازمان‌یابی و تا راهیابی دینامیک و خلاء رهبری درون‌زاد و دینامیک) این طبقه و ناامیدی از رهبری‌های خودخوانده بیرونی از جناح‌های درون حکومت گرفته تا جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) می‌باشد) که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران می‌باشند.»

و - ضعف مهم جنبش دانشجویی در فرایند دوم این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (یعنی از ۹ مهر ماه ۱۴۰۱ به بعد که جنبش دانشجویی ایران تمام قد وارد پراکسیس عظیم سیاسی - اجتماعی ضد استبدادی مردم ایران شدند) این است که کنش‌گران رهبری کنند جنبش دانشجویی ایران در راستای هدف مهم خودشان برای بسیج گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران و اعتلای جنبش اعتصابی سراسری نیروی کار جامعه ایران (اعم از کارگران و کارمندان) تلاش کردند که از مسیر رادیکالیزه کردن این حرکت عظیم اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی مردم ایران به این مهم دست پیدا کنند، در نتیجه از آنجائیکه رادیکالیزه کردن حرکت جنبش دانشجویی (در چارچوب شعار سرنگونی حاکمیت) خود به خود باعث متمرکز کردن نوک پیکان ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (آنچنانکه در ماجرای سرکوب یکشنبه ۱۰ مهرماه ۱۴۰۱ دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف شاهد بودیم) بر سرکوب جنبش دانشجویی شد مع هذا همین امر باعث گردید تا این رویکرد جنبش دانشجویی باعث بالا رفتن هزینه سرانه مشارکت در این حرکت اعتراضی برای کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار و زحمت ایران و پائینی‌های جامعه بزرگ ایران بشود. یادمان باشد که آنچنانکه فوق‌المطرح کردیم حزب پادگانی خامنه‌ای از تجربه سرکوب

هولناک جنبش دانشجویی در تیرماه ۷۸ و تابستان ۸۸ به این اصل رسیده است که از آنجائیکه جنبش دانشجویی (در خلاء آلترناتیوهای سازمان یافته سیاسی مردم ایران) می‌تواند نقش آلترناتیوی پیدا کند، بنابراین برای سرکوب حرکت‌های اعتراضی مردم ایران باید بیش از همه و پیش از همه جنبش دانشجویی توسط مشت آهنین عریان (نه مشت آهنین باروکش مخملین) سرکوب کرد تا عبرتی برای دیگر کنش‌گران حرکت اعتراضی ضد استبدادی اعم از جمعی و فردی بشود. علی‌ایحال از اینجا است که می‌توانیم جمع‌بندی کنیم که «رادیکالیزه کردن حرکت اعتراضی شهریور - آبان ۱۴۰۱ در فرایند دوم توسط جنبش دانشجویی (با شعار سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) دو فونکسیون منفی به همراه داشت، یکی اینکه جنبش دانشجویی ایران را (در شرایطی که هنوز به لحاظ سازمان‌یابی و رهبری و راهبری این حرکت اعتراضی خود را نهادینه نکرده بود) در زیر ساطور نیروهای سازمان‌یافته و تا بن داندان مسلح ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قرار داد و دیگر اینکه هزینه سرانه مشارکت در این حرکت عظیم اعتراضی خیابانی - اعتصابی جنبش دانشجویی بر کنش‌گران اردوگاه عظیم نیروی کار کشور اعم از کارگری و کارمندی بالا برد» نباید فراموش کنیم که «توده‌های دانشجویی و توده‌های مردم (برعکس پیشاهنگان و پیشگامان و پیشقرولان) تنها از مسیر زندگی روزمره‌شان تن به مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌دهند». پر واضح است که تنها با کاهش هزینه سرانه مبارزه و به میدان کشیدن اکثریت عظیم مردم است که می‌توان به اعتلای جنبش اعتصابی و سراسری کردن مبارزه ضد استبدادی دست پیدا کرد.

۹ - در خصوص دستیابی به جنبش اعتصابی سراسری در کنار جنبش خیابانی ابرحرکت

خیزشی - جنبشی ضد استبدادی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ به ما می‌آموزد که «در جامعه امروز ایران (برعکس حرکت خیابانی که به صورت دفعی و در شکل خیزشی هم قابل تحقق می‌باشد) حرکت اعتصابی باید به صورت یک روند و پروسه توسط حرکت جنبشی دینامیک تکوین یافته از پائین و خودسازمانده و با رهبری درون‌زاد قابل حصول می‌باشد و هرگز به صورت دفعی و توسط حرکت‌های خیزشی قابل تحقق نمی‌باشد». آنچه که باید در خصوص پروسه تکوین حرکت اعتصابی در جامعه امروز ایران (که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط نیروهای سازمان یافته و تا بن دندان مسلح خود توان سرکوب کنش‌گران جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی جامعه بزرگ ایران را دارد و کنش‌گران حرکت خیابانی و حرکت اعتصابی فاقد سازماندهی سراسری دینامیک می‌باشند و جامعه جنبشی دینامیک امروز جامعه بزرگ ایران تاکنون نتوانسته توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهد) بدانیم اینکه:

اولاً پروسه حرکت اعتصابی باید از مسیر جنبش‌های مطالباتی سه مرحله‌ای صنفی و مدنی و سیاسی عبور نماید.

ثانیاً برای سیاسی کردن جوهر حرکت اعتصابی اردوگاه نیروی کار در جامعه بزرگ ایران (اعم از کارگری و کارمندی) باید بر دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی تکیه بشود. به بیان دیگر تا زمانیکه عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری بر پایه رهبری درون‌زاد و دینامیک) نتواند در پیوند تنگاتنگ با عوامل عینی مادیت پیدا نمایند هرگز نمی‌توان شرایط برای رادیکالیزه کردن جوهر مبارزه کنش‌گران جنبش‌های مطالباتی و عبور از فاز صنفی و مدنی به

فاز سیاسی فراهم کرد. برای فهم این مهم تنها کافی است که «وزن و جایگاه و عملکرد دو جنبش زنان و دانشجویی در بستر ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی ضد استبدادی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ مورد مقایسه و داوری قرار بدهیم چراکه با اینکه جنبش زنان ایران به لحاظ شرایط عینی حرکت خود (از آنجائیکه در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قربانی آپارتاید جنسیتی و بی‌عدالتی‌ها اعم از تبعیض حقوقی، تبعیض اجتماعی، تبعیض سیاسی، تبعیض جنسیتی و غیره قرار گرفته‌اند) در مقایسه با کنش‌گران جنبش دانشجویی از موقعیت برتری برخوردار می‌باشند اما همین جنبش زنان در شرایط فعلی به لحاظ ضعف در عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری و رهبری درون‌زاد دینامیک) با اینکه از آغاز تکوین ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ جایگاه محوری هم داشته‌اند ولی به علت همین ضعف در عوامل ذهنی (که در راس آنها خلاء سازمان‌یابی سراسری می‌باشد) پس از دو ماه که از عمر این ابرحرکت اعتراضی می‌گذرد هنوز نتوانسته‌اند نقش راهبری و رهبری این حرکت را در دست بگیرند». البته این موضوع «تناقضی با اینکه از اول جنبش زنان توانسته است شعار «زن، زندگی، آزادی» خود را به عنوان شعار محوری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مطرح نماید ندارد» و همچنین «تناقضی با اینکه جنبش زنان توانسته‌اند گفتمان‌رهائی بخش زن ایرانی از آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حق آزادی انتخاب در پوشش برای همه زنان ایران را به عنوان گفتمان مسلط بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ درآورند، ندارد زیرا گفتمان‌سازی و طرح شعار محوری امری جدای از سازمان‌یابی کنش‌گران خیزشی و جنبشی

می‌باشد و شاید بهتر باشد که بگوئیم در تحلیل نهائی گفتمان و شعار باید مادیت خود را در شکل و سازمان‌یابی به نمایش بگذرد و گرنه هیاهویی برای هیچ است.»

با همه این پتانسیل‌ها و خودویژگی‌های جنبش زنان ایران در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی پس از دو ماه هنوز نتوانسته است به صورت میدانی رهبری خودش را بر این ابرحرکت اعتراضی نهادینه نکند. برعکس جنبش دانشجویی ایران با اینکه با دو هفته تاخیر (یعنی از ۲۶ شهریور تا ۹ مهرماه ۱۴۰۱) به این ابرحرکت اعتراضی پیوسته است ولی از همان بدو پیوندش با این ابرحرکت اعتراضی (یعنی از نهم مهرماه ۱۴۰۱) توانسته است در عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را دچار تحول کیفی بکند زیرا جنبش دانشجویی با پتانسیل سراسری سازمان‌یابی که دارد و با توجه به تجربه ۸۰ سال گذشته‌اش (از شهریور ۲۰ الی الان) توانست از همان نهم مهرماه حرکت اعتصابی خودش را در ۱۱۱ دانشگاه و موسسه‌های آموزش عالی گسترش بدهد. همچنین توانست از همان روز نهم مهرماه با جنبش معلمان در بستر حرکت اعتصابی پیوند میدانی ایجاد نماید و باز توانست در راستای راهبری جنبش اعتصابی (به موازات جنبش خیابانی) با دیگر جنبش‌های دینامیک مطالباتی که در راس آنها جنبش طبقه کارگر قرار دارد در پیوند تنگاتنگ قرار بگیرد و باز توانست با طرح شعارهای مثل: «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر» از استقلال این ابرحرکت اعتراضی در برابر سوء استفاده جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ دفاع نماید. برای فهم بیشتر موضوع تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که با اینکه «ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱

گسترده‌ترین و طولانی‌ترین حرکت اعتراضی در طول ۴۳ سال گذشته بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد حتی برای یک نمونه هم شعارهای حمایتی حاشیه‌ای از سلطنت‌طلبان و غیره داده نشد. در صورتی که در حرکت‌های خیزشی (نه حرکت‌های جنبشی) گذشته به علت آفت متمیزه و بی‌سری و بی‌برنامه‌ای شاهد بودیم که به صورت حاشیه‌ای گاهی بعضی از کنش‌گران خیزشی به طرح شعار انحرافی و ارتجاعی مثل «رضا شاه روحت شاد» و غیره می‌پرداختند.

۱۰ - نکته مهم دیگری که در جمع‌بندی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ لازم است که به آن توجه ویژه بشود «موضوع جایگاه جنبش معلمان ایران در کنار جنبش دانشجویی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ در عرصه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری و رهبری کنش‌گران (خیزشی و جنبشی) این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد». یادمان باشد که «جنبش معلمان ایران تنها جنبش دینامیک جامعه ایران می‌باشد که از سازمان‌یابی سراسری آن هم به صورت نهادینه شده برخوردار می‌باشند». بطوریکه در این رابطه حتی «در مقایسه با سه جنبش دینامیک زنان و کارگران و دانشجویی می‌توانیم بگوئیم که در خصوص جنبش زنان ایران آنچنانکه فوقا هم مطرح کردیم جنبش زنان ایران فاقد یک سازمان‌یابی سراسری می‌باشد و جنبش کارگری ایران حداکثر در این شرایط برخوردار از سازمان‌یابی کارگاهی است نه سازمان‌یابی سراسری طبقه‌ای و جنبش دانشجویی هم اگر چه از پتانسیل سازمان‌یابی در ۱۱۱ دانشگاه و موسسات آموزش عالی برخوردار می‌باشند، اما متأسفانه باید بگوئیم که این پتانسیل سازمان‌یابی سراسری جنبش دانشجویی هنوز نهادینه نشده است اما برعکس همه

اینها جنبش معلمان ایران تنها جنبشی در جامعه جنبشی دینامیک داخل کشور می باشد که به صورت نهادینه شده از سازمان یابی سراسری برخوردار می باشد و در کادر این سازمان یابی سراسری است که جنبش معلمان ایران در یک دهه گذشته و به ویژه در سه سال گذشته توانسته است در عرصه جنبش مطالباتی خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب نشینی سازد و به صورت موضعی (نه فراگیر و دائم) حتی توانسته توازن قوا به سود خود تا حدی محدود تغییر بدهد و همچنین توانسته است در چارچوب همین سازمان یابی سراسری خود به صورت عمودی و افقی با جنبش های دینامیک مطالباتی (اعم از جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش بازنشستگان، جنبش کارگری تا جنبش دانش آموزی و غیره) پیوند تاکتیکی و حتی استراتژیکی برقرار نماید و توانسته است نقشی فعال در سازمان یابی جنبش دانش آموزی ایران و ۱۶ میلیون خانواده های دانش آموزی داشته باشد و توانسته است با طرح شعارهای حداکثری مثل آموزش رایگان و به چالش کشیدن کالائی کردن آموزش در مناسبات سرمایه داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم با شعار عدالت آموزشی برای همه مردم ایران مبارزه مطالباتی مردم ایران را ارا دیکالیزه نماید و توانسته است در عرصه میدانی از دهه ۸۰ به بعد به عنوان پیشکسوت نقش راهبری و رهبری دیگر جنبش های دینامیک مطالباتی از جنبش کارگری تا جنبش بازنشستگان و جنبش زنان و غیره داشته باشد.

۱۱ - نکته مهم دیگری که در جمع بندی ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ باید در اینجا مطرح کنیم اینکه «در مبارزه کلان سیاسی که کنش گران آن به دنبال تحولات همه جانبه ساختاری سیاسی و اقتصادی

در جامعه می باشند (نه در مبارزه مطالباتی صنفی و مدنی صرف) تنها با حرکت صرف خیابانی هر قدر هم که گسترده باشد نمی توان به مطالبات سیاسی دست پیدا کرد». مع هذا از اینجا است که باید نتیجه گیری کنیم که «لازمه موفقیت در جنبش مطالباتی سیاسی که خواهان تحولات ساختاری کلان سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی می باشند، دستیابی به جنبش اعتصابی سراسری در کنار و در طول جنبش عظیم خیابانی است». زیرا «جنبش اعتصابی سراسری علاوه بر اینکه می تواند هزینه سرانه مشارکت کنش گران را کاهش بدهد و علاوه بر اینکه می تواند با کاهش دادن هزینه سرانه مبارزه زمینه مشارکت همگانی را فراهم بکند و علاوه بر اینکه می تواند بزرگترین مدرسه برای آگاهی یابی و سازمان یابی کنش گران بشود و علاوه بر اینکه می تواند شرایط برای پیوند افقی و عمودی با کنش گران دیگر شاخه های نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) فراهم نماید، از همه مهمتر اینکه توسط حرکت اعتصابی سراسری شرایط برای به میدان کشیدن حتی حاشیه نشینان ۲۲ میلیون نفری ایران هم فراهم می گردد». بنابراین از اینجا است که می توانیم نتیجه گیری کنیم که «جنبش اعتصابی سراسری و فراگیر حتی می تواند به کنش گران متمیزه و بی سر حرکت های خیزشی در عرصه میدانی شکل سازمان یافته ای بدهد».

۱۲ - با نگاهی هر چند اجمالی به شعارهای مختلف مطرح شده در ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ (که عبارتند از: «زن، زندگی، آزادی»، «مرگ بر دیکتاتور»، «مهسا امینی بهانه است / اصل نظام نشانه است»، «امسال سال خونه / سید علی سر نگونه»، «می کشم می کشم آنکه خواهرم کشت»، «مرگ بر ستمگر / چه شاه باشه چه رهبر»،



«این آخرین پیام است / اصل نظام نشانه است»، «دانشجو می‌میرد / ذلت نمی‌پذیرد»، «تا انقلاب نکرديم / به خانه برنگرديم» و غیره) در جمع‌بندی از این شعارها می‌توان نتیجه‌گیری کرد که:

اولا در اکثر موارد شعارهای مطرح شده صورت احساسی و خام و عجولانه دارند و استوار بر تحلیل مشخص از شرایط مشخص توسط گروه مشخص شعار دهنده نمی‌باشد. در این رابطه لازم است که عنایت داشته باشیم که هر حرکت اعتراضی اعم از خیزشی و جنبشی باید دو نوع شعار داشته باشد:

اول - شعارهای تاکتیکی.

دوم - شعارهای استراتژیکی. یا به عبارت دیگر:

اول - شعارهای حداقلی.

دوم - شعارهای حداکثری.

ثانیا «هرگز در طرح شعارهای کنش‌گران نباید خشونت و آنتاگونیسم تبلیغ بشود» چراکه همین امر باعث می‌گردد تا کنش‌گران حرکت اعتراضی تشویق به خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم بشوند که بی‌تردید در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد این خشونت‌گرایی باعث سرکوب حرکت اعتراضی و بالا رفتن هزینه مشارکت در آن حرکت اعتراضی خیزشی و جنبشی می‌شود. مثل شعار: «می‌کشم می‌کشم آنکه خواهرم کشت» یا شعار: «امسال سال خونه / سید علی سرنگونه». البته این همه منهای «شعارهای مستهجنی است که متأسفانه در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری توسط بعضی از کنش‌گران خیزشی در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و دیوان‌نویسی مطرح می‌شود و باعث افول هدف و ارزش این ابرحرکت اعتراضی شده است». بر این مطلب

بیافزائیم که «طرح شعارهای مستهجن از جانب بعضی از کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی نشان دهنده پایگاه اجتماعی حاشیه‌نشینان شهری آن کنش‌گران می‌باشد». بنابراین باید در همین جا داوری کنیم که «یکی از آفت‌های این ابرحرکت اعتراضی همین طرح شعارهای مستهجن در فضای مجازی و دیوان‌نویسی توسط بعضی از کنش‌گران قاعده خیزشی هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد.»

ثالثا «اکثر شعارهای مطرح شده در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی تنها صورت سلبی دارند و فاقد جوهر ایجابی می‌باشند». که در جمع‌بندی از شعارها باید از این امر به عنوان یک آفت تعریف بکنیم چراکه آنچنانکه «در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی شاهد بودیم همین طرح شعارهای تک مؤلفه‌ای سلبی باعث بستر سازی برای موج‌سواری خمینی و حواریونش بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران شد». به بیان دیگر خمینی در سال ۵۷ توانست تنها با شعار: «شاه باید برود» (بدون آنکه مشخص کند که پس از رفتن شاه چه آلترناتیوی و کدام رژیم با چه خودویژگی‌هایی جایگزین رژیم کودتائی و مستبد پهلوی می‌شود) نه تنها عکس خودش را به سطح ماه ببرد و نه تنها هژمونی خودش را بر جنبش عظیم ضد استبدادی مردم ایران تثبیت و نهادینه کرد و نه تنها با این شعار توانست حمایت تمامی جریان‌های جامعه سیاسی ایران از چپ تا راست راست جلب کند، بلکه مهمتر از همه اینکه خمینی با این شعار توانست «در راستای گفتمان‌سازی نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود بستر سازی کند.»

باری از اینجا است که باید بگوئیم که «لازمه طرح هر شعار سلبی چه به صورت تاکتیکی و چه به

صورت استراتژیکی طرح شعار ایجابی در کنار شعار سلبی است». برای مثال طرح شعار فراگیر «مرگ بر دیکتاتور» در این ابرحرکت عظیم اعتراضی یک شعار ضد استبدادی و استراتژیک می‌باشد که تنها جنبه سلبی دارد. مانند شعار «شاه باید برود» خمینی در سال ۵۷ مع الوصف تا زمانیکه «در کنار شعار مرگ بر دیکتاتور شعار ایجابی عدالت و آزادی مطرح نشود، خود این شعار فی نفسه یک آفت برای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی می‌باشد» چراکه تمامی جریان‌های فرصت‌طلب سیاسی در داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران برای جریان خاص خودشان می‌باشند (حتی سلطنت‌طلبانی که مدعی بازتولید رژیم مستبد ارتجاعی پهلوی می‌باشند هم) امروزه شعار آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه سر می‌دهند بدون آنکه برنامه خودشان برای دستیابی به آزادی و دموکراسی مطرح کنند. آنچنانکه هیتلر در مبارزه انتخاباتی خودش در دهه ۳۰ در آلمان شعار سوسیالیسم و دموکراسی مطرح می‌کرد.

رابعا حتی در خصوص «شعارهای فمینیستی هم در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری انحراف‌هایی وجود دارد که باید از آن به عنوان یک آفت یاد کرد چراکه باعث گردیده است که به عنوان مثال برای لیبرال فمینیست‌های داخل و خارج از کشور، شعار ارتجاعی کشف حجاب که آن روی سکه حجاب تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی می‌باشد جایگزین شعار مترقی: «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایرانی بشود که البته یک شعار دموکراتیک می‌باشد.»

۱۳- از آنجائیکه در مقایسه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی با حرکت‌های جنبشی و خیزشی گذشته (اعم از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و خیزش ملی

آبان‌ماه ۹۸ و جنبش توده‌ای سبز سال ۸۸) «ویژگی متمایز این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی سوژگی و عاملیت زنان و گفتمان رهائی بخش زن ایرانی از آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». برای فهم علت و دلیل اینکه چرا پس از ۴۳ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌گذرد (با اینکه در طول ۴۳ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیوسته تبعیض جنسیتی، تبعیض حقوقی، تبعیض سیاسی، تبعیض اقتصادی بر زن ایرانی تحمیل کرده است و هرگز در این رابطه حاضر به عقب‌نشینی نبوده است) امروز و در عرصه ابرحرکت ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهرپور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ زن ایرانی برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذاشته توانسته است خودش را بدل به سوژگی و عاملیت این ابرحرکت اعتراضی بکند و مطالبات خودش را در راس مطالبات جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی مطرح بکند و برای اولین بار زن ایرانی در جایگاه رهبری این ابرحرکت اعتراضی ملی و ضد استبدادی قرار بدهد و شعار خودش را و گفتمان خودش را به شعار محوری و گفتمان مسلط این ابرحرکت اعتراضی در آورد؟

پاسخ به این سوال و یا به این سوال‌ها را «باید از دل دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی حاکم بر جامعه زنان ایران بیوریم». زیرا عوامل عینی که امروز باعث گردیده تا جامعه زنان ایران بر علیه آپارتاید جنسیتی طغیان بکند ریشه در ۴۳ سال تحمیل تبعیض جنسیتی و تبعیض حقوقی و سیاسی و اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زن ایرانی دارد و طغیان فراگیر و گسترده امروز جامعه زنان ایران خروج مواد آتشین و مذاب ۴۳ سال فشار و تبعیض و تحقیر و اسارت زن ایرانی می‌باشد که قتل ژینا (مهسا) امینی عاملی گردید که این کوه آتشفشان دهان باز کند و مذاب‌های ۴۳ ساله آتشین

خود را به برون پرتاب نماید. برای فهم ۴۳ سال تبعیض‌های تحمیلی بر جامعه زنان ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم لازم است که عنایت داشته باشیم که هنوز یک ماه از انقلاب ۵۷ نگذشته بود که خمینی قانون حمایت خانواده مصوبه سال ۱۳۴۶ را لغو کرد در نتیجه زنان ایران یک شبه علاوه بر اینکه حق خود برای قضاوت از دست دادند و علاوه بر اینکه زنان ایران حق طلاق و حق حضانت فرزند و حق سفر به خارج بدون اجازه قیم مرد از دست دادند و علاوه بر اینکه تعدد زوجات بار دیگر احیا شد از همه مهمتر اینکه تمام زنان ایران صرف نظر از اعتقادشان مجبور به پوشیدن حجاب در فضای عمومی شدند. در نتیجه از همان سال اول پسا انقلاب ۵۷ «کنترل اجتماعی و سهمیه‌بندی تبعیض‌آمیز علیه زنان در تحصیل و اشتغال باعث مجبور شدن زنان به ماندن در خانه و پیگیری بازنشستگی پیش از موعد و یا ورود به مشاغل غیر رسمی شدند». لذا از اینجا بود که اولین تظاهرات جمعی زنان ایران در ۱۷ اسفند ماه ۱۳۵۷ (یا ۸ مارس ۱۹۷۹) در تهران علیه تحمیل الزامی حجاب اجباری که از سوی خمینی اعلام شده بود، صورت گرفت. در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «زنان اساساً به عنوان مادر و همسر مطرح می‌شوند که هدفشان تولید بچه می‌باشد از همه مهمتر اینکه زنان در پارادایم اسلام دگماتیسم فقهاتی حاکم بیش از آنکه حقوق داشته باشند، تنها تکالیف دارند.»

باری از اینجا بود که از دهه ۷۰ زنان جامعه ایران در ادامه همان اعتراضات سرکوب شده ۱۷ اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸ تصمیم به مبارزه با رویکرد زن‌ستیزانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از مسیر حرکت‌های مدنی یا اجتماعی ایجابی گرفتند. از اینجا بود که از دهه ۷۰ اکثر زنان طبقه متوسط شهری برای

حضور در عرصه عمومی کار بیرون از خانه را انتخاب کردند. در نتیجه همین امر باعث گردید تا پس از کاهش همه‌جانبه اشتغال زنان در دهه ۶۰ سهم زنان شاغل در شهرها در سال ۱۳۷۵ به ۱۱/۳ درصد افزایش پیدا کند. رشد حضور فراگیر زنان در عرصه آموزشی از مدرسه تا دانشگاه از دیگر مکانیزم‌هایی بود که زن ایرانی در مبارزه با رویکرد زن‌ستیزی رژیم مطلقه فقهاتی برای خود انتخاب کرد تا آنجا که همین رویکرد جامعه زنان ایران باعث گردید تا در اواسط دهه ۷۰ بیش از ۴۰ درصد آموزش کشور در اختیار جامعه زنان ایران قرار بگیرد. همچنین رویکرد برون‌گرایی و حضور زن اجتماعی در دهه ۷۰ در جامعه ایران باعث کاهش رشد جمعیت در دهه ۷۰ و ۸۰ شد بطوریکه طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در صد افزایش جمعیت ایران که در سال‌های ۱۳۵۰ - ۱۳۶۴، ۹/۳ درصد بود. در سال‌های ۱۳۶۹ - ۱۳۷۴ به ۱/۷ درصد رسید، بنابراین از اینجا است که می‌توانیم در جمع‌بندی خود (از ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱) در خصوص جایگاه جنبش زنان ایران نتیجه‌گیری کنیم که «این ابرحرکت اعتراضی باعث ظهور فرایند جدید در پروسه حرکت جنبش زنان ایران شد چراکه با اعتلای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی زن سیاسی و زن جنبشی دینامیک مستقل و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر به صورت جمعی متولد شد.»

البته معنای این حرف آن نیست که تا قبل از اعتلای حرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ زن ایرانی سیاسی نبوده و همچنین معنای این حرف آن نیست که تا قبل از این ابرحرکت اعتراضی جامعه بزرگ ایران زن ایرانی غایب حرکت‌های اعتراضی سیاسی بر علیه رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم بوده است و باز معنای این حرف آن نیست که تا قبل این ابرحرکت اعتراضی حرکت اعتراضی جامعه زنان ایران تنها به عرصه‌های مدنی و اجتماعی خلاصه می‌شده است، بلکه برعکس همه اینها معنای این حرف آن است که «با اعتلای ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ زن ایرانی به صورت جمعی و به صورت میدانی و با حفظ هویت مستقل جمعی خودش وارد پراکسیس سیاسی - اجتماعی ضد استبدادی علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است». زیرا تا قبل از این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی «مبارزه مستقل زن ایرانی حتی بر علیه تحمیل حجاب اجباری (منهای تظاهرات اسفند ۵۷ تا فروردین ۵۸) صورت فردی داشتند نه جمعی». برای مثال اگر به عنوان نمونه در این رابطه به حرکت اعتراضی زنان ایران بر علیه حجاب اجباری در سال ۹۶ (یعنی قبل از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶) تحت عنوان دختران خیابان انقلاب بخواهیم اشاره کنیم باید دآوری کنیم که «آن حرکت اعتراضی در تحلیل نهائی صورت فردی داشت نه صورت جمعی». فراموش نکنیم که «ارتباط آن زنان کنش‌گر حرکت اعتراضی ضد حجاب اجباری تحت عنوان دختران خیابان انقلاب در سال ۱۳۹۶ تنها از طریق فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی صورت می‌گرفت و هیچگونه ارتباط میدانی در این رابطه بین آن هم وجود نداشت، مضافاً بر اینکه «در عرصه عامل ذهنی و آگاهی‌یابی کنش‌گران معدود حرکت اعتراضی ضد حجاب اجباری دختران خیابان انقلاب باید نقش لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین پررنگ نمائیم». لذا از اینجا بود که «این حرکت‌های فردی و اعتراضی کنش‌گران زن ضد حجاب اجباری به شکست گرفتار شد و حتی به انحراف هم کشیده شد» در خصوص این انحراف حرکت‌های اعتراضی فردی جامعه زنان ایران باید به انحراف شعار و جایگزین شدن

شعار «کشف حجاب» (که یک شعار محوری لیبرال فمینیست‌های خارج‌نشین می‌باشد) به جای شعار دموکراتیک «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران بشود» و یا شعار «کشف حجاب» جایگزین شعار «عدالت جنسیتی و رفع تبعیض‌های تحمیلی جنسیتی و سیاسی و اقتصادی و آموزشی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود» اشاره بکنیم.

حتی در عرصه مبارزه نافرمانی مدنی جامعه زنان ایران (که بزرگترین عرصه جنبشی جامعه زنان ایران در طول ۴۳ سال گذشته بوده است) خود مبارزه نافرمانی مدنی در تحلیل نهائی یک حرکت اعتراضی فردی است هر چند که می‌تواند فونکسیون اجتماعی و سیاسی داشته باشد. بنابراین در جمع‌بندی ما در خصوص ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ باید «به جایگاه خودویژه جنبش زنان ایران عنایت ویژه بکنیم تا آنجا که حتی می‌توانیم بگوئیم که بدون فهم جایگاه جنبش زنان در این ابرحرکت اعتراضی ما هرگز نخواهیم توانست به تحلیل جامع مشخصی از این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی دست پیدا کنیم». البته معنای این حرف این نیست که «ما بخواهیم ضعف‌های استراتژیکی و تاکتیکی و آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و شعار و گفتمان‌سازی جامعه زنان ایران در طول ۴۳ گذشته مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نادیده بگیریم» چراکه یکی از مهمترین دستاوردهای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری «آفتابی کردن ضعف‌های آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و استراتژی و حتی تاکتیکی و شعار و گفتمان جنبش زنان ایران در گذشته می‌باشد».

یادمان باشد که آنچنانکه بارها و بارها تکرار کرده‌ایم و هرگز از این تکرار خود خسته نمی‌شویم «جنبش زنان ایران از بعد از تظاهرات اسفند ۵۷ تا فروردین

۵۸ برای اولین بار است که به صورت میدانی و به صورت جمعی در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ وارد پراکسیس سیاسی - اجتماعی اعتراضی ضد استبدادی جاری شده است». لازم به ذکر است که «در گذشته حضور زنان ایران در حرکت‌های اعتراضی سیاسی - اجتماعی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی در کنار مردان بوده است و هرگز چه در شعار و چه در گفتمان و چه در سازمان‌یابی صورت مستقل و هویت مستقل زنانه نداشته است» اما «در این ابرحرکت اعتراضی (برای اولین بار پس از تظاهرات اسفند ۵۷ و فروردین ۵۸) جنبش زنان ایران با هویت مستقل و شعار مستقل و گفتمان مستقل خودشان در کنار مردان در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی و مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شرکت کرده‌اند» و البته «شرکت جمعی و میدانی آنها نه تنها در این ابرحرکت اعتراضی جوهر خیزشی و متمایز و بی‌سر نداشته است بلکه برعکس از آغاز تا انجام جوهر حرکت آنها جوهر جنبشی داشته است و با شعار و گفتمان مشخص و مستقل خودشان به عنوان نیروی عامل و فاعل در این پراکسیس عظیم و ملی سیاسی - اجتماعی شرکت کرده‌اند و تا آنجا پیش رفته‌اند که توانسته‌اند شعار «زن، زندگی، آزادی» و گفتمان «رهائی از آپارتاید جنسیتی رژیم مطلقه فقهاتی» را بدل به گفتمان مسلط این ابرحرکت اعتراضی بکنند و جایگاه میدانی زن ایرانی را به جایگاه رهبری این پراکسیس عظیم سیاسی - اجتماعی و ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم ارتقاء بدهند و الگوی زن فقهاتی تکلیف مدار گذشته را بدل به الگوی زن دموکراتیک حق‌مدار سیاسی و اجتماعی امروز جامعه بزرگ ایران بکنند.»

پر واضح است که «این تولد نوین زن ایرانی در عرصه

این ابرحرکت ملی اعتراضی ضد استبدادی جاری هرگز قابل برگشت به گذشته نخواهد بود» به بیان دیگر معنای دیگر این حرف آن است که دیگر «هیچ رژیم و هیچ جریانی و رویکردی هرگز و هرگز نمی‌تواند زن حق‌مدار و دموکراتیک و سنتز جدید این ابرحرکت اعتراضی که با شعارش و گفتمانش (یعنی «زن، زندگی، آزادی» و «رهائی زن ایرانی از آپارتاید جنسیتی») دموکراسی در جامعه ایران را با زن تعریف می‌نماید بدل به زن دنباله‌رو و تکلیف‌محور و مقلد یا زن دگماتیست و زن انطباقی بکند». شاید بهتر باشد که اینچنین بگوئیم که «حتی اگر این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری هم سرکوب بشود هرگز و هرگز جنبش مستقل و شعار مستقل و گفتمان مستقل زن ایرانی که سنتز این پراکسیس عظیم سیاسی - اجتماعی می‌باشد، دیگر سرکوب نخواهد شد». تا آنجا که باید داوری کنیم که «حتی اگر محصول این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ همین سنتز تولد زن حق‌مدار صاحب شعار مستقل و گفتمان مستقل ایرانی هم باشد باید (برعکس حرکت‌های سرکوب شده خیزشی - جنبشی سه دهه گذشته جامعه بزرگ ایران چه در فرایند اول خیزشی ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۴ و چه در فرایند دوم خرداد ۷۸ تا سال ۸۸ و چه در فرایند خیزشی - جنبشی سوم از تابستان ۹۶ الی الان) داوری کنیم که این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ پیروز شده است». زیرا «جامعه مردسالار ایران امروز به این واقعیت رسیده است که نه تنها باید زندگی را با زن تعریف کرد و نه تنها مجبور است که توسعه و پیشرفت در جامعه ایران را با رهائی زن ایرانی از اسارت فقهاتی تعریف بکند و نه تنها لازم است که رویکرد عدالت‌خواهانه اجتماعی - سیاسی بر پایه عدالت جنسیتی و رفع تبعیض‌های تحمیلی ۴۳

سال گذشته به صورت سلبی و ایجابی بر زن ایرانی تعریف بکنیم از همه مهمتر اینکه جامعه مردسالار ایران به این واقعیت عظیم و بزرگ رسیده است که دموکراسی در جامعه ایران هم باید بر پایه جایگاه زن تعریف بشود» و به این واقعیت رسیده است که «علت و دلیل اصلی شکست حرکت دموکراسی خواهانه جامعه بزرگ ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته نادیده گرفتن جایگاه تاریخی زن ایرانی در عرصه اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است.»

یادمان باشد که «زن ایرانی این همه دستاورد مهم در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی با پتانسیل دینامیک و خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده به دست آورده است و کسی به او اهداء نکرده است.»

ماحصل اینکه زن سیاسی - اجتماعی امروز ایران به کنشگران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌آموزد که: «همبستگی آگاهانه برای آزادی، برابری و همبستگی عمومی انسانی در میان اکثریت محروم جوامع امروزی بدون مبارزه بی‌امان علیه تاریک‌اندیشی‌های دگماتیستی گوناگون فقهاتی و سنتی دست نیافتنی خواهد ماند». همچنین «زن سیاسی - اجتماعی و حق‌مدار امروز جامعه ایران به ما می‌آموزد که توسعه اقتصادی و مدرانیزاسیون دموکراتیک بدون مشارکت همه جانبه زن رها شده از اسارت‌های جنسیتی و سیاسی و اجتماعی امکان پذیر نمی‌باشد» و باز «زن سیاسی - اجتماعی حق‌مدار امروز جامعه بزرگ ایران به ما می‌آموزد که جنبش رهائی‌بخش بدون جنبش دموکراتیک که با مشارکت جامعه زنان ایران امکان پذیر می‌باشد، دست یافتنی نیست» بنابراین از اینجاست که باید بگوئیم که «جنبش امروز زنان ایران به عنوان یک سنتز جدید ابرحرکت اعتراضی جاری خود مولود فرهنگ شهروندی رشد یافته در جامعه بزرگ ایران می‌باشد». شاید بتوان گفت که اگر «وجه مشترک

همه جنبش‌های ۱۵۰ سال گذشته جامعه بزرگ ایران را در کلمه آزادی تعریف بکنیم» و اگر بر این باور باشیم که «علت و دلیل ناکامی جامعه ایران در ۱۵۰ سال گذشته در دستیابی به آزادی نهادینه شده در جامعه ایران به خاطر ناتوانی نظریه‌پردازان در تعریف مصداقی از آزادی بوده است» می‌توانیم بگوئیم که در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری «جامعه ایران برای اولین بار در عرصه عمومی و فراگیر آزادی را با رهائی زن ایرانی تعریف می‌کنند». لذا به همین دلیل است که «کنشگران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری ستم‌های مذهبی و قومیتی و طبقاتی و سیاسی تحمیلی ۴۳ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کادر مبارزه با ستم جنسیتی به چالش می‌کشند».

بیافزائیم که پیشگامی زنان در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (خیزش - جنبشی) شهریور - آبان ۱۴۰۱ باعث گردیده که:

الف - تا اندازه‌ای میل به خشونت‌گرایی در کنشگران مهار بشود.

ب - نقش محوری زنان باعث پیوند بخش ساختار خیزشی این ابرحرکت به بخش جنبشی آن بشود.

ج - جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور (اعم از جنبش دانشجویی، جنبش دانش‌آموزی، جنبش معلمان، جنبش کارگری و جنبش‌های اقلیت‌های قومی و مذهبی) را به هم پیوند می‌دهد.

د - حضور تمام‌قد جنبش زنان ایران در ابرحرکت اعتراضی ملی و سیاسی و ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ مهمترین بستر جهت همگانی و سراسری شدن دامنه این ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی شده است.

و - وقتی در این ابرحرکت اعتراضی ملی ضد

استبدادی شعار: «زن، زندگی، آزادی» همراه با گفتمان رهائی‌بخش از آپارتاید جنسیتی و دستیابی به عدالت جنسیتی در چارچوب شعار عدالت‌خواهانه اجتماعی و شعار: «حق آزادی در انتخاب پوشش برای همه زنان ایران» توسط جنبش زنان توانست بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مسلط بشود، فونکسیون نهائی این شعارها و گفتمان زن ایرانی در عرصه این حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری آزادی و دموکراسی می‌باشد چراکه تنها توسط آزادی و دموکراسی است که هم زن ایرانی می‌تواند از آپارتاید جنسیتی ۴۳ ساله رژیم مطلقه فقهتی حاکم رهائی پیدا کند و هم زن ایران می‌تواند به زندگی فردی و اجتماعی در کشور ایران بر محوریت «حقوق زن» نه «تکلیف زن» دست پیدا کند. در چارچوب همین «جوهر آزادی‌خواهی و دموکراسی‌طلبی جنبش زنان ایران (در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری) است که باعث می‌گردد تا در حرکت کنش‌گران این ابرحرکت ضد استبدادی جاری تاثیر دموکراتیک و خشونت‌پرهیز داشته باشند». باید تاکید کنیم که این تاثیر دموکراتیک نه تنها شامل کنش‌گران جنبشی دینامیک مطالباتی (اعم از جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، جنبش دانش‌آموزان و حتی جنبش کارگری و غیره) می‌شود بلکه حتی بر بخش خیزشی متمیزه خودجوش ساختار هرمی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نیز موثر می‌باشد». مع هذا از اینجاست که شاهدیم که «همین موضوع باعث استمرار این حرکت اعتراضی ضد استبدادی برای بیش از دو ماه شده است» بر این مطلب بیافزائیم که وقتی «آزادی و دموکراسی در یک ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی با اقشار میانی جامعه پیوند پیدا می‌کند، پندارها و گفتارها و کردار کنش‌گران آن حرکت اعتراضی باید روند خشونت‌زدائی پیدا کند نه روند خشونت‌گرایی و

دلیل این امر هم آن است که تنها با شیوه مبارزه دموکراتیک ضد استبدادی (به صورت سلبی و ایجابی) است که می‌توان به دموکراسی از پائین دست پیدا کرد، معنای دیگر این حرف آن است که هرگز و هرگز در چارچوب مبارزه به شکل غیر دموکراتیک و خشونت‌زا و قهرآمیز نمی‌توان به آزادی و دموکراسی (با جوهر سلبی و ایجابی) آن دست پیدا کرد.»

۱۴ - جامعه امروز ایران «در مسیر فروپاشی فرهنگی و اخلاقی، فروپاشی اجتماعی، فروپاشی سیاسی و فروپاشی اقتصادی قرار گرفته است». در میان انواع فروپاشی فوق در بستر ابرحرکت اعتراضی سیاسی و ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری در جامعه امروز ایران «فروپاشی سیاسی در راس قرار گرفته است». لازم به ذکر است که فروپاشی سیاسی در جامعه در زمانی اتفاق می‌افتد که:

الف - پائینی‌های جامعه در مبارزه با بالائی‌های قدرت چیزی برای از دست دادن ندارند.

ب - پائینی‌های قدرت دیگر آمیدی به اصلاح جامعه توسط بالائی‌های قدرت نداشته باشند.

ج - ماشین سرکوب رژیم دیگر قدرت خودش را از دست داده باشد.

در رابطه با سه آیتم و مشخصه فروپاشی سیاسی (و ارزیابی شرایط امروز کشور ایران بر پایه این سه آیتم) به عنوان شاخص و تحلیل در باب فونکسیون ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری بر فروپاشی سیاسی کشور باید داوری کنیم که از میان سه شاخص فوق فروپاشی سیاسی بدون تردید دو شاخص فروپاشی سیاسی در جامعه ایران (در بستر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری) تحقق کامل پیدا کرده است یعنی در این شرایط

فشار اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنچنان بر پائینی‌های قدرت استخوان‌سوز شده است که دیگر مردم ایران در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم چیزی برای از دست دادن ندارند همچنین در این شرایط سطح نارضایتی مردم ایران نسبت به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و جناح‌های درونی قدرت به سطحی عمیق و فراگیر گسترش پیدا کرده است و هرگز امیدی به اصلاح کشور توسط بالائی‌های قدرت از هر جناح و از هر رنگ آن ندارند، بنابراین از اینجا است که باید بگوئیم دو شرط از شروط تحقق فروپاشی سیاسی در جامعه امروز ایران کاملاً محقق شده است اما در خصوص شرط سوم و اینکه آیا در این شرایط ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم قدرت سرکوبش را از دست داده است؟ باید بگوئیم که در خلاء سازمان‌یابی سراسری کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری و در خلاء آلترناتیو و رهبری درون‌زاد و دینامیک و در خلاء جنبش اعتصابی سراسری نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) در این شرایط با اینکه دو ماه است که از اعتلای این حرکت خیزشی - جنبشی می‌گذرد و توازن قوا هنوز به سود پائینی‌های قدرت تغییر نکرده است، در نتیجه همین عدم تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به صورت پایدار از آنجائیکه نیروهای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی سازماندهی شده و تا بن دندان هم مسلح می‌باشند، لذا همین امر باعث شده است که ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همچنان قدرت سرکوب این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی داشته باشد. عنایت داشته باشیم که «به علت عدم سازمان‌یابی سراسری و خلاء آلترناتیو و رهبری درون‌زاد دینامیک فروپاشی سیاسی در جامعه امروز ایران نمی‌تواند بستر ساز حاکمیت جامعه جنبشی و خیزشی امروز کشور ایران بشود.»

در خصوص وضعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط باید بگوئیم که «به لحاظ بحران مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط مشروعیت و مقبولیت اجتماعی‌اش در نقطه مینیمم منحنی در ۴۳ سال گذشته قرار دارد». لازم به ذکر است که «مشروعیت یک نظام با باور مردم به نظام سیاسی حاکم قابل تعریف می‌باشد». بی‌شک آنچه که باعث گردیده که در این شرایط باور مردم ایران به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حداقل ممکن باشد انسداد ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی در جامعه ایران است. توجه داشته باشیم که در شرایط انسداد ساختاری سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی تلاش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای تقلیل هر بخش از این بحران‌ها باعث تشدید شاخه‌های دیگر بحران می‌شود بنابراین در این شرایط «راه‌گذار از بحران‌های چهار مؤلفه‌ای فوق‌نیازمند به تحول و دگرگونی ساختاری کل نظام می‌باشد.»

باری از اینجاست که در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران لازم است که به کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ پیام‌رسانیم که «تنها توسط اعمال اراده جمعی است که ما می‌توانیم به اهداف استراتژیک خود دست پیدا کنیم و اعمال اراده جمعی ما تنها در تشکل‌یابی خودجوش و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور (از راست راست تا چپ چپ) امکان‌پذیر می‌باشد». پس «بدون اعمال اراده جمعی در بستر مبارزه دینامیک و دموکراتیک در جنگ نابرابر کنونی ما گرفتار ناکامی می‌شویم». بی‌شک «تنها ستونی که در این شرایط می‌تواند ما را نجات بدهد آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری (نه



رهبری) و گفتمان سازی به صورت دینامیک است». آنچه در رابطه با ضرورت سازمان‌یابی دینامیک و دموکراتیک باید به کنش‌گران خیزشی و کنش‌گران جنبشی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی (خیزشی - جنبشی) جاری بیاموزیم اینکه: در خصوص «مکانیزم سازمان‌یابی و یا تشکل‌یابی باید به تفاوت سازمان‌یابی یا تشکل‌یابی پیشاهنگی با تشکل‌یابی و سازمان‌یابی پیشگامی در روند این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری توجه لازم داشته باشیم». چرا که بین سازمان‌یابی و تشکل‌یابی پیشاهنگی با سازمان‌یابی و تشکل‌یابی پیشگامی از فرش تا عرش تفاوت جوهری وجود دارد». در راستای فرم‌وله کردن تفاوت بین دو نوع سازمان‌یابی پیشاهنگی و پیشگامی باید توجه داشته باشیم که:

اولاً «سازمان‌یابی پیشاهنگی چه در شکل حزب‌گرایانه و چه در شکل چریک‌گرایانه و چه در شکل ارتش خلقی آن از بالا به صورت عمودی و به صورت سلسله‌مراتبی می‌باشد در صورتی که در سازمان‌یابی پیشگامی نه تنها سازمان‌یابی از پائین به بالا شکل می‌گیرند و نه تنها سازمان‌یابی (برعکس سازمان‌یابی پیشاهنگی که صورت نوع عمودی دارد) شکل افقی دارد از همه مهمتر اینکه این سازمان‌یابی صورت شبکه‌ای و یا شورائی دارد». لذا به همین دلیل است که «این سازمان‌یابی در برابر ضربات سرکوب‌گرایانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توان مقاومت و بازتولید خود دارد، برعکس سازماندهی عمودی که ضربه‌پذیر می‌باشند». برای فهم این موضوع تنها کافی است که در این رابطه به مکانیزم سازمان‌یابی جنبش کارگران موسسه نیشکر هفت تپه توجه بکنیم چراکه یکی از دلایل مهم استمرار جنبش و مقاومت کارگران نیشکر هفت تپه در برابر دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم همین مکانیزم تشکل‌یابی پیشگامی (نه تشکل‌یابی پیشاهنگی حزب‌گرایانه و چریک‌گرایانه و ارتش خلقی) آنهاست که باعث گردیده است که علاوه بر اینکه جنبش کارگران نیشکر هفت تپه از پائین به صورت افقی و شبکه‌ای و شورائی سازماندهی بشوند و علاوه بر اینکه باعث گردیده تا رهبری آنها به صورت درون‌زاد و دینامیک از پائین مادیت پیدا کند و علاوه بر اینکه این نوع سازماندهی باعث گردیده تا ضربه‌پذیری آنها در برابر دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کاهش پیدا کند از همه مهمتر اینکه این نوع سازماندهی پیشگامی و دینامیک و افقی و شبکه‌ای در میان کارگران نیشکر هفت تپه باعث گردیده است که رابطه بین شبکه‌های تشکیلاتی و رابطه بین کنش‌گران آن صورت دموکراتیک و شورائی پیدا کند. طبیعی است که «سازمان‌یابی به شکل پیشگامی یا افقی و یا شبکه‌ای می‌تواند مناسب‌ترین نوع سازمان‌یابی در این شرایط برای کنش‌گران خیزشی و جنبشی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری باشد».

ثانیاً در «سازمان‌یابی پیشاهنگی (چه در شکل حزبی و چه در شکل چریک‌گرایانه و ارتش خلقی آن) به خاطر مکانیزم عمودی و یک طرفه آن، رهبری چه در شکل فردی و چه در شکل چند نفری و گروهی نقش اصلی دارد» در صورتی که «در سازمان‌یابی پیشگامی از آنجائیکه تشکل شکل افقی و تکوین افتاده از پائین و شبکه‌ای بر پایه شوراها و به صورت دموکراتیک دارد همین امر باعث می‌گردد تا نقش مدیریت دموکراتیک جایگزین نقش اصلی رهبری بشود». لازم به ذکر است که «در حرکت جنبشی دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درون قدرت و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل

و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران برای جریان خاص خود هستند) این جنبش‌ها هستند که رهبران خود را از دل خودشان می‌پروراند» برعکس «حرکت‌های به اصطلاح ناجنبدی یا غیر جنبشی دینامیک تکوین یافته از بالا که آن رهبران هستند که ناجنبدی‌های حزبی و ارتش خلقی و چریکی را ایجاد می‌کنند». عنایت داشته باشیم که حتی «سانترالیسم دموکراتیک آنچنانکه لنین مطرح می‌کند باز شکل سازماندهی پیشاهنگی می‌باشد نه شکل سازماندهی پیشگامی». زیرا آنچنانکه در تجربه خود لنین در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه شاهد بودیم «در تحلیل نهائی در سانترالیسم دموکراتیک لنین، سانترالیسم به نفع دموکراتیک عمل می‌کند و دموکراتیک بودن یک دروغ بزرگ می‌باشد». به بیان دیگر «در سانترالیسم دموکراتیک مطرح شده توسط لنین دموکراتیک در پای سانترالیسم ذبح می‌گردد». آنچنانکه در این رابطه می‌توانیم بگوئیم که در تمامی تشکل‌های پیشاهنگی عمودی تکوین یافته از بالا (در طول بیش از ۸۰ سال گذشته جامعه ایران یعنی از شهریور ۲۰ الی الان) چه در شکل حزبی و چه در اشکال ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای آنها نه تنها سانترالیسم حتی در حد انتقاد و انتقاد از خود در خدمت دموکراتیک نبوده است بلکه برعکس سانترالیسم دموکراتیک برای آنها برای توجیه رهبری یکطرفه تحمیل شده از بالا می‌باشد.

ثالثا به صورت فرم‌وله شده اگر بخواهیم تفاوت دو مکانیزم سازمان‌یابی پیشاهنگی و پیشگام در مقایسه با هم مطرح کنیم باید بگوئیم:

الف - سازمان‌یابی پیشاهنگی به صورت عمودی عمل می‌نماید اما سازمان‌یابی پیشگامی به صورت افقی.

ب - سازمان‌یابی پیشاهنگی سلسله‌مراتبی از بالا است اما سازمان‌یابی پیشگامی شبکه‌ای بر پایه شوراهای تکوین یافته از پائین است.

ج - سازمان‌یابی پیشاهنگی الگوی سازمانی نظامی دارد اما سازمان‌یابی پیشگامی الگوی سازمانی صورت کنکرت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین دارد.

د - سازمان‌یابی پیشاهنگی نقش اصلی رهبری و کمیته مرکزی دارد، اما سازمان‌یابی پیشگامی نقش اصلی مدیریت اجرایی و میدانی و شورائی و خودجوش و تکوین یافته از پائین دارد.

ه - در سازمان‌یابی پیشاهنگی لیدر و رهبری غیر انتخابی و مادام‌العمر می‌باشد اما در سازمان‌یابی پیشگامی رهبر و لیدر سیال و انتخابی از پائین می‌باشند.

و - در سازمان‌یابی پیشاهنگی مزیت نظم آهنین و انسجام و یک دستی است اما در سازمان‌یابی پیشگامی مزیت برنامه‌محوری و مرامنامه و اساسنامه و رویکرد جنبشی است.

ز - در سازمان‌یابی پیشاهنگی معیار پیوند به تشکیلات قبول رهبری و اطاعت از مافوق و نظم آهنین است اما در سازمان‌یابی پیشگامی معیار پیوند قبول برنامه و رویکرد و مرامنامه و اساسنامه مشترک است.

ح - در سازمان‌یابی پیشاهنگی کنش‌گران پیشاهنگ در بستر پراتیک حرکت حزب و سازمان و ارتش خلقی خود را تعریف می‌کنند اما در سازمان‌یابی پیشگامی کنش‌گران پیشگام بر پایه پراتیک تحولات اجتماعی و پیوند افقی با جنبش‌های اجتماعی و مطالباتی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و

خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی و در بستر استراتژی آگاهی بخش به صورت آگاهی یابی و سازمان یابی و راهبری (نه رهبری) خود را تعریف می کنند.

ط - در سازمان یابی پیشاهنگی کنش گران پیشاهنگ در حوزه های سازمانی و حزبی و ارتش خلقی خود نفس می کشند و زندگی می کنند اما در سازماندهی پیشگامی کنش گران پیشگامی در حوزه عمومی هستند که نفس می کشند و زندگی می کنند و پراتیک می کنند.

ی - در سازماندهی پیشاهنگی حوزه پراتیک کنش گران پیشاهنگ از قبل توسط رهبری تشکیلات اعم از سازمانی و حزبی و ارتش خلقی تعریف شده اند اما در سازماندهی پیشگامی حوزه عمومی برای پراتیک کنش گران پیشگام حوزه ای نیست که از قبل برای پیشگامان توسط مرکزیت تعیین شده باشد بلکه این خود پیشگامان هستند که به صورت دینامیک در چارچوب استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران که همان استراتژی آگاهی بخش بر پایه آگاهی یابی و سازمان یابی و گفتمان سازی و راهبری (نه رهبری) کنش گران جنبش های افقی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین در کادر تحلیل مشخص از شرایط مشخص محیط خود نوع پراکسیس سیاسی اجتماعی و تشکیلاتی خود به صورت شبکه و افقی و شورائی و میدانی تعریف می نمایند. برای کنش گران پیشگامی جنبش های مختلف از جمله جنبش کارگران، جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش دانشجویی، جنبش دانش آموزی، جنبش کارمندی، جنبش جوانان، جنبش زیست محیطی و حتی جنبش حاشیه نشینان شهری و غیره هر کدام حوزه های عمومی هستند که آنها می توانند در کادر همان استراتژی آگاهی بخش خود در راستای

آگاهی یابی و سازمان یابی و راهبری (نه رهبری) کنش گران این جنبش دینامیک پراتیک کنکرت و خاص و مشخص خود را تعریف نمایند.

ک - در حرکت پیشاهنگی چه در شکل حزبی و چه در شکل سازمانی و چه در شکل ارتش خلقی به دنبال تحول سیاسی از طریق کسب قدرت سیاسی از بالا و دولت و حکومت می باشند اما در حرکت پیشگامی به دنبال تحول ساختاری سیاسی و اقتصادی و فرهنگی بر پایه انقلاب و تحول عظیم اجتماعی تکوین یافته از پائین توسط تحول عظیم فرهنگی می باشند.

ل - یادمان باشد که جنبش های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و دینامیک و مستقل و تکوین یافته از پائین ناگزیر تاریخ مند و انضمامی یا زمان مند و مکان مند می باشند یعنی هر نسلی جنبش های دینامیک اجتماعی خاص خودش می سازد که با جنبش های دینامیک نسل قبل از خود متفاوت می باشند، بنابراین در همین رابطه است که برای کنش گران پیشگامی در عرصه استراتژی آگاهی بخش (برای آگاهی یابی و سازمان یابی و راهبری کنش گران آن جنبش های اجتماعی انضمامی و تاریخ مند و زمانی و مکانی) فهم و شناخت جنبش های اجتماعی به صورت خاص و کنکرت گره گاه تعریف و تبیین پراکسیس سیاسی - اجتماعی و تشکیلاتی خاص خودشان می باشد که بی فهم آنها هرگز امکان آگاهی یابی و سازمان یابی و راهبری و پیوند افقی با آن جنبش های دینامیک اجتماعی برای کنش گرا جنبش پیشگامان مستضعفین ایران وجود ندارد.

باری در این رابطه بوده است جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر حرکت برونی خود (از اردیبهشت ۵۸ الی الان) چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین و

چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته و علی‌الدوام بر استراتژی جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین تکیه داشته‌ایم چراکه «با تکوین جنبش‌های دینامیک نه تنها رهبری آن به صورت درون‌زاد مادیت پیدا می‌کند بلکه مهمتر از آن شکل سازماندهی و تشکل‌یابی هم در جنبش‌های خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین صورت دینامیک و پیشگامی و افقی و شبکه‌ای و شورائی و تکوین یافته از پائین دارند». لذا «در عرصه سازماندهی جنبشی دینامیک افقی تکوین یافته از پائین حزب‌سازی از بالا تحت هر نام و هر عنوانی امری بی‌معنا می‌باشد». چراکه در تحلیل نهائی «در این رویکرد این خود این جنبش‌های دینامیک با سازمان‌یابی دینامیک و با رهبری درون‌زاد هستند که به صورت حزب فراگیر در عرصه مدیریت کلان سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در می‌آیند». به همین دلیل است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته حرکت برونی خود (یعنی از اردیبهشت ۵۸ تا به امروز) پیوسته و علی‌الدوام در عرصه برنامه حداکثری خود بر دموکراسی مستقیم و یا دموکراسی شورائی و در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات در اشکال سلبی و ایجابی) تکیه داشته است. «نظام دموکراسی مستقیم یا دموکراسی شورائی را پیوسته به عنوان ساختار سیاسی یا آلترناتیو بدیل نظام حاکم تعریف کرده‌ایم و رسالت خود آن را در رابطه با جنبش‌های دینامیک در چارچوب خودسازماندهی و خودرهبری و جوهر دموکراتیک خود جنبش‌ها تعریف کرده‌ایم» به بیان دیگر در این رابطه «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران رسالت خودشان را نسبت به حرکت مردم ایران در شکل راهبری تعریف

کرده نه در شکل رهبری». در این رابطه با کالبد شکافی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ باید بگوئیم که این ابرحرکت ضد استبدادی با اینکه دو ماه از عمر آن می‌گذرد «هرگز تحت تاثیر و مدیریت رهبری برون از خویش نبوده است». بنابراین «تمامی جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور که به دنبال تزریق رهبری خود خوانده بر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی هستند، بیهوده آب در هاون خویش می‌کوبند.»

یادآوری می‌کنیم که شناخت خارج‌نشینان از این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی دست دوم و گاه دست سوم می‌باشد که البته شناخت‌های دست دوم و دست سوم هرگز شناخت‌های دقیقی نیستند و گاه و بعضاً ممکن است گمراه کننده هم باشد، زیرا در تحلیل نهائی آنها تماس مستقیم با جامعه و مردم ایران ندارند و چهار دهه است که از تجربه زندگی کردن با مردم ایران محروم می‌باشند و از طریق اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و روزنامه‌خوانی و گزارش‌های دسته دوم و سوم و زندگی کردن در جوامع مختلف خارجی و مقایسه آنها با مردم و جامعه ایران به تحلیل از جامعه ایران دست پیدا کنند که البته امری غیر ممکن می‌باشد. وظیفه پیشگامان نسبت به حرکت‌های اعتراضی مردم ایران عبارت است از:

الف - آگاهی‌یابی.

ب - سازمان‌گری.

ج - راهبری و هماهنگی و ساماندهی و هدایت امواج اعتراضی حرکت آنها.

د - جهت‌دهی به شعارهای آنها.

و - گفتمان سازی، که برای انجام آنها حضور میدانی پیشگامان امری بدیهی می باشد و از طریق نشست در خارج نمی توان با کنترل از راه دور به انجام آن دست پیدا کرد. به بیان دیگر نمی توان بیرون از گود نشست و دستور داد تا لنگش کنند. به همین دلیل است که «جریان ها و افراد سیاسی خارج نشین در این شرایط از راست راست تا چپ چپ آنها دارای تفکر قدرت محور برای خود و یا خودشان می باشند آن هم از بالای سر مردم نگون بخت ایران و هرگز به استقلال جنبش های مدنی و مطالباتی و سیاسی امروز جامعه بزرگ ایران فکر نمی کنند آنها به حرکت های اعتراضی جنبشی و خیزشی داخل کشور به عنوان عصای دست خود در راستای کسب قدرت سیاسی فکر می کنند و حرکت های اعتراضی مردم ایران را همیشه آغاز یک انقلاب واقعی برای انتقال قدرت از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به اپوزیسیون خارج نشین تحلیل می کنند و البته برای تحقق آن شورای گذار و یا دولت موقت و یا ستاد رهبری و رئیس جمهور و غیره هم از قبل تعیین کرده اند.»

نباید فراموش کنیم که «ضعف عمده خارج نشین ها در تحلیل جامعه بزرگ ایران آن است که آنها خارج از شرایط عینی تنها با زمینه ذهنی غیر مستقیم خودشان می خواهند مسئولیت خودشان را در جهت دادن به حرکت اعتراضات مردم نگون بخت ایران آن هم در راستای رهبری خودشان تعریف نمایند که البته امر غیر ممکن می باشد.» لذا لازم است که «خارج نشین ها بدانند که کلیدی ترین موضوع در تعیین شیوه مبارزه و شعار و تعیین تاکتیک برای حرکت های اعتراضی خیزشی و جنبشی دینامیک درون کشور فهم دیالکتیک حرکت آنها به صورت میدانی و بر پایه دیالکتیک عوامل عینی و ذهنی می باشد نه با تکیه صرف بر شرایط ذهنی دست دوم

بی شک «خارج نشین ها نمی توانند در شرایطی که مردم ایران در میدان مبارزه همه جانبه با رژیم مطلقه فقهاتی قرار دارند به طرح مطالبات و شعارهای جدای از مطالبات مردم ایران آن هم به صورت دلخواه و در راستای رویکرد قدرت محورانه خودشان بپردازند.» خارج نشین ها باید توجه داشته باشند که «با یک سوت زدن نمی توان توازن قوا در عرصه میدانی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی را تغییر بدهند زیرا توازن قوا تنها با عمومی و سراسری و همگانی شدن حرکت اعتراضی ضد استبدادی دینامیک امکان پذیر می باشد.» خارج نشین ها باید بدانند که «حرکت های اعتراضی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین همیشه از مرحله جنبش های مطالباتی صنفی و مدنی شروع می شود و پس از طی کردن فرایندهای صنفی و مدنی به جنبش سیاسی فراگیر و همگانی و سراسری در راستای تغییر توازن قوا می رسند.» خارج نشین ها لازم است که بدانند در این شرایط برای اینکه «دامنه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری بتواند گسترده تر بشود باید هزینه سرانه مشارکت برای مردم ایران کاهش بدهیم.» «خارج نشین ها باید بدانند که در این رابطه بزرگترین مسئولیت آنها در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران این است که بتوانند دامنه مشارکت توده های ایران در عرصه این ابرحرکت ضد استبدادی جاری وسعت ببخشند.»

پر واضح است که «با آنتاگونیسم کردن حرکت کنش گران و بالا بردن هزینه سرانه مشارکت در آن (آنچنانکه خارج نشین ها بر طبل آن می کوبند)، نمی توانند به این مهم دست پیدا کنند.» «خارج نشین ها باید این فرهنگ را از ذهن خود خارج کنند که (آنچنانکه کنش گران جنبش

چریکی در دهه ۴۰ و ۵۰ به غلط مطرح می‌کردند (که گویا اگر آدم اسلحه را در دست بگیرد و حرکت اعتراضی را آنتاگونیستی نماید انقلابی تر است)». «خارج‌نشین‌ها باید بدانند که خشونت و آنتاگونیسم و براندازی آنچنانکه آنها تبلیغ و ترویج و تهییج می‌کنند راه مبارزه در شرایط فعلی نیست». شاید اگر برای مقنی ته چاه نانی بشود برای میرزا آقاسی صدراعظم محمد شاه قاجار هرگز آبی نخواهد شد. «خارج‌نشین‌ها باید بدانند در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت می‌باشد مبارزه خشن و آنتاگونیستی باعث تیز شدن آتش سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر علیه کنش‌گران حرکت عظیم ضد استبدادی می‌شود.»

پر واضح است که «تیزتر شدن آتش سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شرایط برای سرکوب این ابرحرکت اعتراضی فراهم می‌سازد». یادمان باشد که «مهمترین آفت این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خلاء سازمان‌یابی سراسری کنش‌گران چه در بخش خیزشی و چه در بخش جنبشی هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد». «خارج‌نشین‌ها باید بدانند که علت اینکه «در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کنش‌گران حرکت‌های خیزشی در جامعه بزرگ ایران نتوانسته‌اند سازمان‌یابی و نهادینه بشوند این بوده که همان کنش‌گران حرکت‌های خیزشی در حداقل زمان ممکن حرکت را آنتاگونیستی و قهرآمیز می‌کنند و بر تاکتیک‌های خشن و قهرآمیز تکیه می‌کنند» در نتیجه همین امر باعث می‌گردد که مبارزه خشن آنها دستگاه سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی را تیزتر نماید و از آنجائیکه توازن قوای میدانی به سود حاکمیت می‌باشد تیزتر شدن آتش ماشین سرکوب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شرایط برای سرکوب حرکت‌های اعتراضی متمیزه و بی‌سر

فراهم می‌نماید.

۱۵ - بدون تردید «آزادی در پوشش که جنبش زنان ایران به عنوان یک شعار در ابر جنبش اعتراضی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ بر آن تاکید می‌ورزند نه دفاع از حجاب اجباری است و نه دفاع از بی‌حجابی اجباری است» بنابراین از اینجا است که باید بگوئیم «آزادی در پوشش در جامعه امروز ایران تنها در کادر شعار عدالت جنسیتی حاصل می‌شود نه مطلق کردن شعار مبارزه برای بی‌حجابی زنان» (آنچنانکه رضاخان میرپنج دنبال می‌کرد). رویکرد رضاخان در تحمیل بی‌حجابی به جامعه ایران با رویکرد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر خود تلاش می‌کنند تا با سرنیزه حجاب را بر زنان ایران تحمیل نمایند، دو روی یک سکه می‌باشد. بنابراین «شعار حق آزادی در انتخاب پوشش برای جامعه زنان ایران در چارچوب عدالت جنسیتی یک شعار رهایی‌بخش و عدالت‌خواهانه و دموکراتیک می‌باشد». توجه داشته باشیم که «موضوع حقوق زن و استحاله زن از شهروند درجه دوم به شهروند درجه اول در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران در دستور کار نظریه‌پردازان طرفداران رهایی و توسعه و پیشرفت و آزادی‌خواه ایرانی قرار داشته است». هر چند که در اصل هشتم قانون اساسی مشروطیت همه اهالی ایران (اعم از مرد و زن) در برابر قوانین دولتی متساوی الحقوق اعلام شد ولی در متمم همین قانون اساسی مشروطیت (که در اولین دوره مجلس مشروطیت و در سال ۱۲۸۶ به تصویب رسید) جامعه زنان ایران در ردیف کودکان مجرمان و دیوانگان تعریف شدند و از حق رای محروم شدند و البته این محرومیت از حق رای دادن زنان حتی در سال ۱۳۳۱ در دولت مصدق در زمان تدوین

قانون انتخابات با همه تلاش مصدق جهت نفی آن تلاش او بی‌ثمر ماند و در دوره رضاخان اگر چه زن توانست با سرنیزه به کشف حجاب دست پیدا کند اما هرگز کوچکترین حق حقوق شهروندی که همان رای و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن می‌باشد، نتوانست به دست بیاورد، بنابراین از اینجا بود که «انقلاب مشروطیت که نخستین انقلاب دموکراتیک در قاره آسیا بود در تحلیل نهائی نتوانست زن ایرانی را (که بیش از نصف جمعیت ایران بودند) از شهروند درجه دوم به شهروند درجه اول بدل نماید.»

یادمان باشد در زمان انقلاب مشروطیت در هیچ جای جهان زن حق رای دان و انتخاب کردن و انتخاب شدن نداشت و به عبارت در زمان انقلاب مشروطیت زن در جهان همچنان شهروند درجه دوم بود که البته خود این موضوع می‌رساند زن در طول ۱۵۰ سال گذشته در ایران و در جهان به صورت خودبنیاد و با تلاش مستمر خود بوده است که توانسته است جایگاه شهروندی درجه اول بر دنیای مردسالار از غرب تا شرق تحمیل نماید. بر این مطلب بیافزاییم که انقلاب مشروطیت به لحاظ جوهر و هدف غیر از اینکه نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا بود، یک انقلابی بود که به دنبال ایجاد مدرنیته در جامعه ایران از عرصه سیاسی تا عرصه اقتصادی بود. بنابراین هر چند رهائی زن در ایران و در جهان در تحلیل نهائی ریشه در خودآگاهی خود زنان داشته است ولی در این رابطه نباید فراموش کنیم که یکی از عوامل بسترساز رهائی زن در ایران و جهان ظهور مدرنیته و پیوند مدرنیته با حقوق و جایگاه زن در جامعه انسانی بود. به بیان دیگر جنبش زنان در دفاع از حقوق زنان و اشاعه فمینیسم در جهان و در ایران به موازات جنبش مدرنیته و جنبش دموکراسی خواهی در جوامع مختلف صورت گرفته است تا آنجا که

باید بگوئیم جنبش زنان جنبشی است پویا و ضد تبعیض جنسیتی که در حوزه حقوقی و حقوق بشر و دموکراسی خواهی این جنبش پیوسته فعالیت کرده است. علی هذا در همین رابطه است که جنبش زنان یکی از مؤلفه‌های اصلی دموکراسی خواهی و توسعه و رهائی و مدرنیته در جوامع مختلف می‌باشد اما حاکمیت اسلام دگماتیست فقاهتی حوزه‌های فقهی به جای قانون بر جامعه ایران در عصر مشروطیت باعث گردید که اگر چه مشروطیت نتوانست برای اولین بار در جامعه ایران شهروندی را جایگزین نظام تکلیفی و نظام رعیتی بکند اما متأسفانه آن مشروطیت هرگز نتوانست تا آخر زن ایرانی را از نظام تکلیفی و رعیتی اسلام دگماتیست فقاهتی حوزه‌های فقهی نجات بدهد که برای فهم اوج فاجعه در این رابطه تنها کافی است که به داوری نهضت آزادی (و مهندس مهدی بازرگان، سید محمود طالقانی و یدالله سحابی که موسسین نهضت آزادی بودند) که خود را آخرین سنگر مدافع مشروطیت در کشور ایران می‌دانستند توجه دوباره بکنیم: نهضت آزادی در سال ۱۳۴۲ (در حمایت از حرکت زن‌ستیزانه خمینی و روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی) اطلاعیه داد و اعلام کرد که: «خیلی مضحک است که بخواهیم به زنان ایران حق رای برای انتخابات نمایندگان ایالتی و ولایتی و مجلس شورای ملی بدهیم.»

باری در این رابطه نباید فراموش کنیم که از آنجائیکه خود «گفتمان مشروطیت سنتز جدیدی بر پایه سه گفتمان مدرن‌سازی و حقوق‌گرائی یا قانون‌گرائی و اصلاحات اجتماعی بود» اگر چه «زن ایرانی تا آخر مشروطیت نتوانست در چارچوب گفتمان حقوق‌گرائی و قانون‌گرائی مشروطیت به حق و حقوق شهروندی خود دست پیدا کند اما دو گفتمان دیگر زیرساخت مشروطیت یعنی گفتمان مدرن‌سازی

که از آغاز توسط عباس میرزا و قائم مقام فراهانی و امیرکبیر مطرح گردید) و گفتمان اصلاحات اجتماعی (که از آغاز توسط میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف مطرح شد) در بستر تاریخ مشروطیت به مرور زمان در دو مسیر مختلف (که در دولت مصدق این دو مسیر به هم رسیدند اما با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و همدستی دربار پهلوی و حوزه‌های فقهی تحت نظر سید محمد تقی بروجردی مشروطیت و گفتمان سه مؤلفه‌ای آن برای همیشه شکست خورد) بسترها جهت اعتلای جنبش‌رهائی بخش‌زن ایرانی فراهم نمودند که در خصوص گفتمان مدرن‌سازی باید به سه رویکرد مختلف با مدرن‌سازی در جامعه ایران در فرایند پسا انقلاب مشروطیت اشاره کنیم که این سه رویکرد عبارت است از رویکرد انطباقی با مدرن‌سازی و رویکرد تطبیقی با مدرن‌سازی و رویکرد دگماتیستی با مدرن‌سازی که البته در این سه رویکرد زن ایرانی به نحوی مختلف و متفاوت از هم تعریف می‌شدند. «ب تردید نماینده این سه رویکرد مختلف انطباقی و تطبیقی و دگماتیستی به «مدرن‌سازی و حقوق زن» به ترتیب عبارت بودند از:

الف - رضاخان میرپنج که نماینده مدرن‌سازی انطباقی بود.

ب - دکتر محمد مصدق که نماینده مدرن‌سازی تطبیقی بود.

ج - خمینی که نماینده رویکرد دگماتیست به مدرن‌سازی و حقوق زن در جامعه ایران بوده است.

این سه نفر با سه رویکرد متضاد و متفاوت در چارچوب سه مدل مختلف انطباقی و تطبیقی و دگماتیستی نسبت به مدرن‌سازی و حقوق زن

رویگرد خود را در جامعه ایران پیاده کردند که در خصوص جایگاه تاریخی ظهور رضاخان میرپنج که نقش تعیین‌کننده در رویکرد انطباقی به مدرن‌سازی و حقوق زن داشت، لازم است که عنایت داشته باشیم که رضاخان میرپنج در فرایند بین جنگ جهانی اول و دوم و اوج رقابت امپریالیستی جهانی با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ با حمایت امپریالیسم انگلیس به قدرت رسید و در شهریور ۱۳۲۰ توسط همین امپریالیسم انگلیس از قدرت خلع گردید و به جزیره موریس تبعید شد و در سال ۱۳۲۳ در آنجا مرد. اگر چه «انقلاب مشروطیت سنگ بنای ورود ایران به مدرنیته سیاسی و اجتماعی به صورت تطبیقی بود» (نه انطباقی) اما آنچه در واقع با کودتای ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج اتفاق افتاد جایگزین شدن مدرنیته انطباقی (در خدمت منافع سرمایه‌داری جهانی) بود. کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و تکوین رژیم کودتائی پهلوی از سال ۱۳۰۴ همراه شد با ورود مدرنیته انطباقی توسط حکومت مقتدر آن هم در شکل واژگونه آن بود. نباید فراموش کنیم که رضاخان میرپنج با حمایت انگلیسی‌ها توسط کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به قدرت رسید. رژیم کودتائی پهلوی در دوران ۱۶ ساله رضاخان میرپنج (۱۳۰۴ تا ۱۳۲۰) تنها به تثبیت و تضمین حکومت مقتدر بدون توسعه سیاسی پرداخت آنچنانکه باید گفت «حکومت رضاخان میرپنج نهادی معلق بر بالای سر شهروندان ایران شد». یادمان باشد که «روند خودکامه شدن رضاخان یا به عبارت دیگر روند خودکامه شدن قدرت در ایران در همان سالیانی روی داد که کشورهای اروپای غربی توسعه مقتدرانه سده نوزدهمی خود را پشت سر گذاشته بودند و قوانین اساسی با متمم‌های جدید خود آزادی‌های اجتماعی و سیاسی را به رسمیت شناخته و جامعه مدنی را در آن جوامع گسترش داده بودند و به سوی گشایش سیاسی در



سیستم پارلمانی روی آورده بودند اما رژیم کودتائی پهلوی تحت مدیریت رضاخان میرپنج در طول ۱۶ سال حکومت خود امکان هر گونه حرکت جنبشی اجتماعی از پائین را از جامعه بزرگ ایران گرفته بود و یا نابود کرده بود». برای فهم جوهر مدرن سازی انطباقی رضاخان میرپنج باز باید به این حقیقت توجه بکنیم که (آنچنانکه مصدق بارها و بارها اعلام می کرد) «رسالت و وظیفه تعریف شده برای رضاخان میرپنج توسط امپریالیسم انگلستان اجرای قرارداد شکست خورده (۱۲۹۸ یا ۱۹۱۹) و ثوق الدوله بود». لازم بذکر است که «از جمله تعهدات قرارداد و ثوق الدوله مدرن سازی انطباقی در مسیر منافع امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلیس از جمله ایجاد جاده و راه آهن و گسترش بازرگانی و شرایط رشد جامعه ایران در چارچوب تامین منافع سرمایه داری جهانی بود». بیافزائیم که «امپریالیسم انگلستان در فرایند پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه و پسا خارج شدن رقیب امپریالیستی خودش یعنی امپریالیسم روسیه از کشور ایران در راستای وابسته کردن کشور ایران یا تحت الحمايه در آوردن کشور ایران (مانند هندوستان) در چارچوب قرارداد و ثوق الدوله به این مهم پرداخت که مدرن سازی انطباقی یکی از ترفندهای امپریالیسم انگلستان جهت وابسته کردن کشور ایران به منافع جهان سرمایه داری بود که البته با اعتلای جنبش های منطقه ای گیلان (کوچک خان) و آذربایجان (شیخ محمد خیابانی) و خراسان (کلنل پسیان) بر علیه دولت و ثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ با امپریالیسم انگلستان و سقوط دولت و ثوق الدوله این قرارداد امپریالیستی ۱۹۱۹ هم شکست خورد» لذا در این رابطه بود که یکسال پس از شکست قرارداد و ثوق الدوله با کودتای اسفند ۱۲۹۹ رضاخان - سید ضیاء طباطبائی طبق گفته مصدق رضاخان میرپنج مسئولیت اجرای قرارداد شکست و ثوق الدوله را به

عهده گرفت.

با استقرار حکومت پهلوی توسط کودتای ۱۲۹۹ رضاخان - انگلیس علاوه بر اینکه شیوه دیکتاتوری در حکومت در ایران مانند گذشته تاریخی اش باز تولید شد و رضاخان اعمال استبداد فردی و اداره کشور به شیوه خودکامه جانشین رویکرد پس از انقلاب مشروطیت کرد و علاوه بر اینکه رضاخان با سر به نیست کردن نخبگان جامعه ایران و سرکوب مخالفین و حذف تشکل ها و نهادهای مدنی در جامعه ایران که از عصر مشروطیت باقیمانده بود و علاوه بر اینکه رضاخان با «طویله خواندن مجلس شورای ملی» نگین طلائی قانون گرائی مشروطیت را نفی نمود از همه مهمتر اینکه رضاخان در راستای نهادینه کردن حاکمیت سرمایه داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلستان و در ادامه قرارداد شکست خورده و ثوق الدوله اقدام به مدرن سازی انطباقی با الگوبرداری از ترکیه کمال آتاتورک کرد. بنابراین بدین ترتیب بود که «مدرن سازی به صورت انطباقی توسط رضاخان از جاده سازی تا کشف حجاب زنان ایران (با سرنیزه) باید در این رابطه مورد تحلیل قرار بگیرد». فراموش نکنیم که در آن زمان همراه با ظهور رضاخان میرپنج در چارچوب سیاست های تحمیلی امپریالیسم انگلستان در بسیاری از کشورهای دیگر همین پروژه رضاخان میرپنج توسط امپریالیسم انگلستان پیاده می شد از جمله در ترکیه توسط آتاتورک همسایه ایران که رضاخان میرپنج در الگوبرداری از آتاتورک بسیار مصر بود.

روحانیت دگماتیست فقهاتی در بعضی از امور موی داغ و سد راه رضاخان شده بودند از جمله آنها موضوع «زن ایرانی» بود. زیرا رضاخان مدرن سازی جامعه ایران و زن ایرانی در کادر کشف حجاب با سرنیزه تعریف می کرد و البته روحانیت دگماتیست

حوزه‌های فقهی معتقد به تحمیل حجاب اجباری بر زن ایرانی بودند. لذا از اینجا بود که رضاخان با روحانیت شاخ تو شاخ شد. لذا آنچه که از رویکرد انطباقی رضاخان میرپنج نصیب زن ایرانی گردید کشف حجاب با سرنیزه بود. بدون اینکه «رضاخان کمترین حقوق زن ایرانی که حق رای دادن باشد، نصیب آنها کرده باشد» همین امر باعث گردید که «با تبعید رضاخان توسط امپریالیسم انگلستان در شهریور ۲۰ یکشنبه با بازگشت روحانیت دگماتیست فقهاتی به جامعه آن کشف حجاب تحمیلی بر زن ایرانی توسط روحانیت حوزه‌های فقهاتی به چالش کشیده شد». در نتیجه «زن ایرانی باز از همه رانده و از همه جا مانده شد». با رفتن رضاخان، مصدق با شعار «بازتولید مشروطیت شکست خورده در زمان رضاخان میر پنج به میدان آمد» البته مسئولیتی که مصدق در این رابطه برای خود تعریف کرد در چارچوب همان سه گفتمان زیرساختی مشروطیت بود که عبارت بودند از «حقوق‌گرایی بر پایه قانون‌گرایی، مدرن‌سازی به صورت تطبیقی (نه به صورت انطباقی آنچنانکه رضاخان بر طبل آن می‌کوبید) و اصلاحات اجتماعی در کادر مبارزه رهایی‌بخش با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم انگلستان و مبارزه دموکراسی خواهانه بود». زیرا جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران به رهبری دکتر مصدق که در گوهر خود جنبشی ضد استعماری بود با تکیه موازی بر مبارزه سیاسی پارلمانی و جنبش اجتماعی برای دو هدف یکی «ملی کردن صنعت نفت» و دیگری «شاه باید سلطنت کند نه حکومت» موضوع بازتولید مشروطیت را (بر پایه سه گفتمان مشروطیت یعنی مدرن‌سازی تطبیقی و قانون‌گرایی یا حقوق‌گرایی و اصلاحات اجتماعی) دنبال می‌کرد. مع الوصف در همین رابطه بود که «مصدق موضوع زن به عنوان محور سه گفتمان فوق در راستای بازتولید مشروطیت شکست خورده در

دستور کار خود قرار داد.»

«اولین کسی که در ایران موضوع حق رای زنان مطرح کرد مصدق بود» که در دوران دولت دو ساله‌اش در لایحه شهرداری برای اولین بار در طرح کسانی که حق رای ندارند عنوان نسوان و زنان را حذف کرد که خود این امر نشان دهنده تلاش مصدق برای مشارکت حق زنان در انتخابات بود. لایحه شهرداری تهران در آبان ۱۳۳۱ مطرح می‌شود در زمان تصویب این لایحه به خاطر موضوع زنان، جنگ روحانیت با مصدق علنی می‌شود، محمد تقی بروجردی پس از تصویب لایحه شهرداری نامه به دولت مصدق می‌نویسد و می‌گوید «در کشور اسلامی رای زنان حرام است». یادآوری می‌کنیم که آزادی حق رای زنان که در قانون شهرداری مصوبه آبان ۱۳۳۱ تعریف شده بود و به علت کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ نتوانست در جامعه ایران مادیت پیدا کند. در دولت ۲۷ ماهه مصدق او نخستین بار اعطای حق رای به زنان ایران را مطرح کرد که با مخالفت همه جانبه روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی عملی نشد و البته با کودتای ۲۸ مرداد همراه با سقوط تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران جنبش مشروطیت برای همیشه شکست خورد که ۱۵ خرداد و جنبش خرداد ۱۳۴۲ تحت رهبری خمینی و گفتمان استبدادساز ولایت فیه او نشان دهنده آن بود که دیگر مشروطیت در جامعه ایران قابل بازتولید نیست. بنابراین از اینجا است که باید «کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ را سرپل انتقال مشروطه به مشروعه خمینی تعریف نمائیم» که شکست انقلاب ۵۷ و تثبیت رهبری خمینی با سلطه گفتمان استبدادساز ولایت فقیه او همه و همه باعث گردید تا رویکرد دگماتیست به مدرنیته در جامعه ایران توسط خمینی به قدرت و حکومت برسد. پس می‌توانیم داوری کنیم که «نماد مشروعه‌خواهی و

رویگرد ضد مدرنیته خمینی به عنوان یک شاخص باید در رویکرد زن‌ستیزی خمینی ببینیم که از آغاز تکوین جنبش مشروعه‌خواهانه ۱۵ خرداد خمینی این جنبش ارتجاعی را با شعار زن‌ستیزی و نفی حقوق زنان شروع کرد.»

در نتیجه از فردای انقلاب شکست خورده ۵۷ خمینی «اولین حقوق اجتماعی و سیاسی که در جامعه نگون‌بخت ایران به چالش کشیده شد حقوق زن بود که تا به امروز این رویکرد زن‌ستیزانه خمینی به عنوان مرام و روش رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته در آمده است». به طوری که در شرایط امروز جامعه ایران «مساله حقوق زن ایرانی و رفع آپارتاید جنسیتی ۴۳ ساله گذشته تحمیلی بر زن ایرانی برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت یک بمب ساعتی در آمده است که نقش و جایگاه زن ایرانی در عرصه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ خود نمایش دو قطبی شدن بالائی‌های قدرت و پائینی‌های قدرت در عرصه حقوق زن می‌باشد». ایستادگی میلیون‌ها زن ایرانی در برابر آپارتاید جنسیتی ۴۳ ساله تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خود نشانده عمق مسئله زن در جامعه امروز می‌باشد بطوریکه در این رابطه می‌توانیم بگوئیم که امروز همین مقاومت زنان ایران باعث گردیده که مساله زن در جامعه ایران تمامی تضادهای دیگر جامعه را تحت الشعاع خود قرار بدهد و حتی به اعماق حکومت و بالائی‌های قدرت هم کشانده شود و شکاف آنها را در این رابطه تشدید کند تا آنجا که باید بگوئیم که در طول ۴۳ سال گذشته گستره و ژرفای هیچ اختلافی تا این اندازه نتوانسته نه تنها پائینی‌های قدرت به صورت عریان در برابر بالائی‌های قدرت قرار بدهد بلکه حتی جناح‌های درونی قدرت را هم در برابر هم دیگر قرار بدهد.

۱۶- آنچنانکه فوقاهم مطرح کردیم از خودویژگی‌های محوری ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ عبارتند از:

الف - دو ساحتی بودن خیزشی - جنبشی هرم ساختاری آن به این ترتیب که با اینکه دو ماه است که از عمر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی می‌گذرد ولی همچنان هرم ساختاری آن دو مؤلفه‌ای می‌باشند و همچنان قاعده این هرم ساختاری داری جوهر حرکتی خیزشی است در صورتی که بدنه و راس هرم آن دارای جوهر جنبشی هستند.

ب - پایگاه اجتماعی یا خاستگاه طبقاتی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری عمدتاً اقشار میانی و طبقه متوسط شهری می‌باشد. قابل ذکر است که در حرکت‌های خیزشی گذشته چه در فرایند اول آن (از ۱۳۷۱ لغایت ۱۳۷۴) و چه در فرایند سوم آن (از تابستان سال ۱۳۹۶ الی الان) حتی در دو حرکت ملی خیزشی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ خاستگاه حرکت‌های خیزشی عمدتاً پائینی‌های جامعه و در راس آنها حاشیه‌نشینان ۲۲ میلیون نفری کلان‌شهرهای ایران بودند اما در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری حتی کنش‌گران قاعده خیزشی هرم ساختاری آن هم عمدتاً دارای خاستگاه لایه‌های سه‌گانه طبقه متوسط شهری می‌باشند.

ج - دو ساحت خیزشی و جنبشی هرم ساختاری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در عرصه میدانی (نه در عرصه صرف فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی) در پیوند تنگاتنگ با هم می‌باشند. توضیح آنکه در حرکت‌های اعتراضی گذشته چه در فرایند اول خیزشی آن (از سال ۱۳۷۱ لغایت ۱۳۷۴) و چه در فرایند جنبشی دوم (از خرداد ۱۳۷۶ لغایت

سال ۸۸) و چه در فرایند جنبشی - خیزشی سوم (از تابستان سال ۹۶ تا شهریور ۱۴۰۱) حرکت‌های جنبشی و خیزشی در عرصه میدانی پیوند حرکتی نداشتند و به صورت تک مؤلفه‌ای حرکت می‌کردند، یعنی یا جنبشی صرف بودند و یا خیزشی صرف و البته همین تک مؤلفه‌ای حرکت کردن آنها یکی از عوامل محوری شکست آنها بوده است. یادآوری می‌کنیم که «منظور ما در اینجا پیوند در عرصه میدانی است وگرنه در عرصه فضای مجازی بی‌تردید آنها دارای رابطه و پیوند بوده‌اند». از اینجا است که «ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری تنها حرکت اعتراضی در طول سه دهه گذشته (از سال ۱۳۷۱ الی الان) است که در عرصه میدانی دو بخش عظیم ساخناری آن یعنی بخش خیزشی و بخش جنبشی آن در پیوند تنگاتنگ با هم مبارزه می‌کنند و در عرصه سازمان‌یابی افقی و شبکه‌ای و تکوین یافته از پائین و خودجوش و خودسازمانده و دارای رهبری درون‌زاد و دینامیک هم در پیوند با هم می‌باشند.»

د - دیگر از خودویژگی‌های این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری «تداوم و استمرار زمانی یا عمر این ابر حرکت می‌باشد». زیرا در مقایسه عمر این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی با حرکت‌های خیزشی و جنبشی گذشته سه دهه گذشته جامعه بزرگ ایران تا کنون که دو ماه از عمر آن می‌گذرد می‌توان دآوری کرد که این طولانی‌ترین حرکت اعتراضی خیزشی و جنبشی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول سه دهه گذشته می‌باشد. و البته آنچه که باعث این امر شده است «یکی حضور میدانی جنبش زنان ایران به صورت فراگیر و گسترده است و دیگری حضور جوانان دهه ۸۰ در این حرکت اعتراضی است که به خاطر آینده تاریک آنها و سوم شرایط عینی فقر فلاکت تورم و

بیکاری حاکم بر جامعه ایران که بویژه از اردیبهشت ۱۴۰۱ با اجرای طرح حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ توسط دولت پادگانی رئیسی این فشارهای شرایط عینی به صورت آگران‌دیسمان شده شدت پیدا کرده است.

ه - حضور تمام قد جنبش دانشجویی کشور (از نهم مهرماه تا به امروز) در کنار جنبش معلمان و جنبش زنان و جنبش دانش‌آموزان که باعث گردید به لحاظ شرایط ذهنی حرکت در راستای سازمان‌یابی سراسری جلو برود که خود این امر هم یکی از خودویژگی‌های نادر این حرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد هر چند که غیبت طبقه کارگر مانند سه دهه گذشته حرکت‌های خیزشی و جنبشی جامعه بزرگ ایران به عنوان پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این ابر حرکت اعتراضی می‌باشد. باری به خاطر این آفت و پاشنه آشیل می‌باشد که با اینکه دو ماه از عمر این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌گذرد نه تنها هنوز این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نتوانسته است جنبش خیابانی خودش را وارد فرایند جنبش اعتصابی گسترده بکند بلکه مهمتر از آن اینکه هنوز نتوانسته در عرصه میدانی توازن قوا به سود خودش و بر علیه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر تغییر بدهد. و البته همین آفت باعث گردیده که این «ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی مانند دیگر حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی مردم ایران در سه دهه گذشته آستن سرکوب توسط نیروهای چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بشود». یادآوری می‌کنیم که «هر چند با حضور تمام قد جنبش دانشجویی از نهم مهر ماه برای مدتی جنبش اعتراضی خیابانی و جنبش اعتراضی اعتصابی در دانشگاه‌ها و در مدارس مادیت پیدا کرد اما به علت عدم حضور فراگیر طبقه کارگر در این

ابحرکت اعتراضی جنبش اعتصابی تحت هژمونی جنبش دانشجویی و جنبش معلمان نتوانست تداوم پیدا کند و نتوانست فراگیر و گسترده بشود». اضافه کنیم آنچنانکه در سال ۵۷ شاهد بودیم بدون حضور تمام قد جنبش کارگری و جنبش کارمندی جنبش اعتصابی در جامعه ایران نمی‌تواند فراگیر و نهادینه بشود و نمی‌تواند استمرار پیدا کند. بنابراین در جمع‌بندی از مطالب فوق می‌توانیم داورمی کنیم که یکی از درس‌ها و پیام‌هایی که ابرحرکت اعتراضی جاری برای ما به همراه داشته است اینکه «تنها توسط قدرت از پائین است که می‌توان قدرت در بالا را محدود کرد. نماد قدرت در پائین همان جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین می‌باشد که جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران (اعم از جنبش زنان، جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، جنبش کارگری، جنبش کارمندی، جنبش دانش‌آموزی و جنبش بازنشستگان و غیره) در راس این جامعه عظیم جنبشی دینامیک ایران قرار دارد بی‌تردید تنها توسط این جامعه عظیم جنبشی خودجوش و دینامیک و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین است که شرایط برای تغییر توازن قوا در عرصه میانی فراهم می‌شود» همچنین «توسط این جامعه عظیم جنبشی دینامیک است که شرایط برای تشکیل و تکوین شوراهای فراگیر و سراسری و همگانی تکوین یافته از پائین خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر در موقعیت انقلابی فراهم می‌گردد» و باز «توسط همین جامعه عظیم جنبشی دینامیک است که شرایط برای تحقق دموکراسی تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردد». نباید فراموش کنیم که «تحقق دموکراسی در هر جامعه‌ای در گرو توازن قوا بین نیروهای پائینی و بالائی‌های قدرت می‌باشد» به

بیان دیگر تا زمانی که «با آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی فراگیر و سراسری نیروهای پائینی قدرت توازن قدرت بین پائین‌های جامعه و بالائی‌های قدرت حاصل نشود امکان دستیابی به دموکراسی نهادینه شده و دموکراسی تکوین یافته از پائین در جامعه ایران وجود ندارد.»

بیافزائیم که «علت و دلیل شکست دموکراسی سال‌های ۳۱ و ۳۲ دولت دکتر مصدق (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) این بود که از آنجائیکه مصدق و حواریونش به دنبال تزریق و نهادینه کردن دموکراسی در جامعه ایران از بالا بودند (نه از پائین) در نتیجه همین امر باعث گردید تا آن دموکراسی تکوین یافته از بالا توسط دولت مصدق نتواند به صورت نهادینه شده از پائین توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت تغییر بدهد و لذا به این دلیل بود که توانستند در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در غیبت حضور حرکت سازمان یافته مردم ایران کودتاگران در عرض چند ساعت با حداقل هزینه ممکن حکومت مصدق را ساقط نمایند» بنابراین «جامعه ایران پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و تثبیت رژیم کودتائی پهلوی و استبداد هولناک ۱۶ ساله رضاخان میرپنج یعنی بعد از تبعید رضاخان توسط اشغالگران متفقین بود که تنها در زیر چیرگی اشغالگران متفقین توانستند در فرایند پسا شکست مشروطیت توانستند آزادی را تجربه بکنند یعنی در فرایند پسا شهریور ۲۰ به علت ضعیف شدن قدرت حکومت مرکزی رژیم کودتائی پهلوی بود که فضا برای بالیدن جنبش‌های اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین در کنار جریان‌های سیاسی حزبی و سازمانی تکوین یافته از بالا مادیت پیدا کردند که البته این فضای باز سیاسی تا ۲۸ مرداد ۳۲ بیشتر نتوانست دوام پیدا کند و با

کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ توسط جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم امریکا و حمایت امپریالیسم انگلیس و دربار پهلوی و حوزه‌های دگماتیست فقهی (تحت رهبری سید محمد تقی بروجردی) بود که باعث گردید که تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران سرنگون بشود و این فضای باز سیاسی ۱۲ ساله (از شهریور ۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲) بسته شد. قابل ذکر است که بدانیم بروجردی مرجع بلامنازع حوزه‌های دگماتیست فقهی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و بازگشت شاه فراری به کشور در پیامی که به شاه نوشت در تأیید و حمایت از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ به او نوشت «با رفتن تو اسلام از کشور رفت و با برگشت تو شیعه به قدرت بازگشت.» از اینجا بود که در طول ۱۲ ساله (از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۳۲) جامعه ایران توانست به دستاوردهای مهمی در باب حقوق اجتماعی برسد.

۱۷ - ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ نشان داد «برای اینکه بتوانیم در مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به بسیج همگانی در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنیم، لازم است که هیولای استبداد مطلقه فقهاتی حاکم را در عرصه حکومت تحلیل بکنیم و به چالش بکشیم نه در عرصه صرف و تک مؤلفه‌ای مناسبات استثمارگریانه سرمایه‌داری حاکم و نه در عرصه مبارزه ضد امپریالیستی مکانیکی» (بخوانید مبارزه ضد آمریکائی) زیرا اگر استبداد مطلقه فقهاتی حاکم را در چارچوب مبارزه ضد امپریالیستی آن هم بشکل مکانیکی تحلیل بکنیم گرفتار همان ورطه خطرناکی می‌شویم که در فرایند پسا انقلاب ۵۷ حزب توده و جناح اکثریت سازمان فدائیان خلق و جناح عزت سحابی در نهضت آزادی گرفتار آن شدند. توضیح آنکه آنچه که باعث انحراف حزب توده و جناح اکثریت سازمان فدائیان

خلق و غیره در سال‌های ۵۷ تا ۶۲ گردید این بود که آنها منهای اینکه مبارزه خمینی و حواریونش را با آمریکا مبارزه ضد امپریالیستی تحلیل می‌کردند و منهای اینکه خود مبارزه ضد امپریالیستی به صورت مجرد از مبارزه طبقاتی و مبارزه ضد استثمار و ضد سرمایه‌داری تحلیل می‌کردند و منهای اینکه در چارچوب رویکرد حزب کمونیست شوروی و تئوری انحرافی راه رشد غیر سرمایه‌داری حرکت خمینی و حواریونش را (به خصوص بر علیه جناح لیبرالیستی درون حکومت از بازرگان تا بنی صدر و غیره) حرکتی مترقیانه تحلیل می‌کردند. در نتیجه این همه باعث گردید تا استبداد مطلقه فقهاتی خمینی و حواریونش را در کادر به اصطلاح مبارزه ضد امپریالیستی با رویکرد راه رشد غیر سرمایه‌داری تحلیل کنند که حاصل آن مترقی دانستن جوهر استبداد و رژیم و حکومت خمینی بود که البته در این رابطه تا آنجا پیش رفتند که در راستای سرکوب نیروهای مترقی جامعه سیاسی ایران توسط رژیم خمینی و حواریونش حاضر به همکاری با دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم شدند. و همچنین اگر هیولای استبداد مطلقه فقهاتی حاکم را در عرصه مناسبات استثمارگریانه سرمایه‌داری حاکم به صورت تک مؤلفه‌ای تحلیل بکنیم در آن صورت مجبوریم که در چارچوب تحلیل طبقاتی صرف در جامعه امروز ایران گرفتار حصار تکه مؤلفه‌ای رویکردی در تحلیل سیاسی - اجتماعی - اقتصادی جامعه بزرگ ایران بشویم و در باب وضعیت طبقه کارگر ایران گرفتار ایده‌آلیزه و قدسی کردن طبقه کارگر و شیفتگی نسبت به آن هم در راستای یارگیری از آنها برای جریان خاص خود بشویم و به تحلیل غیر واقعی از توان طبقه کارگر بپردازیم. عنایت داشته باشیم که «طبقه کارگر ایران بالقوه جزء نیروهای تحول طلب جامعه ایران می‌باشند که تنها با فعلیت یافتن آن پتانسیل

بالقوه خود می‌توانند با جنبش‌های دموکراتیک و در راس آنها با جنبش‌های دینامیک مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از حاکمیت و جناح‌های درون قدرت و از جریان‌های سیاسی راست تا چپ چپ) و تکوین یافته از پائین آن هم با رهبری دینامیک درون‌زاد جامعه بزرگ ایران در مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و در راستای تامین آزادی عدالت و دموکراسی نقش برجسته‌ای داشته باشند» اما از آنجائیکه طبقه کارگر امروز جامعه بزرگ ایران به لحاظ شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری و رهبری دینامیک درون‌زاد و گفتمان‌سازی) پس از ۱۵۰ سال سابقه مبارزاتی گذشته خود در تشتت و پراکندگی و فقدان تشکل‌های مستقل کارگری به سر می‌برند و قادر نیستند در بستر مبارزه مطالباتی صنفی و سیاسی خودشان حتی در حد جنبش معلمان ایران در عرصه میدانی حاضر بشوند و از منافع (صنفی و اجتماعی و تاریخی و طبقه‌ای) خود در مقابل غارت‌گری استثمار سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم دفاع بکنند طبیعی است که ایده‌آلیزه و قدسی کردن طبقه کارگر و شیفتگی نسبت به آن در چارچوب تحلیل طبقاتی صرف آن هم با رویکرد مارکسیستی دگماتیست قرن نوزدهم و بیستم امری است که باعث سکتاریست همه جانبه طبقه کارگر ایران می‌شود. آنچنانکه در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شاهد این سکتاریسم طبقه کارگر ایران در عرصه مبارزه مطالباتی صنفی و سیاسی جامعه بزرگ ایران بوده‌ایم و هستیم. بنابراین در تحلیل نهائی همین سکتاریست طبقه کارگر ایران در طول ۴۳ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث گردیده است تا طبقه کارگر ایران به عنوان

غایب بزرگ تمامی حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باشند و باز همین سکتاریست طبقه کارگر ایران باعث شده است که حتی مبارزه مطالباتی خود کارگران در طول ۴۳ سال گذشته صورت کارگاهی صرف پیدا کند و گروه‌های کارگری نتوانند حتی در حد کارگران یک شهر و استان با هم پیوند افقی و عمودی پیدا بکنند و باز همین سکتاریست طبقه کارگر ایران باعث شده است که سطح مطالبات و خواسته‌های کارگران ایرانی در عرصه مبارزه مطالباتی در حد همان مطالبات و خواسته‌های صنفی اولیه کارگاهی (نه طبقه‌ای) باقی بماند و باز همین سکتاریست طبقه کارگر ایران باعث گردیده که جنبش کارگری ایران نتواند به صورت دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل از جناح‌های درونی قدرت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ حرکت کند که البته خود این خلاء بستر ساز نفوذ جریان‌های سیاسی خودمحور (که در کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران برای جریان خاص خود تلاش می‌کنند) در جهت یارگیری از آنها بشود.

باری از اینجاست که باید در جمع‌بندی خود از ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ بگوئیم که «تمامی جریان‌های مارکسیستی دگماتیستی و مارکسیستی انطباقی و حزب‌گرای و چریک‌گرا و ارتش خلقی حزب دولت لنینیستی که به دنبال تحلیل استبداد مطلقه فقهاتی حاکم از کانال تحلیل طبقاتی می‌باشند نه تنها به تحلیل غیر واقع‌گرایانه از توان طبقه کارگر ایران دست پیدا کرده‌اند و نه تنها گرفتار رویکرد ایده‌آلیزه و قدسی کردن و شیفتگی به کارگران شده‌اند و نه تنها حتی نتوانسته‌اند جنبش کارگری را در عرصه مبارزه

مطالباتی صنفی خودشان راهبری بکنند از همه مهمتر اینکه این‌ها در رابطه با تحلیل حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی ایران هم‌گرفتار همین ایدآلیزه و قدسی کردن شده‌اند به طوری که هنوز که هنوز است اینها نتوانسته‌اند حتی یک تحلیل مشخص و کنکرت از جنبش عظیم معلمان ایران (که امروز در قله مبارزه جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین قرار دارند) ارائه نمایند» تا آنجا که باید بگوئیم «این جریان‌های دگماتیستی و انطباقی مارکسیستی خارج‌نشین با رویکرد حزب - دولتی لنینیستی خود در رنگ‌های مختلف هنوز بین اینکه معلم ایرانی وابسته به طبقه کارگر است یا وابسته به طبقه متوسط شهری در جنگ و جدال تئوریک درونی خود هستند». لازم به ذکر است که «خود معلمان ایران از اینکه مارکسیست‌های خارج‌نشین دگماتیستی و انطباقی حزب - دولتی لنینیستی آنها را کارگر می‌نامند ناراحت و ناراضی هستند و دلیل این امر هم آن است که حتی لایه پائین جامعه معلمان ایران خود را وابسته به اقشار میانی می‌دانند نه کارگر و غیره.»

باری از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ استبداد را در حکومت و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف می‌کنند نه در کادر صرف امپریالیسم جهانی و نه در چارچوب صرف مناسبات استثمارگراییانه سرمایه‌داری». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «آنها حتی امپریالیسم و وجود مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم هم حکومتی می‌دانند» لذا وقتی کشاورزان اصفهانی شعار می‌دادند که «دشمن ما همین جاست / دروغ می‌گند آمریکاست»،

منظورشان همین موضوع می‌باشد. در همین رابطه است که بیشترین شعار کنش‌گران ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ شعار «مرگ بر استبداد» و «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر ستمگر / چه شاه باشه چه رهبر» می‌باشد. و باز از اینجا است که باید «در تحلیل نهائی این ابرحرکت اعتراضی ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری را حرکت ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تعریف بکنیم». چراکه در چارچوب این «رژیم مطلقه فقهاتی است که سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی بر نظم حاکم سلطه دارد و در چارچوب این رژیم مطلقه فقهاتی است که نظام آپارتاید جنسیتی و آپارتاید مذهبی و آپارتاید قومیتی بر نظم حاکم سلطه دارد و در چارچوب این رژیم مطلقه فقهاتی است که فقر فلاکت و بیکاری و گرانی و محرومیت در جامعه ایران به عنوان یک نُرْم و نظم حاکم در آمده است و در چارچوب همین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که آزادی به بند کشیده شده و زن ایرانی گرفتار تبعیض‌های جنسیتی و سیاسی و اجتماعی و مدنی و حقوقی شده است و زندگی برای مردم ایران بدل به مشقت شده است». در همین رابطه است که جنبش بازنشستگان در شعارهای خود می‌گویند: «زیر بار ستم نمی‌کنیم زندگی / جان فدا می‌کنیم در ره آزادی / مرگ بر این بردگی». و باز در همین رابطه است که آنها می‌گویند: «آخوند خدائی می‌کند / مردم گدائی می‌کنند» یادمان باشد که «ریشه استبداد و دیکتاتوری حاکم نظام ولایت مطلقه فقهی است که در قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این استبداد و این نظام ولایت مطلقه فقهاتی نهادینه شده است». بنابراین این شعار دروغین اصلاح‌طلبان حکومتی که در طول نزدیک به سه دهه گذشته (از خرداد ۱۳۷۶ تا به امروز) که می‌گویند «با تکیه بر جمهوریت نظام



می‌خواهند برای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم پایه دموکراتیک بسازند آنچنانکه در سه دهه گذشته شاهد بوده‌ایم یک دروغ بزرگ بیشتر نیست. چراکه امکان ندارد با سلطه ولایت مطلقه فقیه بر نظام، بتوان پایه این نظام را دموکراتیک کرد.»

در همین رابطه بود که خمینی در ۱۲ فروردین ۵۸ در جریان رفراندوم تعیین نظام (در فرایند پسا شکست انقلاب ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) در برابر عنوان جمهوری دموکراتیک اسلامی مطرح شده توسط مهدی بازرگان اعلام کرد: «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه اضافه» دلیل این امر هم آن بود که خمینی می‌خواست جمهوری را در قالب اسلام فقه‌ای خودش تعریف کند که حاصلش همین رژیم مطلقه فقه‌ای بود که خمینی در توصیف قدرت ولایت مطلقه فقیه در رژیم جمهوری اسلامی مورد ادعایش معتقد بود که ولی فقیه قدرت خدا دارد. و آذری قمی شاگرد خمینی می‌گفت: «فقیه حاکم حتی می‌تواند توحید مردم ایران را نفی کند» و خمینی حتی به دنبال انتخاب ولی مطلقه فقیه مورد انتخاب مردم هم نبود او آنچنانکه در کتاب «ولایت فقیه» و نظریه استبدادساز ولایت فقیه خود بارها می‌گوید «ولی فقیه در چارچوب ولایت نبوی پیامبر اسلام از بالا تعریف می‌کرد» و لذا به همین دلیل بود که می‌گفت: «اگر همه مردم بگویند آری اسلام (مقصود خودش بود) بگوید نه آن نه درست است نه آن آری همه مردم ایران». برای خمینی آنچنانکه مرادش شیخ فضل الله نوری می‌گفت: «منحوس‌ترین کلمه، کلمه آزادی است» برای خمینی آنچنانکه بارها و بارها در کتاب «ولایت فقیه» خودش تأکید می‌کند «اصلاً حکومت برای اجرای احکام فقهی می‌باشد نه برای رفاه و آسایش مردم و نه برای برپائی عدالت و قسط و

آزادی» آنچنانکه قرآن در آیه ۲۵ سوره حدید تبیین می‌کند، برای خمینی آنچنانکه خودش در کتاب «ولایت فقیه» بارها تأکید و تکرار می‌کند «مشروعیت حکومت اسلامی مورد ادعایش از طریق آسمان تعیین می‌شود نه از طریق انتخاب مردم نگون‌بخت ایران» لذا به همین دلیل است که خمینی هرگز ولی فقیه را در برابر مردم مسئول و پاسخگو نمی‌دانست چراکه آنچنانکه خود خمینی در نامه انتصاب مهدی بازرگان به نخست وزیر موقت در بهمن ماه ۱۳۵۷ اعلام کرد «او (خمینی) به خاطر مشروعیت خودش مهدی بازرگان را به نخست وزیر موقت در بهمن ماه ۱۳۵۷ یادآوری می‌کنیم که حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) پس از چهار دهه آدرس اشتباه دادن به مردم نگون‌بخت ایران در خصوص رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم این بار هم در ادامه آن رویکرد فرصت طلبانه آدرس اشتباه دادن به مردم ایران در مقایسه بین دو رژیم مستبد پهلوی و مطلقه فقه‌ای حاکم با مقایسه اینکه «شاه فقط خلبانی بلد بوده» اما «خمینی فقه و اصول می‌دانسته خمینی را دانشمندترین رهبر تاریخ ایران تعریف می‌کند» و از این بابت هیولای رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم را برتر از رژیم کودتائی و مستبد پهلوی می‌داند و این رژیم را قابل حمایت می‌داند و می‌گوید «اگر باز هم تاریخ انقلاب ۱۳۵۷ تکرار بشود او از همین رژیم مطلقه فقه‌ای خمینی حمایت می‌نماید چراکه خمینی فقه و اصول حوزه‌های فقهی بلد بوده است اما شاه فقه و اصول بلد نبوده». اضافه کنیم که این داوری خیانت بار حسین حاجی فرج به خاطر این است که او «آگاهانه به جای ترازوی عدالت و برابری و آزادی برای سنجش تفاوت رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم با رژیم کودتائی و مستبد پهلوی بر ترازوی فقه و اصول دگماتیست حوزه‌های فقهی تکیه می‌کند». همان فقه اصولی که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تمامی جنایات این رژیم

مشروعیت و مقبولیت بخشیده است. همچنین بدین ترتیب است که این ادعای اصلاح طلبان حکومتی که در طول سه دهه گذشته (از خرداد ۱۳۷۶ الی آبان) مدعی هستند که «می‌خواهند با تکیه به جمهوری نظام و از طریق صندوق‌های رای مهندسی شده خود نظام برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پایه دموکراتیک بسازند یک دروغ بزرگ است که حتی خود اصلاح طلبان حکومتی بیش از همه آن را قبول ندارند آنچنانکه سید محمد خاتمی بنیانگذار این دروغ بزرگ در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در سال ۱۳۸۴ پس از ۸ سال قدرت رانی بر مردم نگون بخت ایران با چشم‌گریان به مردم ایران اعلام کرد که من جز یک تدارکات چی (برای حزب پادگانی خامنه ای) نبودم». «فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ»

۱۸ - یکی از آفت‌های مهمی که ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی (خیزشی - جنبشی) شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ تهدید می‌کند «موضوع جدائی بین دو جنبش اعتصابی و جنبش خیابانی است که همین جدائی و خندق بین دو جنبش اعتصابی و خیابانی باعث گردیده است که جنبش خیابانی که نقش محوری در عرصه ابر حرکت اعتراضی جاری دارد در این شرایط به طرف آنتاگونیست و خشونت‌گرایی محض حرکت کند». پر واضح است که آنچنانکه در جریان جنبش سبز سال ۸۸ شاهد بود از بعد از تظاهرات عظیم توده‌ای ۲۵ خرداد که با دعوت میر حسین موسوی صورت گرفت و آن تظاهرات آرام توسط هجمه دستگاه‌های سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای به خاک و خون کشیده شد از آنجائیکه پس از سرکوب خونین تظاهرات ۲۵ خرداد ۱۳۸۸ و (به خصوص از بعد خطبه خامنه‌ای در نماز جمعه روز ۲۹ خرداد ۱۳۸۸ که دست معلولش را برای امام زمان مطرح کرد و جنبش سبز را تهدید به سرکوب و مرگ کرد)

با عنایت به اینکه پایگاه اجتماعی نیروهای‌های جنبش سبز اقشار میانی و یا طبقه متوسط شهری بودند، پر پیدا بود که با آنتاگونیست شدن فضا توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای دیگر با بالا رفتن هزینه سرانه مشارکت در جنبش سبز طبقه متوسط شهری حاضر به مبارزه آنتاگونیستی با رژیم نمی‌شوند. لذا همین امر باعث گردید تا با عقب‌نشینی طبقه متوسط شهری از عرصه مبارزه آنتاگونیستی جنبش دانشجویی به عنوان تک سوار آن ابر جنبش اقشار میانی جامعه بزرگ ایران در عرصه حرکت صرف خیابانی آن هم در شکل آنتاگونیستی و خشونت به جای رهبری میدانی جنبش سبز راهبری آن حرکت را در دست بگیرد که خلاء سازمان‌یابی سراسری جنبش دانشجویی و بالا رفتن هزینه مبارزه سرانه کنش‌گران و محدود شدن شکل مبارزه به عرصه خیابان و ناتوانی رهبری جنبش سبز در پیوند دادن دامنه جنبش سبز به عرصه کارگری و کارمندی و ناتوانی رهبری جنبش سبز در دو مؤلفه‌ای کردن حرکت توسط پیوند دادن حرکت خیابان با حرکت اعتصابی حتی در حد اعتصاب دانشجویی و دانش‌آموزی و معلمان و ناتوانی رهبری جنبش سبز در سازماندهی کنش‌گران توده‌ای و مردمی اقشار میانی جامعه ایران و ناتوانی کنش‌گران جنبش سبز (به علت خلاء تشکیلاتی و سازمان‌یابی) در تغییر توازن قوا به صورت میدانی در برابر دستگاه‌های چند لایه‌ای و تا بن دندان مسلح و سازمان یافته سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای همه و همه باعث گردید که روی آوری جنبش دانشجویی از ۳۰ خرداد تا عاشورای ۸۸ (دوم دی ماه ۸۸) به آنتاگونیسم و خشونت به صورت یک آفت بزرگ شرایط برای سرکوب هولناک جنبش سبز توسط حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم بکند که متأسفانه باید داوری کنیم که «این آفت بزرگ اکنون در ابر حرکت اعتراضی ضد

استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ در حال بازتولید می‌باشد که خود بسترساز تیر خلاص زدن به این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد.»

لازم به ذکر است که ما بر این باوریم که «اگر جنبش دانشجویی در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۱۳۸۸ به جای منحصر کردن حرکت اعتراضی خودش به عرصه خیابان و به جای روی‌آوری به خشونت و آنتاگونیسم می‌توانست مانند فرایند دوم ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری (از نهم مهر ماه به بعد) تمرکز حرکتش را بر اعتلای جنبش اعتصابی دانشجویی قرار بدهد بی‌تردید موفقیت جنبش دانشجویی در سال ۸۸ بسیار بیشتر از آنچه می‌بود که این جنبش در آن سال به دست آورد». اما در این رابطه باید به ضرس قاطع بگوئیم که «خلاء سازمان‌یابی سراسری جنبش دانشجویی در سال ۸۸ عامل اصلی این ناتوانی کنش‌گران جنبش دانشجویی در راهبری و رهبری جنبش سبز در فرایند پسا ۳۰ خرداد ۸۸ بود». از اینجا است که باید تاکید کنیم «یکی از آفت‌های مهمی که در این شرایط به صورت جدی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ تهدید می‌کند همین خلاء پیوند بین حرکت خیابانی با حرکت اعتصابی کارگری و کارمندی می‌باشد» که بی‌شک «فونکسیون اصلی آن تک مؤلفه‌ای شدن حرکت خیابانی می‌باشد که با تک مؤلفه‌ای شدن حرکت خیابانی در مقاومت در برابر نیروهای سرکوب‌گر سازمان یافته و تابن دندان مسلح حزب پادگانی خامنه‌ای راهی جز روی‌آوری به خشونت و آنتاگونیسم برای کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی و در راس آنها برای کنش‌گران جنبش دانشجویی ایران باقی نگذاشته است و البته

آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم این آفت کشنده این ابرحرکت اعتراضی در این شرایط می‌باشد.»

پر پیداست که همچنین این آفت مهلک آفتی است که آینده این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری را هم سترون و ناکام و عقیم می‌سازد» چراکه آنچنانکه فوقاً هم اشاره کردیم «با خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم در عرصه میدانی نه تنها شرایط برای سرکوب هولناک حزب پادگانی خامنه‌ای (مانند سرکوب هولناک خیزش آبان ماه ۹۸ و سرکوب هولناک جنبش سبز در سال ۸۸) فراهم می‌شود و نه تنها باعث بالا رفتن هزینه سرانه مبارزه برای کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ می‌گردد در تحلیل نهائی حاصل آن عقب‌نشینی اقشار میانی جامعه بزرگ ایران (که پایگاه و خاستگاه اصلی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی می‌باشند) هست». از همه مهمتر اینکه «سرکوب هولناک این ابرحرکت اعتراضی توسط نیروهای سرکوب‌گر چند لایه‌ای و سازمان یافته و تا بن دندان مسلح حزب پادگانی خامنه‌ای باعث می‌گردد تا تمامی دستاوردهای این ابرحرکت اعتراضی به خصوص در بخش جامعه زنان ایران هم نابود بشود». چراکه تجربه سرکوب حرکت جنبشی و خیزشی در سه دهه و در سه فرایند گذشته (از فروردین ۱۳۷۱ تا اردیبهشت ۱۴۰۱) نشان می‌دهد که حزب پادگانی خامنه‌ای پس از سرکوب هولناک این حرکت‌های مختلف خیزشی و جنبشی در راستای بازتولید موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تمامی حداقل دستاورد سیاسی و فرهنگی و اجتماعی که آن خیزش‌ها و جنبش‌ها به همراه داشته است، به چالش می‌کشد. البته در مقایسه این ابرحرکت عظیم ضد استبدادی جاری با جنبش تیرماه ۷۸ دانشجویی و جنبش سبز سال ۸۸ و خیزش دی‌ماه

۹۶ و خیزش آبان ماه ۹۸ باید داوری کنیم که حرکت خیزشی - جنبشی ضد استبدادی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ به خصوص از فرایند دوم آن (یعنی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به بعد) نشان داده است که جنبش دانشجویی برعکس حرکت‌های اعتراضی گذشته‌اش در فرایند فعلی به لحاظ آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری و استقلال در مبارزه و حرکت از پتانسیل بسیار بالاتری نسبت به گذشته برخوردار می‌باشند که همین پتانسیل باعث گردیده که حداقل جنبش دانشجویی ایران بتواند در عرصه ۱۱۱ دانشگاه و دانشکده و موسسات آموزش عالی تحصیلی کشور این ابرحرکت اعتراضی به صورت اعتصابی همراه با حرکت خیابانی مستمر سازد که البته حرکت خیابانی و اعتصابی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در ۱۰ مهرماه ۱۴۰۱ نمونه عالی این پتانسیل عظیم جدید جنبش دانشجویی می‌باشد و باز همین پتانسیل عظیم جدید جنبش دانشجویی باعث می‌گردد که در عرصه پیوند افقی با جنبش‌های معلمان و دانش‌آموزی و کارگری شرایط برای اعتلای حرکت اعتصابی در آن جنبش‌ها هم فراهم بشود. بدین ترتیب است که «داوری نهائی ما در این رابطه بر آن قرار دارد که تنها با حرکت سراسری اعتصابی از دانشگاه‌ها تا مدارس و کارمندان و کارگری است که (مانند سال ۵۷) می‌توان این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری را در این شرایط هولناک تندپیچ حرکت جامعه ایران وارد ریل اصلی خود کرد و گرنه در کوتاه‌مدت باید فاتحه همه چیز را خواند.»

پرواضح است که «در راستای این ریل‌گذاری جدید برای این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری و در این تندپیچ حرکت اجتماعی - سیاسی جامعه بزرگ ایران جنبش دانشجویی نقشی استراتژیک دارد. هر چند که جنبش معلمان ایران به عنوان گرانیگاه پیوند افقی

و عمودی جنبش‌های دانش‌آموزی و بازنشستگان و کارگری بر پایه تجارب ۶۰ سال گذشته خود (از سال ۱۳۴۰ الی الان) در این رابطه می‌تواند هم پیمان استراتژیک جنبش دانشجویی قرار گیرد». البته معنای دیگر این حرف آن است که «تنها با پیوند استراتژیک بین دو جنبش بزرگ دانشجویی و معلمان ایران است که ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - ۱۴۰۱ می‌تواند نه تنها باعث به حرکت آمدن موتور بزرگ جنبش اعتصابی سراسری یعنی کارگران و کارمندان بشود و نه تنها می‌تواند شرایط برای سازمان‌یابی کنش‌گران متمیزه خیزشی قاعده‌هرم ساختار این ابرحرکت اعتراضی توسط جنبش‌های دینامیک بدنه این هرم فراهم بکند بلکه مهمتر از آن اینکه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی حتی می‌تواند به خواسته‌های حداکثری خود در راستای تحول ساختاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم دست پیدا کند». لازم به ذکر است که از روز ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۰ که جامعه معلمان ایران با اعتراض به سطح بسیار پائین حقوق خودشان تجمع صنفی اعتراض آمیزی در میدان بهارستان برگزار کردند (و در آن روز با حمله کلانتری بهارستان و شلیک گلوله به سر دکتر ابوالحسن خانعلی توسط رئیس کلانتری بهارستان باعث شهادت او گردید) و اعتصاب معلمان و مدارس در روز ۱۲ اردیبهشت جنبش معلمان به صورت برونی در جامعه ایران مادیت پیدا کرده است در این رابطه می‌توان پس از جنبش دانشجویی که به صورت سیاسی مستقل از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ مادیت پیدا کرد جنبش معلمان را به لحاظ سابقه تاریخی (پس از جنبش دانشجویی) دومین جنبش دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین مطرح کرد که همچنان به صورت بالنده روندی رو به جلو دارد.

یادمان باشد که حرف طلائی مهاتما گاندی در عرصه مبارزه ضد رهائی بخش و ضد امپریالیستی مردم هندوستان این بود که: «همه را نمی شود کشت و همه را نمی توان به زندان انداخت و همه را نمی توان خفه کرد». لذا از اینجا است که «پیام ما به کنش گران این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ در این شرایط هولناک تندپیچ حرکت ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران این است که برای اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتواند شما را بکشد و نتواند شما را به زندان بیاندازد و نتواند صدای عدالت خواهانه و آزادی خواهانه و دموکراسی طلبانه شما را خفه کند، تنها و تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه اقلیت امروز خود را در جامعه بزرگ ایران بدل به اکثریت عظیم یا همه بکنید بی شک تنها در آن صورت است که دیگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی تواند این همه شما را بکشد یا همه شما را به زندان بیاندازد و یا همه شما را خفه کند» برای همه شدن شما راهنمایی مهاتما گاندی که در جریان شکستن قانون نمک خطاب به مردم هندوستان و کنش گران آن پروژه ضد استعماری و ضد امپریالیستی و رهائی بخش مطرح کرد این است که: «اگر من به شما گفته بودم بیاید در مقابل حکومت انگلیس بایستید چند نفر از شما اینجا حاضر می شدید؟ آیا من حالا می توانستم آزاد باشم؟ و یا اینکه مرا بلافاصله دستگیر می نمودند؟ این که آنها (انگلیسی ها) سر گیجه گرفته اند علتش این است که اصلاً نمی خواهیم دست به خشونت بزنیم حتی اگر آنها ما را بزنند ما دست به خشونت نمی زنیم». خلاصه حرف گاندی و تولستوی به ما این است که: «هرگز نباید دست به خشونت بزنیم چراکه با خشونت میدانی نمی توان اکثریت عظیم جامعه را بر علیه دشمن بسیج کرد» به بیان دیگر لازمه تحقق بسیج اکثریت عظیم تنها و تنها پرهیز از خشونت در مبارزه برای پائین آوردن هزینه سرانه

مشارکت در مبارزه برای همه افراد جامعه است.»

در زمستان سال ۵۷ مردم ایران با شعار: «برادر ارتشی چرا برادر کشی؟» توانستند نیروهای مسلح ارتش رژیم کودتائی و مستبد پهلوی که پنجمین ارتش بزرگ جهان بود متلاشی سازند. فراموش نکنیم که در زمستان سال ۵۷ شاه نگون بخت قبل از فرارش از کشور دستور داد هفته ها و ماه ها ارتش و نیروهای مسلح خودش را در مقابل با تظاهرات بزرگ مردم ایران به خیابان ها بیایند، همین دستور غلط شاه باعث گردید که برای اولین بار برای ماه ها نیروهای ارتش به صورت میدانی در میان مردم ضد رژیم کودتائی پهلوی قرار بگیرند که حاصلش این شد که نیروهای مسلح به صورت عینی درد مردم جامعه ایران را فهم و احساس کنند. لازم به ذکر است که نیروهای مسلح عمدتاً از سربازان وظیفه تشکیل می شوند که آنها فرزندان همین مردم معترض می باشند وقتی آنها به صورت میدانی در جامعه قرار بگیرند در می یابند که مردم ایران نمی خواهند با ارتش و نیروهای مسلح وارد جنگ بشوند و در می یابند که حتی مردم نمی خواهند دست به خشونت بزنند. علی هذا بدین ترتیب بود که در زمستان ۵۷ نیروهای مسلح به مردم پیوستند و ارتش شاه فلج شد. البته در چارچوب معامله امپریالیستی در گوادلوپ و آمدن هایزر به مدت سه روز در ایران جهت تسلیم کردن ارتش به خمینی و حواریونش باید عنایت داشته بودیم که موضوع معامله هایزر در باب تسلیم ارتش به خمینی و حواریونش با موضوع زمینگیر شدن ارتش در زمستان ۵۷ (توسط پیوند قاعده ارتش به تظاهرات آنها) یکی تحلیل نکنیم.

باری در همین رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در زمان اعتلای فراگیری خیزشی و جنبشی مردم ایران جهت وارد کردن نیروهای سرکوبگر خود

قبل از همه تلاش می‌کند که با تحریک برنامه‌ریزی شده قبلی توسط دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم کنش‌گران جنبشی و خیزشی در عرصه حرکت خیابانی به خشونت و آنتاگونیسم مهندسی شده روی بیاورند تا با روی‌آوری آنها به خشونت بتوانند انسجام درونی نیروهای مسلح خود را حفظ نمایند، بنابراین جنبش دانشجویی و جنبش معلمان که در این شرایط به عنوان سکاندار ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری می‌باشند باید عنایت داشته باشند که:

اولاً نقطه قوت این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری دامنه توده‌ای آن است. به طوری که در عرض کمتر از سه روز آغاز این ابرحرکت اعتراضی این ابرحرکت توانست در بیش از ۱۰۰ شهر بزرگ و کوچک در ۳۰ استان کشور فراگیر بشود.

ثانیاً بقاء و موفقیت این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری در گرو به صحنه آمدن مردم می‌باشد. به بیان دیگر هر چه عدد توده‌ها در حضور در صحنه میدانی بیشتر بشوند پتانسیل این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی بیشتر می‌گردد.

ثالثاً کنش‌گران جنبش دانشجویی و جنبش معلمان لازم است که توجه داشته باشند که برای اینکه بتوانند دامنه مشارکت توده‌ای جامعه بزرگ ایران در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی را گسترده‌تر بکنند، باید از خشونت و آنتاگونیسم و بالا بردن هزینه سرانه مشارکت خودداری بکنند.

رابعاً کنش‌گران جنبش دانشجویی و معلمان باید بدانند که تنها از طریق پیوند حرکت اعتصابی به صورت عمومی با حرکت خیابانی است که می‌توان

این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی را پایدار و تقویت کرد.

خامساً آنها باید توجه داشته باشند که برای اعتلای دامنه جنبش‌های دینامیک (اعم از جنبش کارگری و کارمندی و غیره) و پیوند دادن آنها با کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی باید در بستر جنبش مطالباتی اردوگاه عظیم نیروهای کار (اعم از کارگری و کارمندی) به فرایند صنفی و مدنی آنها کم بها ندهیم. چراکه در تحلیل نهائی با اعتلای مبارزه صنفی و مدنی کنش‌گران است که می‌توان شرایط برای سیاسی شدن آنها را فراهم کرد.

سادساً آنها باید توجه داشته باشند که حرکت اعتصابی آن هم به شکل عمومی تنها مکانیزمی از مبارزه است که می‌تواند مبارزه ضد استبدادی جاری را به محیط کار و تولید و زندگی مردم ایران بکشاند و می‌تواند فشار سرکوب نیروهای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را از عرصه تظاهرات خیابانی کاهش بدهد و شرایط برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی و عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر خواسته‌ها و مطالبات مردم ایران فراهم بکند.

سابعاً آنها باید عنایت داشته باشند که برای بسیج همگانی مردم در عرص میدانی ما نمی‌توانیم در زمانیکه مردم در میدان هستند شعارهایی جدای از مطالبات مردم به صورت دلبخواه بدهیم چراکه این امر باعث تفرقه و پراکندگی در صفوف مردم ایران می‌شود.

ثامنناً لازم است که آنها بدانند که مردم در عرصه میدانی تنها بر پایه توازن قواست که مطالبات خودشان را مطرح می‌کنند و می‌توانند دامنه مطالبات خود را افزایش بدهند نه بر پایه تزریق

مطالبات از بیرون از جنبش آنها.

بزرگ ایران است که می‌توان در بستر حرکت‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی و حرکت‌های اعتراضی سیاسی ضد استبدادی به هم پوشانی و مطالبه مشترک به عنوان شعار واحد همگانی دست پیدا کرد. لذا به همین دلیل است که باید بگوئیم که «در عرصه جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی و حرکت‌های اعتراضی نمی‌توانیم با طرح مطالبات حداکثری به بسیج همگانی و پیوند بین گروه‌های مختلف اجتماعی دست پیدا کنیم». باری نکته مهمی که در این رابطه باید مورد توجه ما قرار بگیرد اینکه «در رابطه با تبیین و تعریف تکثر در جامعه ایران لازم است که عنایت داشته باشیم که این تکثر در جامعه امروز ایران در مرحله اول شامل تکثر طبقاتی می‌شود که در خصوص خود تکثر طبقاتی باید این تکثر به دو بخش تکثر ساختار طبقاتی و تکثر در خود طبقات تعریف نمائیم.»

در رابطه با «تکثر ساختار طبقاتی» در جامعه بزرگ ایران باید بگوئیم که در هرم ساختار طبقاتی موجود جامعه ایران منهای دو درصدهای برخوردار جامعه ایران که به صورت یک لایه نازک در راس این هرم طبقاتی قرار دارند. (جمعیت دو درصدی طبقه برخوردار یا بورژوازی بزرگ ایران حدود ۷۰۰ هزار نفر می‌باشند که ۳۵ درصد آنها در خدمات تجاری و بانکی و دلالی فعالیت می‌کنند و ۲۴ درصد آنها در فعالیت صنعتی مشغولند و ۲۴ درصد در کشاورزی و ۱۶ درصد آنها در عرصه ساختمانی فعالیت دارند البته در همه این بخش‌ها سپاه و دستگاه رهبری اعم از آستانه رضوی و نهادهای اقتصادی عظیم مربوطه مثل بنیاد مستضعفین و اوقاف و غیره قدرت هژمونی دارند) طبقه برتر و بورژوازی که در راس هرم طبقاتی جامعه بزرگ ایران قرار دارند (و در تحلیل نهائی ریشه در اقتصاد سرمایه‌داری

تاسعا آنها باید بدانند که هر چه حرکت اعتراضی خیابانی گسترش پیدا کند شرایط برای ظهور حرکت‌های عمومی اعتصابی اردوگاه نیروی کار اعم از کارگری و کارمندی در جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردد. البته معنای دیگر این حرف آن است که در خلاء حرکت‌های اعتراضی خیابانی امکان تحقق حرکت عمومی اعتصابی به صورت گسترده و فراگیر وجود ندارد. که به عنوان مصداق این موضوع جامعه بزرگ ایران این موضوع را در سال ۵۷ در جریان جنبش ضد استبدادی بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی تجربه کرده‌اند چراکه در سال ۵۷ آنچه که باعث گردید که در فرایند پسا ۱۷ شهریور حرکت عمومی اعتصابی کارگری و کارمندی تحقق پیدا کند همان حضور فراگیر مردم در عرصه حرکت خیابانی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ ایران بود.

عاشرا علت اینکه در این شرایط هولناک تندپیچ حرکت جامعه بزرگ ایران و ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری اهتزاز پرچم حرکت اعتصابی در دست کنش‌گران جنبش دانشجویی و جنبش معلمان قرار دارد به این خاطر است که منهای اینکه موتور جنبش اعتصابی یعنی طبقه کارگر به صورت فراگیر غائب می‌باشند و منهای اینکه جنبش زنان ایران همچنان از سازماندهی سراسری محروم می‌باشند از همه مهمتر اینکه جنبش دانشجویی و جنبش معلمان تنها جنبش‌های دینامیک امروز جامعه ایران هستند که از پتانسیل تشکل سراسری برخوردار می‌باشند.

۱۹ - جامعه بزرگ ایران یک جامعه متکثر با مطالبات متکثر می‌باشند، بنابراین تنها با جایگزین شدن مطالبات حداقلی گروه‌های مختلف جامعه

گندیده نفتی و رانتی و وابسته و فقاهتی حاکم بر نظم حاکم دارند) علاوه بر اینکه پیوند تنگاتنگ با سپاه و دستگاه رهبری دارند و علاوه بر اینکه از رانتهای حکومتی بیشترین بهره را می‌برند و علاوه بر اینکه بر حوزه‌های مختلف اقتصادی - واردات و صادرات و قاچاق کالا و پروژه‌ها کلان نفت و گاز و صنایع ساختمانی و راه سازی سلطه کامل دارند، بر حوزه بانکی و مالی کشور هم نیز سلطه دارند و بخش عظیمی از درآمد آنها در این رابطه تنظیم می‌شود. بورژوازی مالی ایران شامل صاحبان بانک‌های خصوصی و موسسات اعتباری و قرض الحسنه می‌باشند که بویژه در طول سه دهه گذشته (یعنی از دولت پنجم و ششم اکبر هاشم رفسنجانی) رشد سرطانی عظیمی پیدا کرده اند. بورژوازی تجاری سنتی که پیوند تاریخی با اسلام دگماتیست فقاهتی و حوزه‌های دگماتیست فقاهتی داشته‌اند و به قول معلم کبیرمان اساس اسلام دگماتیست فقاهتی بر پایه پیوند دو حجره استوار می‌باشد، یکی حجره روحانیت و دوم حجره بازار با شکست انقلاب ۵۷ و نهادینه شدن رهبری روحانیت حوزه‌های فقاهتی تحت هژمونی خمینی و حواریونش با سازمان‌های گسترده خودشان تحت عناوین کمیته امور صنفی و اتاق بازرگانی و سازمان اقتصاد اسلامی و کمیته امداد امام و غیره توانسته‌اند در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به سودهای کلان بادآورده نجومی دست پیدا کنند بطوریکه طبق آمار اعلام شده رئیس سازمان برنامه بودجه دولت موقت (یعنی عزت سبحانی) حجم سودی که این بخش از بورژوازی ایران در ۶ ماهه اول سال ۱۳۵۸ غارت کرده بیش از دو برابر حجم سودی بوده که در ۵۳ سال دوران رژیم کودتائی پهلوی غارت شده می‌باشد.

دومین بخش در هرم ساختار طبقاتی جامعه ایران

«اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری قرار دارند» که به لحاظ کمی و جمعیتی این بخش از هرم ساختار طبقاتی در بالاترین نقطه منحنی جمعیتی قرار دارد و البته به لحاظ ذهنی هم این بخش از جامعه ایران از برتری قابل توجهی نسبت به دیگر بخش‌های هرم جامعه برخوردار می‌باشند بطوریکه خاستگاه طبقاتی اکثر دانشجویان و معلمان و نویسندگان و تحصیل کرده و پزشکان و مهندسان و وکلا و غیره جامعه ایران در این طبقه می‌باشد. به همین دلیل است که در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ تا به امروز) خاستگاه اکثریت قریب به اتفاق کنش‌گران سیاسی حرکت‌های آزادی‌خواه و دموکراسی طلب و کنش‌گران سیاسی ضد استبدادی جامعه بزرگ ایران همین اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری در هرم ساختار طبقاتی جامعه ایران بوده و هست. که برای فهم این مهم تنها کافی است که به کالبد شکافی و آنالیز خاستگاه طبقاتی سه حرکت اعتراضی ضد استبدادی سال ۵۷ و سال ۸۸ و ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی خیزشی - جنبشی امروز جامعه بزرگ ایران بپردازیم چراکه چه در ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی و چه در ابرجنبش ضد استبدادی سال ۸۸ و چه در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی امروز جامعه بزرگ ایران خاستگاه اکثریت کنش‌گران مربوطه اقشار میانی و طبقه متوسط شهری می‌باشد. لازم به ذکر است که خود طبقه متوسط شهری یا اقشار میانی به لحاظ طبقاتی دارای سه لایه می‌باشند که عبارتند از «لایه مرفه طبقه متوسط شهری» که به دنبال پیوند و رسیدن به طبقه بورژوازی کشور می‌باشند و این لایه یکی از خاستگاه‌های حامیان رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشند دوم «لایه نیمه مرفه یا میانی طبقه خرده بورژوازی شهری است» که خاستگاه اکثریت کنش‌گران جبهه عظیم آزادی‌خواه جامعه بزرگ



ایران می‌باشد. سوم «لایه زیرین یا غیر مرفه طبقه متوسط شهری است» که به علت فقر و فلاکت و بیکاری تحمیلی نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حال ریزش به سمت حاشیه‌نشینان شهری و اردوگاه نیروی کار عظیم جامعه ایران می‌باشند. بطوریکه طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۱۰ سال گذشته ۸ میلیون نفر از این بخش از طبقه متوسط شهری ایران به سمت پائینی‌های جامعه ایران ریزش و سقوط کرده‌اند.

یادمان باشد «در جامعه ایران به خصوص در پنج دهه گذشته همیشه در جنبش مدنی (یا جنبش اجتماعی) طبقه متوسط شهری جایگاه محوری داشته است در صورتی که در خیزش‌های معیشتی متمیزه و بی‌سر حاشیه‌نشینان نقش محوری داشته‌اند». «بخش سوم هرم ساختار طبقاتی در جامعه ایران نیروی کار و در راس آنها طبقه کارگر قرار دارد» بخش طبقه کارگر ایران که حدود ۱۴ میلیون نفر جمعیت دارد مانند بخش بورژوازی و بخش طبقه متوسط شهری صورتی یکسان ندارند و به صورت لایه لایه می‌باشند و البته این لایه لایه بودن طبقه کارگر ایران هم به لحاظ درآمدی است و هم به لحاظ کارگاه‌های کوچک و بزرگ و هم حتی به لحاظ شرایط ذهنی اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی است. با این همه در مجموع باعث گردیده است که «طبقه کارگر ایران با وجود سابقه طولانی مبارزاتی که از مشروطیت تا حال دارد همچنان محروم از شکل‌های مستقل سراسری باشند در نتیجه همین ضعف و خلاء باعث گردیده است که طبقه کارگر ایران در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نتواند به انجام رسالت خود بپردازد». غیبت طبقه کارگر ایران به خصوص در سه فرایند جنبشی و خیزشی در طول سه دهه گذشته (از فروردین ۱۳۷۱

الی الان) یکی از فونکسیون‌های همین خلاء عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی) می‌باشد که البته در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری هم این خلاء وجود دارد و طبقه کارگر ایران در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی هم نتوانسته به صورت فراگیر شرکت خیابانی و اعتصابی داشته باشد. البته به صورت محدود کارگاهی این مشارکت طبقه کارگر ایران وجود داشته است که منظور ما در اینجا نمی‌باشد.

باری در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «همین غیبت فراگیر طبقه کارگر به صورت فراگیر باعث شده است تا جامعه ایران در عرصه مبارزه ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته حداکثر هزینه پرداخت نماید عدم پیوند حرکت خیابانی با حرکت اعتصابی در حرکت‌های اعتراضی از جمله در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری باعث گردیده که نه تنها عمر استمرار این حرکت‌های جنبشی و خیزشی کاهش پیدا کند بلکه مهمتر از آن باعث عدم ایجاد توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرتمند شود و شرایط برای سرکوب فراگیر کنش‌گران این حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم بشود». باری در خصوص دیگر گروه‌های اجتماعی قاعده‌هرم ساختار طبقاتی جامعه بزرگ ایران باید از «جامعه حاشیه‌نشینان شهری با بیش از ۲۲ میلیون نفر سخن بگوئیم که به لحاظ کمی بزرگترین گروه اجتماعی می‌باشند که جایگاه مشخصی در سازمان اجتماعی ندارند و به علت فقر و فلاکت استخوان‌سوز و خانمان‌سوز از محروم‌ترین و تهیدست‌ترین بخش جامعه ایران می‌باشند» کارتن‌خواب‌ها، گورخواب‌ها، بی‌خانمان‌ها، کودکان کار، زاغه‌نشین‌ها، دستفروش‌ها، کولبرها و غیره تنها

بخش‌هایی از حاشیه‌نشینان می‌باشند که فاقد پیوند اجتماعی هستند. لذا صاحبان قدرت حاکم با شعار پوپولیستی می‌توانند این افراد اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه را در خدمت به اهداف خود بسیج کنند. طبیعی است که از آنجائیکه حاشیه‌نشینان در رابطه با عوامل ذهنی مانند عوامل عینی در فقر همه جانبه (چه در عرصه آگاهی‌یابی و چه در عرصه سازمان‌یابی و چه در عرصه رهبری دینامیک درون‌زاد) قرار دارند در حرکت‌های اعتراضی و سیاسی خود هم از آنجائیکه بر پایه عوامل عینی حرکت می‌کنند و فاقد عوامل ذهنی مناسب ذهنی می‌باشند، «حرکت اعتراضی آنها دارای جوهر خیزشی می‌باشد نه جنبشی و همین جوهر خیزشی حرکت آنها بعلاوه وضعیت اتمیزه آنها باعث می‌گردد که به راحتی حرکت آنها به خشونت و ماجراجویانه کشیده شود» که در خیزش‌های فرایند اول و سوم چه در کوی طلاب مشهد و چه در شهریار و اسلام شهر و چه در خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم نمونه این رویکرد خیزشی و ماجراجویانه شاهد بوده ایم. بی‌تردید اگرچه حضور مستقل حاشیه‌نشینان در حرکت‌های اعتراضی سیاسی یک آفت برای آن حرکت و خیزش می‌باشد و شرایط برای سرکوب آنها توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم می‌گردد ولی آنچنانکه در جریان ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری شاهد هستیم اگر حرکت خیزشی و اتمیزه و ماجراجویانه آنها توسط جنبش‌های دینامیک دانشجویی یا معلمی و یا زنان و یا کارگری و غیره از پائین کنترل بشود حرکت آنها می‌تواند دارای پیوند سیاسی و اجتماعی با بدنه هرم ساختاری طبقاتی جامعه در آید. جامعه روستائی ایران که به لحاظ کمی ۳۰ درصد جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند اگر چه به لحاظ شرایط عینی و فقر و فلاکت در محرومیت به سر می‌برند و بخش بزرگی از جامعه

زحمتکشان ایران را تشکیل می‌دهند اما به لحاظ عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و رهبری دینامیک درون‌زاد) مانند حاشیه‌نشینان شهری در فقر عظیم شرایط ذهنی به سر می‌برند که البته پراکندگی روستاها و عدم پیوند اجتماعی آنها با همدیگر و شهروندان شهرنشین جامعه باعث گردیده که جامعه روستائی ایران هم در عرصه میدانی فاقد پیوند اجتماعی لازم باشند و نقش قابل توجهی در حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی ایران به خصوص در سه دهه گذشته نداشته باشند.

از اینجاست که باید بگوئیم «تکثر طبقاتی در جامعه امروز ایران یکی از مؤلفه‌های مهم تکثر اجتماعی در جامعه بزرگ ایران می‌باشد که بی‌شک تنها با تکیه بر شعارهای حداقلی سیاسی مثل مبارزه با استبداد سیاسی حاکم آن هم با مؤلفه سلبی آن می‌تواند به وحدت نسبی بین دو جبهه آزادی‌خواهانه اقشار میانی یا طبقه متوسط شهری و اردوگاه عظیم نیروی کار اعم از کارگری و کارمندی تا حاشیه‌نشینان شهری بیانجامد». نگاهی به ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری و کالبد شکافی آن بر پایه تکثر طبقاتی جامعه ایران و مقایسه بین این ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی با ابرحرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی ایران در سه فرایند سه دهه گذشته می‌توانیم به این جمع‌بندی برسیم که «علت اینکه در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری علاوه بر پیوند بین دو بخش خیزشی و جنبشی حرکت و علاوه بر پیوند دو حرکت اعتصابی و خیابانی در جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش دانش‌آموزی و بخشی از جنبش کارگری و علاوه بر راهبری بخش جنبشی این حرکت اعتراضی بر بخش خیزشی قاعده هرم ساختاری آن آنچه در این ابرحرکت اعتراضی بیش از همه قابل توجه می‌باشد جوهر ضد استبدادی آن است که

باعث گردیده است تا در ظل آن تمامی گروه‌های متکثر اجتماعی ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بسیج بشوند» و البته معنای این حرف این است که «در این ابرحرکت اعتراضی توسط شعار ضد استبدادی جامعه متکثر طبقاتی و متکثر مذهبی و متکثر قومیتی و متکثر سیاسی و متکثر اجتماعی با خواسته‌های گوناگونی دور هم جمع شده‌اند زیرا مبارزه با استبداد حاکم مطالبه گروه‌های مختلف جامعه ایران می‌باشد». که البته خود این امر نشان دهنده آن می‌باشد که «تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران در این شرایط راه دستیابی حتی به مطالبات حداقلی خود در اولین مرحله مبارزه با استبداد حاکم می‌دانند». هر چند که در مرحله ایجابی و تبیین و تعریف آلترناتیو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که همان شعار حداکثری می‌باشد) بین این گروه‌ها نه تنها وحدت وجود ندارد بلکه برعکس بین آنها اختلاف‌های همه جانبه و ریشه‌ای وجود دارد». البته این موضوع آنچنانکه در این شرایط توسط ایجاد وحدت درونی می‌تواند یک حسن باشد در کلیت آن برای جنبش مردم ایران یک آفت است. چراکه آنچنانکه مردم ایران در سال ۵۷ تجربه کرده‌اند طرح مبارزه ضد استبدادی با جوهر سلبی و تک مؤلفه‌ای آفت بزرگی است که باعث می‌گردد تا جنبش پس از کسب قدرت سیاسی در خلاء آلترناتیو ایجابی دوباره آن را تحویل قدرت برتر تحمیلی از خارج بدهند و خود کنش‌گران از آن بی‌نصیب بشوند. البته این موضوع «یکی از پارادوکس‌های مهم ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری می‌باشد». زیرا از یکطرف در این شرایط تندپیچ حرکت اجتماعی جامعه بزرگ ایران «حرکت اعتراضی سیاسی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری نیازمند به بسیج توده‌ای دارد و به خاطر اینکه جامعه بزرگ ایران یک جامعه متکثر با مطالبات متکثر می‌باشد بنابراین تنها با جایگزین

شدن مطالبات حداقلی است که می‌توان به هم پوشانی و مطالبه مشترک و به شعار مشترک جهت بسیج توده‌ای دست پیدا کند». لذا در این شرایط «تنها با شعار ضد استبدادی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی است که می‌توان مطالبه مشترک تمامی گروه‌های اجتماعی را به عنوان یک شعار مشترک جهت بسیج توده‌ای مطرح کرد». طبیعی است که «این شعار و مطالبه حداقلی مبارزه ضد استبدادی تنها وجه سلبی دارد و خالی از جوهر ایجابی یا طرح آلترناتیو می‌باشد» و دلیل این امر هم آن است که «اگر چه در عرصه مؤلفه سلبی تمامی گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به عنوان نجات دهنده حرکت خود می‌دانند اما در عرصه مؤلفه ایجابی هر کدام از گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران دارای آلترناتیو ایجابی مشخصی در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هستند که بی‌تردید طرح آنها در این شرایط باعث پراکندگی و تشتت در ائتلاف این گروه‌ها می‌شود». با تجربه جامعه ایران در سال ۵۷ در این خصوص و شکست انقلاب ۵۷ بر پایه این پارادوکس در جمع‌بندی از این پارادوکس ابرحرکت اعتراضی سیاسی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی جاری می‌توان داوری کرد که «علاوه بر اینکه این پارادوکس خطرناک‌ترین پارادوکس این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد از آن مهمتر اینکه این پارادوکس در بستر حرکت خود باعث ایجاد پارادوکس‌های جدیدی در این ابرحرکت اعتراضی می‌شود». چراکه «نخستین سنتزی که این پارادوکس می‌تواند به همراه داشته باشد (در این شرایط در خلاء سازمان‌یابی سراسری و رهبری دینامیک درون‌زاد و خلاء آلترناتیو ایجابی این ابرحرکت اعتراضی که فرصت‌طلبان خارج و داخل کشور برای کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران در کمین نشسته‌اند) مانند سال ۵۷ بستری

بشود جهت موج‌سواری بر این حرکت عظیم مردم ایران که با تکیه بر شعارهای پوپولیستی (مانند خمینی در سال ۵۷) مسیر ایجابی این ابرحرکت اعتراضی را به چالش بکشند و جامعه نگون‌بخت ایران را از چاله به چاه بیاندازد.

پر واضح است که نبرد آلترناتیوسازی امروز جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ باید تنها در این چارچوب مورد تحلیل قرار داد. عنایت داشته باشیم که تکوین این پارادوکس یا خلاء مؤلفه ایجابی و خلاء آلترناتیو مترقی درون‌زاد و دینامیک در برابر رژیم مطلقه فقه‌حاکم ریشه در همان ضعف عوامل ذهنی گذشته گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران دارد که در کادر همین ضعف عوامل ذهنی است که باعث می‌گردد تا در کنار خلاء رهبری درون‌زاد دینامیک خلاء آلترناتیو درون‌زاد و خلاء سازمان‌یابی درون‌زاد و دینامیک سراسری مستقل هم ایجاد بشود. بنابراین تکوین این پارادوکس مهم آنچنانکه مطرح کردیم ریشه در ضعف عوامل ذهنی و ضعف آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و رهبری دینامیک درون‌زاد دارد. در نتیجه همین موضوع مسئولیت سنگین پیشگامان مردم ایران در این شرایط سخت و سخت‌تر می‌سازد. یادمان باشد که «سازمان‌یابی دینامیک و آلترناتیوسازی دینامیک و رهبری درون‌زاد دینامیک در عرصه حرکت‌های اعتراضی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین فقط و فقط مولود و سنتز آگاهی‌یابی دینامیک می‌باشد که پیشگامان در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود موظف به انجام این مهم هستند.»

باری از اینجا است که باید بگوئیم به همین دلیل است که «جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ سال گذشته (یعنی از اردیبهشت ۱۳۵۸

که فرایند برونی حرکت خود را شروع کرده است) الی الان پیوسته و علی‌الدوام چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران پیوسته بر استراتژی آگاهی‌بخش پیشگامان جهت آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و آلترناتیوسازی و راهبری دینامیک و درون‌زاد گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران تکیه محوری داشته است» و باز در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۳ گذشته «هرگونه جریان جامعه سیاسی که از بالا به دنبال کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود بوده است نقد و نفی کرده است و در آسیب‌شناسی شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی رویکرد قدرت‌طلبانه جریان‌های جامعه سیاسی از بالای سر مردم ایران به عنوان یک عامل شکست انقلاب ۵۷ مردم ایران مطرح کرده است.»

۲۰ - از آنجائیکه «در خیزش‌ها به خاطر اینکه شرایط عینی تعیین‌کننده می‌باشند (برعکس جنبش‌ها که شرایط ذهنی و دیالکتیک ذهن و عین تاثیرگذار است) آنچه اجزای متمیزه و منفرد کنش‌گران خیزشی را حول خود کریستالیزه می‌کند و به هم پیوند می‌دهد، شرایط عینی است نه عوامل ذهنی» لذا به همین دلیل است که اکثریت کنش‌گران حرکت‌های خیزشی حاشیه‌نشینان شهری و یا ارتش بیکاران جامعه بزرگ ایران می‌باشند. طبیعی است که وقتی که عامل کریستالیزه کردن کنش‌گران عوامل عینی باشد نه عوامل ذهنی (یا آگاهی‌یابی در راستای سازمان‌یابی) در آن صورت بزرگترین خطر و آسیبی که حرکت اعتراضی مردم ایران را تهدید می‌نماید ظهور هیولای پوپولیسم است که در جریان انقلاب ۵۷ شاهد آن بودیم. و البته دلیل این امر هم آن است که وقتی که شرایط عینی عامل

کریستالیزه کردن کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی دینامیک خودجوش و تکوین یافته از پائین بشود در شرایط حاد جامعه ایران مبارزه با فقر فلاکت و بیکاری مردم ایران است که به صورت عامل اصلی کریستالیزه شدن کنش‌گران حرکت‌های خودجوش خیزشی بی‌سر و اتمیزه می‌شود.

پر واضح است که وقتی که شرایط عینی فقر و فلاکت و بیکاری عامل کریستالیزه شدن کنش‌گران تصادفی در حرکت‌های خیزشی بشود در چنین شرایطی ظهور پوپولیسم (مانند سال ۵۷ در قامت خمینی که در روز ۱۲ بهمن ۱۳۵۷ در هنگام ورود به ایران با شعار «برق و آب مجانی، زمین مجانی، اتوبوس مجانی» در سخنرانی بهشت زهرای خود مطرح کرد) یک امر طبیعی می‌باشد، زیرا شرایط عینی اگر بتواند به عنوان عامل کریستالیزه کردن کنش‌گران خیزشی در آید هرگز و هرگز شرایط عینی صرف هر قدر هم که حاد و سخت باشد نمی‌تواند بسترساز سازمان‌یابی و رهبری درون‌زاد و دینامیک برای کنش‌گران خیزشی بشود. لذا از اینجا است که در تحلیل نهائی «عامل شرایط عینی جهت کریستالیزه کردن کنش‌گران اتمیزه و بی‌سر خیزشی بسترساز ظهور هیولای پوپولیسم در عرصه حرکت‌های اعتراضی خیزشی می‌شود». به همین دلیل در این شرایط که بخش خیزشی ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری بر پایه شرایط عینی حاد ابر بحران‌های هزار تویی نظم حاکم بر جامعه امروز ایران مادیت پیدا کرده است همین عامل کریستالیزه شدن کنش‌گران بخش خیزشی این ابرحرکت اعتراضی باعث شده است تا تمامی جریان‌های فرصت‌طلب داخل و خارج از کشور که به دنبال موج‌سواری برای کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران می‌باشند از راست راست تا چپ چپ به طرح شعارهای پوپولیستی

(مثل خمینی که در نوفل لوشاتو فرانسه می‌گفت: «من وقتی که به ایران رفتم مانند یک طلبه به درس طلبگی در قم می‌پردازم») و یا می‌گفت: «روحانیت نباید وارد سیاست بشود» و یا می‌گفت: «حکومتی که ما به دنبال آن هستیم مثل همین حکومت فرانسه و آمریکا است» و غیره) مشغولند تا با عوام‌فریبی و سرمایه‌گذاری بر روی جهل توده‌های کنش‌گران خیزشی شرایط برای موج‌سواری و کسب قدرت سیاسی خود فراهم نمایند. قابل ذکر است که دیگر امکان تکرار شعار: «همه باهم خمینی سال ۵۷» در جامعه متکثر (جنسیتی، قومیتی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی) ایران وجود ندارد. نباید فراموش کنیم که خمینی در سال ۵۷ به وجه سلبی بر شعار: «شاه باید برود» تکیه می‌کرد و عمداً از طرح وجه ایجابی رویکرد خودش (که همان هیولای نظریه استبدادساز «ولایت فقیه» بود) سخنی نمی‌گفت. عنایت داشته باشیم که خمینی در طول ده سال پس از طرح نظریه ولایت فقیه خود (یعنی از سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۸) حتی برای یکبار هم در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌ها و نوشته‌های خود اشاره‌ای به نظریه ولایت فقیه خودش نکرد که البته این از زیرکی خمینی بود چراکه او به خوبی می‌دانست که طرح نظریه هیولای استبدادساز ولایت فقیه‌اش به عنوان یک شعار آلترناتیوی (در برابر رژیم کودتائی و مستبد پهلوی) حتی در میان خود روحانیت حوزه‌های دگماتیست فقهاتی هم دچار چند دستگی می‌کند تا چه رسد به جامعه سیاسی و روشنفکران و نظریه‌پردازان ایرانی. به هر حال این موضوع دومین پارادوکس خطرناک این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ می‌باشد. زیرا «در کادر این پارادوکس از یک طرف در جامعه بزرگ امروز ایران که به غیر از گروه‌های اجتماعی معلمان و دانشجویی بقیه گروه‌های اجتماعی جامعه ایران حتی جامعه کارگری فاقد سازمان‌یابی سراسری و

آلترناتیوی و رهبری دینامیک و درون‌زاد می‌باشند طبیعی است که ظهور حرکت خیزشی به صورت تک مؤلفه‌ای (مانند دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸) و یا به صورت ترکیبی (مانند ابرحرکت خیزشی - جنبشی ضد استبدادی جاری) و در ادامه آن ظهور هیولای پوپولیسم چه بخواهیم و چه نخواهیم امری ضروری و غیر اختیاری می‌باشد.»

پر پیدا است که «در چنین شرایطی ما نمی‌توانیم که به نفی این حرکت اعتراض خیزشی یا خیزشی - جنبشی بپردازیم بلکه برعکس وظیفه و رسالت ما در کادر استراتژی آگاهی‌بخش باید در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری کنش‌گران حرکت اعتراضی خیزشی و یا کنش‌گران حرکت خیزشی - جنبشی باشد و آن هم باید به صورت میدانی (نه صرف فضای مجازی) و در کادر پیوند جنبشی افقی باشد». بی‌شک در این رابطه «کنش‌گران جنبش پیشگامان هرگز و هرگز حق ندارند که در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود به نقد نفی‌ائی کنش‌گران این حرکت اعتراضی خودجوش و تکوین یافته از پائین بپردازند». همین امر باعث می‌گردد که «این موضوع در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران به صورت پارادوکس دوم این ابرحرکت ضد استبدادی جاری بشود». زیرا از یک طرف باید بر این کنش‌گران بخش خیزشی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی تکیه بکنیم و از طرف دیگر همین تکیه بر این کنش‌گران خیزشی خود بسترساز ظهور هیولای پوپولیسم در راستای موج‌سواری بر این حرکت می‌شود. به باور ما «تنها راهگشای این پارادوکس تقویت جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر بدنه هرم ساختاری (به خصوص جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش کارگری) این ابرحرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی جاری می‌باشد تا

شرایط برای سازمان‌یابی کنش‌گران بخش خیزشی به صورت دینامیک توسط کنش‌گران بخش جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر فراهم بشود». یادمان باشد که «جهت و سمت عمومی و مشترک جنبش‌های اجتماعی دینامیک خودجوش و مستقل و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین در جامعه ایران (در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) مبارزه سیاسی علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برای رفع تبعیض جنسیتی و تبعیض طبقاتی تبعیض ملی و قومی و تبعیض مذهبی و تبعیض سیاسی و اجتماعی و برای استقرار دموکراسی در کشور ایران می‌باشد. بنابراین هرگز «در کادر ایجاد عوامل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری و رهبری دینامیک درون‌زاد و گفتمان‌سازی دینامیک) نباید این مطالبات همگانی کنش‌گران خیزشی و جنبشی ذبح و نادیده گرفته بشود». و باز در این رابطه است که باید بگوئیم که «جنبش دانشجویی ایران که یک جنبش سالمند ۸۰ ساله (از شهریور ۲۰ الی الان) می‌باشد و در طول ۸۰ سال گذشته عمر خود برای استقلال آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه کرده است و این جنبش برای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی مردم ایران در طول ۸۰ سال گذشته عمر خود هزینه‌های قابل توجهی پرداخت کرده است در این شرایط تندپیچ امروز حرکت جامعه بزرگ ایران باید بتواند رسالت تاریخی خودش به صورت مستقل و دینامیک و دموکراتیک به انجام برساند». بر این مطلب بیافزائیم که حساسیت کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در تکیه بر حرکت‌های جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین در این رابطه می‌باشد که:

اولا در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

در طول ۴۶ سال گذشته (یعنی از خرداد ۱۳۵۵ تا به امروز) جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین تنها موتور محرک تغییر اجتماعی از پائین می‌باشند.

ثانیا در رویکرد ما این جنبش‌های دینامیک پیش‌برنده و راهبر تغییرات اجتماعی و همچنین منبع تغییرات تا آخر کار هستند.

ثالثا در رویکرد ما کنش‌گری در جنبش‌های دینامیک بخش انکارناپذیر از پراکسیس سیاسی - اجتماعی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران می‌باشند.

رابعا در رویکرد ما قدرت اجتماعی جنبش‌های دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) برای بسیج اجتماعی مردم ایران آنها را به نیروئی در جامعه جنبشی و مدنی تبدیل کرده است تا موتور تغییر دموکراتیک در جامعه بزرگ ایران بشوند.

خامسا در رویکرد ما تنها از طریق پیشگامی جنبش‌های دینامیک است که می‌توانیم در راستای سازماندهی کنش‌گران متمیزه و بی‌سرخیزشی گام برداریم.

سادسا در رویکرد ما جنبش‌های دینامیک اجتماعی سرچشمه زاینده و نو سازی جامعه بزرگ ایران می‌باشند و بی‌آنها نه تنها امکان تکوین جامعه جنبشی مدنی و تغییر توازن قوا در عرصه میدانی برای پائینی‌های قدرت وجود ندارد بلکه مهمتر از آن حتی امکان توسعه سیاسی و اجتماعی و دستیابی به دموکراسی تکوین یافته از پائین هم در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.

سابعا در رویکرد ما اگرچه جنبش‌های دینامیک امروز جامعه بزرگ ایران مطالباتی می‌باشند اما این جنبش‌های دینامیک از آنچنان ظرفیت و پتانسیلی برخوردار می‌باشند که می‌توانند در حداقل زمان ممکن بدل به جنبش سیاسی بشوند. آنچنانکه اکنون این استحاله فرایندی در حرکت جنبش‌های زنان و معلمان و دانشجویی شاهد می‌باشیم.

ثامنا در رویکرد ما جنبش زنان در کنار مردان مبنای رادیکالیزه شدن و دموکراتیک شدن حرکت اعتراضی خیزشی - جنبشی می‌شوند.

تاسعا در رویکرد ما بدون پیوند حرکت اعتراضی جنبشی با حرکت اعتراضی خیزشی (آنچنانکه در ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری شاهد هستیم) نمی‌توان حرکت اعتراضی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین را توده‌ای کرد و تا اعماق جامعه ایران کشانید و نمی‌توان هزینه مبارزه را کاهش داد و نمی‌توان به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی دست پیدا کرد و نمی‌توان جنبش خیابانی را با جنبش اعتصابی پیوند داد و نمی‌توان تشکیلات ژلاتینی و افقی و شبکه‌ای تکوین یافته از پائین را جایگزین تشکیلات نهادینه شده عمودی تزیق شده از بالا کرد و نمی‌توان در عرصه راهبری کنش‌گران خیزشی پیوند بین دو عرصه میدانی و فضای مجازی یا شبکه‌های اجتماعی بوجود آورد.

عاشرا در رویکرد ما بدون داشتن استراتژی مشخص نمی‌توان جنبش مستمر و فراگیر و رادیکالیزه و مستقل داشت.

۲۱ - عواملی که باعث گردیده تا ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ در حداقل زمان هم به لحاظ جغرافیائی

گسترش پیدا کند و هم به لحاظ زمانی مستمر بشود، عبارتند از:

الف - شرایط عینی بسترساز این ابر حرکت اعتراضی که در کادر بحران هزار تویی یا بحران چند بعدی فراگیر حاکم قابل تعریف می‌باشد.

ب - شرایط ذهنی عامل تکوین این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی بر پایه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی مولود پیوند جنبش‌های دینامیک دانشجویی و معلمان و زنان باکنش‌گران خیزشی این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی. عنایت داشته باشیم که تنها توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی است که انرژی عظیم توده‌ها می‌توانند در عرصه حرکتی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین آزاد بشود. برای فهم جایگاه این مهم کافی است که ابر حرکت اعتراضی جاری را با دو حرکت اعتراضی ملی و خیزشی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ مقایسه بکنیم چراکه در دو حرکت اعتراضی و خیزشی دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ از آنجائیکه جنبش‌های دینامیک و در راس آنها جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش زنان نتوانستند باکنش‌گران آن حرکت‌های خیزشی پیوند ارگانیک میدانی پیدا کنند لذا در آن دو حرکت خیزشی شرایط برای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی به صورت دینامیک حاصل نشد که همین امر باعث گردید تا آن دو حرکت اعتراضی در حداقل زمان به خشونت و آنتاگونیسم کشیده شوند بطوریکه خیزش دی‌ماه ۹۶ تنها ۹ روز دوام پیدا کرد و خیزش آبان‌ماه ۹۸ هم تنها ۵ روز دوام آورد اما این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری تاکنون توانسته است دو ماه دوام پیدا کند و توانسته است اساس موجودیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به لرزه درآورد و توانسته است مشروعیت رژیم را حتی در برابر حداقل پایگاه اجتماعی که

در جامعه بزرگ ایران دارد به چالش بکشد و باعث ریزش آن حداقل پایگاه اجتماعی خود نیز بشود و توانسته است دامنه تضادهای اجتماعی را به عرصه جناح‌های داخلی حکومت و قدرت بکشاند و توانسته است آنچنان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را مستاصل نماید که برای ایجاد وحدت در بین نیروهای سرکوب‌گر خود بر شعار تجزیه شدن ایران و حمله اسرائیل و جنگ داخلی تکیه بکند.

ج - وجود نیروهای سازمانده میدانی زیرا وقتی این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری برای دو ماه می‌تواند در بیش از ۲۰۰ شهر ایران به اعتلای حرکت خود دست پیدا کند خود این امر نشان دهنده آن است که حداقل ۵۰۰ نیروی سازمانده حرفه‌ای و دینامیک مشغول به راهبری این ابر حرکت اعتراضی هستند، بی‌تردید این حداقل ۵۰۰ نیروی سازمانده حرفه‌ای که در این ابر حرکت خیزشی - جنبشی به آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری مشغول می‌باشند در عرصه پراتیک سیاسی - اجتماعی و دینامیک خودجوش و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پائین گذشته و حال توانسته‌اند به این صلاحیت سازماندهی و راهبری دست پیدا کنند. یادمان باشد که هرگز و هرگز بدون این حداقل ۵۰۰ نفر سازمانده این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نمی‌توانست به مدت دو ماه به حرکت مهندسی شده با این گستردگی دست پیدا کند. اضافه کنیم که هرگز توسط پراتیک صرف در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی هر قدر هم که گسترده باشد نمی‌توان به این نیروهای سازمانده خبره دست پیدا کرد. نباید فراموش کنیم که «نیروهای سازمانده حرفه‌ای ستون اصلی تشکل‌های پایدار و راهبران حرکت می‌باشند» بنابراین از اینجاست که باز هم باید تاکید کنیم که «نیروهای حرفه‌ای سازمانده تنها در عرصه



پراتیک میدانی است که حاصل می‌شوند نه توسط کتاب‌های نظری و یا فضای مجازی». بر این مطلب بیافزائیم که «تنها عاملی که می‌تواند مطالبه حداقلی و میان مدت گروه‌های مختلف اجتماعی را بدل به شعار و گفتمان و مبارزه خیابانی و اعتصابی بکند شکل و سازماندهی است». که البته معنای دیگر این حرف آن است که «بدون سازماندهی ما هرگز نمی‌توانیم مطالبات گروه‌های اجتماعی را بدل به شعار و حرکت‌های اعتراضی تک مؤلفه‌ای خیزشی و جنبشی و یا ترکیبی خیزشی - جنبشی بکنیم». طبیعی است که در تحلیل نهائی باز «این نیروهای سازمانده هستند که نقش راهبری بر عهده دارند». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «اگر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری به شعار مشترک و گفتمان واحد دست پیدا کرده است خود این موضوع مولود تلاش بی‌وقفه و بزرگ همین نیروهای سازمانده می‌باشد که بالاخره توانسته‌اند توسط پراتیک نفس‌گیر خود به این مهم دست پیدا کنند».

د - یکی دیگر از عواملی که باعث گردید تا ابرحرکت اعتراضی سیاسی و ضد استبدادی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ در حداقل زمان به لحاظ جغرافیائی گسترش سونامی‌وار پیدا کند و به لحاظ عمر و زمان بر خلاف دیگر حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی سه دهه گذشته (از خرداد ۱۳۷۱ الی الان) عمری مستمر پیدا کند، «موضوع مطالبات انباشت شده ۴۳ ساله گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران است». زیرا همین مطالبات انباشت شده ۴۳ سال گذشته گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران باعث گردید که از ۲۶ شهریور تا ۲۹ شهریور ۱۴۰۱ یعنی به مدت سه روز از جرقه قتل مهسا امینی در انبار باروت مطالبات انباشت شده ۴۳ سال مردم ایران حریق

دامن گستر در گیرد که ۱۰۰ شهر و شهرستان ایران را فرا بگیرد. باری به همین دلیل است که امروز پس از گذشت دو ماه از عمر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی مردم ایران می‌توانیم به ضرس قاطع شهادت بدهیم که «به علت همین انباشت مطالبات ۴۳ سال گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران تمامی گروه‌های اجتماعی از بازاریان تا حاشیه‌نشینان شهری و اردوگاه عظیم نیروی کار و اقشار میانی و جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین (اعم از جنبش زنان و جنبش دانشجویی و جنبش معلمان و جنبش کارگران) و غیره به صورت مستقیم و میدانی در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی حضور دارند.»

پر واضح است که بسیج همگانی مردم ایران در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به این علت است که تمامی گروه‌های اجتماعی در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران به این واقعیت رسیده‌اند که (آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۱۳۹۶ جنبش دانشجویی اعلام کردند «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا / دیگه تمامه ماجرا») امکان اصلاح رژیم مطلقه فقهاتی از درون حکومت و به دست جناح‌های درونی قدرت و یا از طریق صندوق‌های رای مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای دیگر وجود ندارد. و دیگر آنچنانکه در دو دهه (۱۳۷۶ تا ۱۳۹۶) شاهد بودیم «اصلاح‌طلبان حکومتی نمی‌توانند به عنوان اسب تراوای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت مطالبات مردم ایران را وجه معامله بالا بردن قدرت چانه‌زنی خودشان با هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی قرار بدهند.»

ه - عامل دیگری که باعث گردید تا ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور

- آبان ماه ۱۴۰۱ به لحاظ جغرافیائی گسترش طوفانی پیداکنند و به لحاظ زمانی صورتی مستمر و دراز مدت پیداکنند «موضوع قابلیت آگاهی بخشی و سازماندهی و گفتمان سازی و راهبری سه ابر جنبش عظیم دینامیک زنان و دانشجویی و معلمان است که برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم این سه ابر جنبش دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین توانستند در عرصه میدانی به صورت ارگانیک با هم پیوند پیداکنند». مهمتر از آن اینکه توانستند «برای اولین بار این سه ابر جنبش دینامیک در عرصه میدانی سر پل اتصال بین دو بخش خیزشی و جنبشی ساختار هرم حرکت های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشوند». یادآوری می کنیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نه تنها جنبش های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین در عرصه میدانی حرکتی جدای از هم داشته اند (و به همین دلیل در تحلیل نهائی همه آنها گرفتار ناکامی در کسب مطالبات خود شده اند) مهمتر از آن اینکه بخش های دو گانه خیزشی و جنبشی حرکت های اعتراضی مردم ایران هم در عرصه میدانی جدای از هم عمل می کردند. و البته همین امر باعث گردید که «آنها نه تنها نتوانند در عرصه میدانی توازن قوا به سود خود تغییر بدهند بلکه مهمتر از آن اینکه حرکت های اعتراضی آنها چه در شکل جنبشی (مثل جنبش ۱۸ تیرماه ۷۸ دانشجویی و جنبش سبز سال ۸۸) و چه در شکل خیزشی (مثل خیزش دی ماه ۹۶ و خیزش آبان ماه ۹۸) توسط دستگاه های سرکوبگر چند لایه ای سازمان یافته و تا بن دندان مسلح رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سرکوب گردد». در همین رابطه است که «پیوند ارگانیک سه جنبش زنان و دانشجویی و معلمان در عرصه میدانی این ابر حرکت

اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی (در غیبت حضور فراگیر میدانی طبقه کارگر ایران) یک حقیقت بزرگ دیگر را هم آفتابی کردند که دیگر دوران ایده آلیزه و قدسی کردن طبقه کارگر در عرصه مبارزات تغییر ساز اجتماعی و تاریخی گذشته است». و برعکس رویکرد دگماتیستی مارکسیست های قرن نوزدهم و بیستم هیچکدام از گروه های اجتماعی یا جنبش های مطالباتی دینامیک رهبری تضمین شده از قبل ندارند بلکه تنها و تنها این عرصه میدانی و عمل و پراکسیس اجتماعی - سیاسی است که نشان می دهد که کدام گروه اجتماعی و یا کدامین شاخه از جنبش های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین می توانند از پتانسیل رهبری درون زاد جهت رهبری کنش گران خیزشی و جنبشی برخوردار بشوند. کیست که امروز در عرصه میدانی این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی شهادت ندهد که «جنبش دانشجویی ایران نقش گرانیگاه پیوند خیزشی و جنبشی در شاخه های مختلف آن دارد تا آنجا که ضرورت دارد که بگوئیم بدون حضور میدانی جنبش دانشجویی از نهم مهرماه ۱۴۰۱ الی الان هرگز و هرگز این ابر حرکت اعتراضی نمی توانست تا این زمان استمرار پیدا کند». مع الوصف از اینجاست که می توانیم نتیجه گیری کنیم که «حضور میدانی سه جنبش زنان و دانشجویی و معلمان در عرصه رهبری ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ یک حقیقت دیگر را برای ما تقریر می کند و آن اینکه «در راستای تثبیت رهبری درون زاد و دینامیک حرکت های اعتراضی خودجوش و تکوین یافته از پائین و مستقل از حاکمیت و جناح های درونی قدرت و جریان های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ این عوامل ذهنی هستند که نقش تعیین کننده دارند برعکس پروسه

تکوین حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی که در آنجا عامل عینی نقش تعیین کننده دارد.»

قابل ذکر است که به علت اینکه «به لحاظ شرایط عینی و شرایط بالقوه (نه بالفعل) طبقه کارگر و جنبش کارگری قابلیت بیشتری نسبت به دیگر جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین دارند و در قیاس با جنبش معلمان و جنبش دانشجویی از پتانسیل ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری) کمتری برخوردار می‌باشند در نتیجه همین تفاوت پتانسیل ذهنی در عرصه میدانی باعث گردیده تا آنچنانکه در طول سه دهه گذشته (از خرداد ۱۳۷۱ تا به امروز) حرکت‌های خیزشی و جنبشی شاهد بوده‌ایم طبقه کارگر ایران نتواند رسالت اجتماعی و تاریخی خودش را به اجرا در آورد». متأسفانه در این رابطه باید داوری کنیم که «همین غیبت فراگیر طبقه کارگر ایران در عرصه میدانی در طول سه دهه گذشته عمر اعتلای حرکت‌های خیزشی و جنبشی جامعه بزرگ ایران یکی از دلایل اصلی ناکامی حرکت مردم ایران بوده است. چرا که در این رابطه باید به ضرس قاطع (آنچنانکه در فرایند پسا شهریور سال ۵۷ شاهد بودیم) داوری کنیم که تا زمانیکه طبقه کارگر ایران تمام قد وارد عرصه میدانی حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نشوند نه تنها امکان پیوند دو جنبش اعتصابی و خیابانی وجود ندارد بلکه مهمتر از آن اینکه امکان تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود کنش‌گران و امکان ورود به وضعیت انقلابی در جامعه ایران وجود ندارد.»

و - از دیگر عواملی که باعث گردیده تا ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ بتواند به سرعت

در عرصه جغرافیائی در کشور گسترش پیدا کند و در عرصه زمانی طولانی مدت استمرار پیدا کند «جایگاه پایه‌ای جامعه ملی در بسیج کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی است». توضیح اینکه اگر در تبیین هرم ساختاری جامعه بزرگ ایران این جامعه بزرگ را به چهار جامعه زیرمجموعه آن تقسیم نمائیم این چهار جامعه زیرمجموعه جامعه بزرگ ایران عبارتند از:

اول - جامعه طبقاتی.

دوم - جامعه مدنی.

سوم - جامعه جنبشی.

چهارم - جامعه ملی.

در این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری این «جامعه ملی» است که از جایگاه برتری نسبت به جایگاه «جامعه طبقاتی» و «جامعه مدنی» و «جامعه جنبشی» برخوردار می‌باشند. لذا همین «برتری جایگاه جامعه ملی در این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری باعث گردیده است که افراد و گروه‌های اجتماعی که در عرصه جنبش‌های مطالباتی منافع متضادی دارند و در عرصه جامعه طبقاتی رویاروی همدیگر می‌باشند و همچنین در کادر جامعه مدنی دارای جبهه‌گیری متفاوتی هستند در جامعه ملی در کنار هم (در بستر یک مبارزه تک مؤلفه‌ای سلبی ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقه‌ای) قرار بگیرند». طبیعی است که «اگر به جای جامعه ملی در این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری جامعه به صورت طبقاتی و جامعه به صورت مدنی و یا جامعه به صورت جنبشی مشارکت می‌کردند دیگر شرایط برای حضور میدانی همه گروه‌های اجتماعی

جامعه ایران فراهم نمیشد». البته معنای این حرف «ارائه داوری ارزشی در اینجا نیست و منظور ما این نیست که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها از حضور جامعه به صورت ملی دفاع می‌کند». کار ما در اینجا و در این رابطه «فقط تفسیرگری و روایت‌گری (در عرصه کالبد شکافی و آنالیز این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری) در راستای دستیابی به تحلیل و تبیین و تفسیر مشخص و کنکرت از این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی می‌باشد و البته داوری ما هم در اینجا از زاویه تماشاگری بازیگران کنش‌گران این نمایشگاه عظیم ضد استبدادی جاری می‌باشد. و گرنه در چارچوب رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) ما پیوسته «جامعه‌شناسی جامعه بزرگ ایران را بر چهار قسم جامعه طبقاتی، جامعه مدنی، جامعه جنبشی و جامعه ملی به صورت دیالکتیکی اجتماعی و تاریخی تحلیل کرده و ارزش هر کدام از آنها در جایگاه خودشان تعریف و تبیین کرده‌ایم». به طوری که پیوسته و علی‌الدوام بر این باور بوده و هستیم که آنچنانکه در شرایطی لازم است که برای به چالش کشیدن مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و وابسته و فقهاتی حاکم باید این مهم را در چارچوب جامعه طبقاتی با رویکرد دیالکتیکی بین دو طبقه برخوردار بالائی‌های جامعه و اردوگاه عظیم نیروی کار جامعه بزرگ ایران به انجام برسد و در شرایطی هم در راستای دستیابی به دموکراسی در جامعه بزرگ ایران و ایجاد تعادل در توازن قوا بین پائینی‌های قدرت و بالائی‌های قدرت و نظارت پائینی‌های قدرت بر بالائی‌های قدرت بر جامعه مدنی قوی پائینی‌های قدرت تکیه داشته‌ایم، زیرا

دموکراسی دینامیک (نه دموکراسی لیبرالیستی تزریق شده از بالا) در رویکرد ما «تنها از دل توازن قوای میدانی بین بالائی‌های قدرت و پائینی‌های قدرت قابل حصول می‌باشد و لذا تا زمانی که به صورت دینامیک بین بالائی‌های و پائینی‌های قدرت توازن قدرت حاصل نشود، امکان دستیابی به دموکراسی نهادینه شده در جامعه وجود ندارد» و باز در همین رابطه است که ما بر این باور بوده و هستیم که «تنها با جامعه مدنی قدرتمند و سازمان یافته خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین است که پائینی‌های قدرت در جامعه بزرگ ایران می‌توانند به توازن قوا با بالائی‌های قدرت دست پیدا کنند». و همچنین در همین رابطه بوده و هست که پیوسته و علی‌الدوام معتقد بوده‌ایم و معتقد هم هستیم که «علت اینکه در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران آزادی و دموکراسی که جزو خواسته همیشگی آنها بوده است نتوانسته در جامعه ایران نهادینه بشود همین ضعف یا فقدان جامعه مدنی نیرومند دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین بوده است» و اما در خصوص جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین آنچنانکه صدها بار تکرار کرده‌ایم و هرگز هم از این تکرار خود خسته نمی‌شویم «جامعه دینامیک جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین پایه اصلی استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) می‌باشد بطوریکه حتی می‌توانیم بگوئیم استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بدون تبیین جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین یک استراتژی فاقد موضوع می‌باشد». و دلیل جایگاه

گرانیگاه جامعه دینامیک جنبشی در استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران آن است که ما بر این باوریم که:

اولا خود جامعه نیرومند دینامیک مدنی هم در تحلیل نهائی باید از دل جامعه دینامیک جنبشی بیرون بیاید نه برعکس. به بیان دیگر تا زمانیکه در جامعه بزرگ ایران جامعه جنبشی فراگیر دینامیک مادیت پیدا نکند امکان تکوین جامعه مدنی نیرومند دینامیک وجود ندارد. شاید بهتر باشد که بگوئیم اصلا جامعه مدنی نیرومند دینامیک بخشی از جامعه دینامیک جنبشی می باشد نه برعکس.

ثانیا ما بر این باوریم که تا زمانیکه در جامعه بزرگ ایران جامعه عظیم دینامیک جنبشی به صورت فراگیر و همگانی مادیت پیدا نکند امکان تکوین و ظهور جامعه شورائی فراگیر و سراسری و همگانی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین وجود ندارد. یادآوری می کنیم که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «تنها در شرایط وضعیت انقلابی است که از دل جامعه جنبشی دینامیک سراسری و همگانی جامعه شورائی دینامیک فراگیر و سراسری می تواند تکوین و رشد پیدا کند و با ظهور و تکوین جامعه شورائی دینامیک سراسری و همگانی و فراگیر است که آلترناتیو ایجابی دینامیک و دموکراتیک در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه (یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات بین مردم ایران) معنی پیدا می کند». بنابراین آنچنانکه «بدون جامعه جنبشی دینامیک امکان دستیابی به جامعه نیرومند دینامیک مدنی وجود ندارد بدون جامعه دینامیک جنبشی فراگیر و همگانی امکان دستیابی به جامعه دینامیک شورائی فراگیر و گسترده هم وجود ندارد».

البته در خصوص «جامعه ملی و مقایسه آن با جامعه

طبقاتی و جامعه مدنی و جامعه جنبشی لازم است که عنایت داشته باشیم که جامعه ملی تنها در شرایط مبارزه سلبی و تکوین جبهه همه جانبه برای دستیابی به وحدت درونی در مقابله با قدرت حاکم (اعم از داخلی و خارجی) است که معنا پیدا می کند و گرنه جامعه ملی در شرایط مبارزه ایجابی و آلترناتیوی یک دروغ بزرگ است که معنائی جز همان شعار هم باهم (بخوانید همه با من) خمینی در سال ۵۷ جهت موج سواری و تزریق رهبری اش و مسلط کردن هیولای گفتمان دگماتیست و استبدادساز ولایت فقیه خودش نداشته است». علی ایحال از اینجا است که باید بگوئیم «آنچنانکه در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران جامعه جنبشی دینامیک جنبه استراتژی دارد در رویکرد ما جامعه ملی تنها از جوهر تاکتیکی برخوردار می باشد» برای مثال شعار جامعه ملی توسط دکتر محمد مصدق در جریان مبارزه رهائی بخش ملی کردن صنعت نفت ایران که یک مبارزه ضد استعماری و ضد امپریالیستی در فرایند پسا جنگ جهانی دوم بود یک تاکتیک مترقیانه ای بود که مصدق توسط آن توانست امپریالیسم انگلیس را به زانو درآورد و باز توسط این تاکتیک جامعه ملی بود که مصدق توانست این رویکرد خودش را به عنوان الگو و نمونه به کشورهای توسعه نیافته جهان در مبارزه ضد استعماری مطرح نماید. چنانکه در این رابطه شاهد بودیم که از مصر عبدالناصر تا شیلی آلنده و اندونزی سوکارنو همه و همه دنباله حرکت ضد استعماری و رهائی بخش مصدق بر پایه جامعه ملی بودند اما برعکس زمان مصدق شاهد بودیم که در سال ۵۷ و در جریان جنبش عظیم ضد استبدادی طرح موضوع جامعه ملی توسط خمینی با شعار «همه با هم» فونکسیون ارتجاعی و منفی داشت و یکی از عوامل شکست انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ گردید.

باری در این رابطه است که باید بگوئیم که «یکی دیگر از پارادوکس‌های ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ همین مبنای حضور گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران به صورت ملی است زیرا از یکطرف حضور مردم ایران در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در کادر جامعه ملی باعث شده که تمامی گروه‌های اجتماعی بدون مرزبندی بتوانند در کنار هم از پیر و جوان، زن و مرد، کرد و لر و ترک و عرب و فارس و بلوچ، سنی و شیعه، مذهبی و غیر مذهبی، حاشیه‌نشین و کارگر و دانشجو و وکیل و پزشک و غیره در یک جبهه واحد ضد استبدادی و با شعار واحد «مرگ بر استبداد» و «مرگ بر دیکتاتور» و «مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر» در برابر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم پس از ۴۳ سال برای اولین بار به حرکت درآیند» که البته آنچنانکه فوقا هم اشاره کردیم «این مبارزه ضد استبدادی جاری تنها جنبه سلبی دارد و فاقد هرگونه رویکرد و برنامه ایجابی و آلترناتیوی می‌باشد». در این رابطه است که موضوع «جامعه ملی به عنوان چارچوب حضور میدانی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران از یکطرف به عنوان ممیزه این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (در مقایسه با دیگر حرکتهای اعتراضی سه دهه خیزشی و جنبشی گذشته از خرداد ۱۳۷۱ الی الان) می‌باشد و از طرف دیگر این موضوع به عنوان پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این ابرحرکت اعتراضی سیاسی و ضد استبدادی است» و بدون تردید همین «پاشنه آشیل است که در تحلیل نهائی عامل انحراف و بن‌بست این ابرحرکت اعتراضی می‌گردد». آنچنانکه در سال ۵۷ همین ضعف در جنبش ضد استبدادی مردم ایران تجربه کردیم و با اینکه انقلاب سال ۵۷ مردم ایران توده‌ای‌ترین انقلاب قرن بیستم در جهان بود و با اینکه عامل اصلی سرنگونی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی

در سال ۵۷ همین وحدت در صف آرائی تمامی گروه‌های اجتماعی در یک جبهه مشترک ضد استبدادی بود ولی هرگز و هرگز نباید فراموش کنیم که به علت همین پارادوکس بود که خمینی توانست بر دوش این مردم نگون بخت ایران سوار بشود و «عکس خود تا کره ماه بالا ببرد» و «ریش خود را در لای قرآن‌های مردم بگذارد» و هژمونی خودش را بر جبهه و جنبش ضد استبدادی مردم ایران تثبیت و نهادینه بکند و باز به علت همین پارادوکس بود که خمینی توانست هیولای گفتمان دگماتیست و استبدادساز ولایت فقیه خود را به عنوان گفتمان مسلط بر جنبش ضد استبدادی و انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون بخت ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی درآورد. و باز به علت همین پارادوکس بود که از فردای انقلاب ۵۷ تشنت و تفرقه و جنگ هفتاد دو ملت بین جریان‌های جامعه سیاسی از راست راست تا چپ چپ در کادر مشارکت یا کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود آنچنان شعله‌ور گردید که قبل از اینکه خمینی و رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم به جان این جریان‌های سیاسی بیافتد خود این جریان‌های سیاسی تا مرز همکاری با دستگاه امنیتی خمینی (مانند حزب توده و جناح اکثریت فدائیان خلق) در مبارزه با همدیگر حرکت کردند. و همچنین به خاطر همین پارادوکس بود که خمینی توانست در انتخابات ۱۲ فروردین ماه ۵۸ با عنوان «جمهوری اسلامی نه یک کلمه بیش و نه یک کلمه کم» رژیمی بر مردم ایران تحمیل نماید که در آن زمان تنها خودش و حواریونش می‌دانستند چه هیولائی از استبداد بر مردم ایران تزریق کرده‌اند یعنی همان هیولائی که حسینعلی منتظری که خودش بانی و عامل اصلی نهادینه کردن ولایت فقیه خمینی در قانون اساسی و در مجلس خبرگان قانون اساسی بود و خودش بزرگترین نظریه‌پرداز دگماتیست حوزه‌های فقهی

بود که ولایت فقیه خمینی را در چند جلد کتاب تئوریزه فقهی و کلامی کرد و خودش اولین کسی بود که در نماز جمعه تهران اعلام کرد که تنها با تأیید و تنفیذ ولی فقیه است که قانون و اقتصاد و حتی فرمان پلیس راهنمایی در کشور ایران مشروعیت پیدا می‌کند، اما همین حسینعلی منتظری در پایان عمرش اعلام کرد که «اصل ولایت مصداق شرک در اسلام می‌باشد» و باز به علت همین پارادوکس بود که خمینی و حواریونش توانستند هیولای گفتمان دگماتیست و ارتجاعی و استبدادساز ولایت فقیه را در دو مرحله (سال ۵۸ و سال ۶۸) در قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نهادینه حقوقی بکنند همان قانون اساسی که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی پشتوانه قانونی و حقوقی تمامی جنایت‌های این رژیم مطلقه فقهاتی بوده و هست و باز به علت همین پارادوکس بود که حتی یکی از نظریه‌پردازان و مدعیان روشنفکری جامعه ایران در طول ده سال (۴۸ تا ۵۷) بعد از نگارش کتاب «ولایت فقیه» خمینی این کتاب را مطالعه نکرده بود و حتی دو خط در نقد این کتاب مطلب نوشته نشده بود. همان کتاب ولایت فقیه‌ای که با یک نگاه سطحی آنها می‌توانستند دریابند که چه هیولای استبدادی به عنوان آلترناتیو رژیم کودتائی و مستبد پهلوی در انتظار مردم نگون‌بخت ایران می‌باشد. که برای فهم جوهر استبدادی ولایت فقیه خمینی کافی است که عنایت داشته باشیم که خمینی در دهه ۶۰ وقتی که زن جوانی در رادیو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در پاسخ به سوال خبرنگار رادیو که از آن زن جوان پرسید آیا الگوی شما فاطمه دختر پیامبر است یا نه؟ او در جواب گفته بود که برای من اوشین (شخصیت فیلم ژاپنی) به عنوان الگو بر فاطمه دختر پیامبر اسلام ترجیح دارد. خمینی بدون بررسی و تحقیق موضوع بالفور حکم اعدام آن زن جوان و آن خبرنگار رادیو

و آن مسئول برنامه را به موسوی اردبیلی رئیس قوه قضائیه رژیم مطلقه فقهاتی اعلام کرد. و باز به علت همین پارادوکس بود که خمینی در هفته اول پسا انقلاب بهمن ۵۷ از قوه قضائیه تحت سلطه خودش خواست قانون حمایت از خانواده (مصوبه سال ۱۳۴۶) را لغو کنند و با لغو قانون حمایت از خانواده بود که حق طلاق و حق حضانت فرزند و حق سفر به خارج از کشور بدون اجازه قیم مرد از زن ایرانی گرفته شد و مطابق آن حق تعدد زوجات بار دیگر احیا شد و به مرد داده شد و از آنجا بود که تمام زنان صرفنظر از اعتقاداتشان مجبور به پوشیدن حجاب در فضای عمومی شدند.

باری بدین ترتیب است که در کالبدشکافی و آنالیز ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ «این پارادوکس باید به عنوان خطرناک‌ترین پارادوکس این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری تعریف بکنیم چراکه بی‌شک در این شرایط تندپیچ حرکت جامعه بزرگ ایران (در بستر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی) نه امکان آن وجود دارد تا پیوند جبهه‌ای همه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران در چارچوب جامعه ملی و مبارزه ضد استبدادی سلبی (فاقد مؤلفه ایجابی آلترناتیوساز) به چالش بکشیم و نه امکان این وجود دارد با طرح مبارزه ضد استبدادی دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی به تبلیغ و ترویج برنامه و آلترناتیو خود در عرصه میدانی بپردازیم چراکه توسط فرصت‌طلبان مترصد و در کمین نشسته (که به دنبال موج‌سواری و کولی‌گرفتن از مردم ایران با شعار پوپولیستی در راستای کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود هستند) مورد چالش کشیده می‌شود». یادمان باشد که آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید «بزرگترین آفتی که در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت

تحول خواهانه و آزادی خواهانه و برابری طلبانه مردم ایران را تهدید کرده است آفت بزرگ زود انقلاب کردن است» زیرا جریان‌های فرصت طلب طالب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران تنها به انتقال قدرت در بالا تکیه دارند و در این رابطه آنچنانکه موسولینی و تنگ شیپینیک می‌گویند «برای آنها هدف موش گرفتن می‌باشند به سیاهی و سفیدی گربه کاری ندارند» توجه داشته باشیم که وقتی هدف کسب قدرت سیاسی از بالا برای جریان خود باشد و وقتی جامعه و مردم صورت ابزاری برای کسب قدرت سیاسی آنها پیدا کند و وقتی که به دموکراسی به صورت مستقیم و مشارکتی فکر نکنیم و صاحب قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و اطلاعات مردم ندانیم و وقتی که در تبیین دموکراسی شیوه دموکراتیک کسب قدرت سیاسی جزء دموکراسی نمی‌دانیم و وقتی که بر این باور نیستیم که آینده هر انقلابی از قبل بر پایه شیوه کسب قدرت سیاسی قابل تعریف می‌باشد، این همه باعث می‌گردد تا ما با استراتژی هر چه زودتر و هر چه کوتاه مدت تر رژیم را سرنگون کنیم و خود را جایگزین قدرت کنیم و بعدا پس از کسب قدرت در باره آلترناتیو و رویکرد ایجابی خود سخن بگوئیم. این عین استراتژی خمینی در سال ۵۷ بود که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم که خمینی که در سال ۱۳۴۸ در نجف عراق کتاب «ولایت فقیه» خود را به عنوان یک نظریه آلترناتیوی (در برابر مشروطیت و در برابر رژیم کودتائی و مستبد پهلوی و در راستای کسب قدرت سیاسی توسط روحانیت حوزه‌های فقهی و در چارچوب رویکرد مشروعه خواهان مشروطیت به سرکردگی شیخ فضل الله نوری) مطرح کرد. همین خمینی از سال ۱۳۴۸ تا سال ۱۳۵۸ در تمام اعلامیه‌ها و گفته‌ها و نوشته‌هایش حتی برای یکبار هم سخنی از ولایت فقیه به میان نیاورد و عجیب تر اینکه همین خمینی در پیش نویس قانون اساسی

(برای اینکه صاحب نظران جامعه سیاسی از برنامه و نقشه خمینی آگاه نشوند) حتی حاضر نشد اشاره‌ای به موضوع ولایت فقیه خودش بکند و حاضر نشد از هیولای نظریه دگماتیست و ارتجاعی و استبداد ساز ولایت فقیه خودش به عنوان آلترناتیو رژیم کودتائی و مستبد پهلوی سخن بگوید و دلیل این امر هم آن بود که خمینی بخوبی آگاه بود که اگر قبل از کسب قدرت سیاسی و قبل از سرنگون کردن رژیم کودتائی و مستبد پهلوی سخن از هیولای نظریه دگماتیست و ارتجاعی و استبداد ساز ولایت فقیه خودش به عنوان آلترناتیو رژیم کودتائی و مستبد پهلوی به میان بیاورد، حداقل فونکسیون آن فروپاشی جبهه فراگیر ضد استبدادی با رژیم کودتائی پهلوی بود.

فراموش نکنیم که از آنجائیکه خمینی با هوشیاری تمام می‌دانست که اگر سرنگونی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی به دراز کشیده شود و مبارزه ضد استبدادی مردم ایران طولانی گردد او و حواریونش هرگز و هرگز توان مدیریت مبارزه درازمدت ضد استبدادی با رژیم کودتایی و مستبد پهلوی ندارند. زیرا با درازمدت شدن مبارزه ضد استبدادی شرایط برای انتقال هژمونی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران به جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده با رهبری دینامیک درون زاد و مستقل و تکوین یافته از پائین (از جنبش کارگران و جنبش معلمان و جنبش دانشجویی و غیره) فراهم می‌گردید، اضافه کنیم که رمز پیروزی خمینی در سلطه بر انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم نگون بخت ایران:

یک - کوتاه کردن مدت مبارزه جنبش ضد استبدادی تا ۲۲ بهمن ۵۷ بود.

دو - تباری با غرب جهت تسلیم ارتش شاه بود.



سه - رویکرد پوپولیستی او در تکوین جبهه عظیم توده‌ای ضد استبدادی بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی .

چهار - کتمان هیولای نظریه استبدادساز ولایت فقیه‌اش به عنوان آلترناتیو رژیم کودتائی و مستبد پهلوی تا سال ۵۸ بود. و البته رمز ماندگاری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته هم عبارتند از:

اول - اینکه این رژیم (برعکس رژیم پهلوی که از دل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - امپریالیسم آمریکا بیرون آمده بود) از دل عظیم‌ترین انقلاب توده‌ای قرن بیستم بیرون آمده است.

دوم - اینکه این رژیم از آغاز الی الان تلاش کرده است تا در چارچوب اسلام دگماتیست فقهاتی با هزار سال سابقه تاریخی در جامعه ایران (از حکومت آل بویه در قرن چهارم تا به امروز) پایه مذهبی و پایه اجتماعی خودش را در جامعه ایران نهادینه بکند.

سوم - اقتصاد نفتی با سرمایه عظیم بادآورده نفت و گاز می‌باشد که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم طبق آمار خود رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها در ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم (منهای فروش نجومی گاز و مواد پتروشیمی و معادن دیگر) فقط و فقط ۱۳۰۰ میلیارد دلار نفت فروخته‌اند.

چهارم - تفرقه و تشتت اپوزیسیون خارج از کشور که ریشه در رویکرد کسب قدرت سیاسی همه آنها در چارچوب جریان سکتاریستی خودشان دارد.

باری بدین ترتیب بود که در سال ۵۷ خمینی و حواریونش فقط به دنبال کوتاه کردن عمر مبارزه ضد استبدادی مردم ایران بودند و یا به عبارت دیگر

فقط به دنبال سرنگونی هر چه زودتر رژیم کودتائی پهلوی بودند و در این رابطه بود که (به خصوص از بعد از ورود خمینی به نوفل لوشاتو فرانسه) او تمام تلاش خودش را حول دو موضوع قرار داده بود. نخست بسیج همگانی در بستر جبهه ضد استبدادی بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی آن هم با شعار: «شاه باید برود» و با جوهر تک مؤلفه‌ای سلبی و شعار: «همه با هم» (بخوانید همه با من) و دوم - مذاکره با قدرت‌های امپریالیستی جهان سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا جهت تسلیم ارتش شاه بود. چرا که خمینی خوب واقف بود که اگر ارتش از شاه حمایت بکند از آنجائیکه او فاقد هر گونه قدرت سازماندهی شده قبلی بود علاوه بر اینکه حمایت ارتش از شاه باعث طولانی شدن مبارزه سرنگونی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی می‌شد و علاوه بر اینکه حمایت ارتش از رژیم کودتائی و مستبد پهلوی باعث رادیکالیزه و قهرآمیز شدن مبارزه ضد استبدادی مردم ایران می‌شد از همه مهمتر اینکه برای خمینی حمایت ارتش از شاه و قهرآمیز و طولانی شدن پروسه سرنگونی رژیم کودتائی و مستبد پهلوی عامل انتقال هژمونی جنبش ضد استبدادی از او به جریان‌های جامعه سیاسی ایران بود. البته تحلیل‌گران سیاسی قدرت‌های سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا در این رابطه تحلیلی مشابه خمینی و حواریون او داشتند، بنابراین به همین دلیل بود که در جریان گوادلوپ کشورهای متروپل سرمایه‌داری به سرکردگی امپریالیسم آمریکا تصمیم گرفتند که پروسه سرنگون کردن رژیم کودتائی پهلوی با تسلیم ارتش به خمینی و حواریونش کوتاه بکنند. در همین رابطه بود که ژنرال هایزر آمریکائی در مسافرت سه روزه‌اش به ایران از طرف پنتاگون ماموریت داشت تا «ارتش شاه را وادار به تسلیم به خمینی و حواریونش بکند». بنابراین از بعد از تسلیم ارتش و فرار شاه

نگون بخت از کشور بود که در حداقل زمان ممکن رژیم کودتائی و مستبد پهلوی سرنگون شد و قدرت به دست خمینی و حواریونش افتاد. در نتیجه با انتقال قدرت سیاسی از رژیم پهلوی به خمینی و حواریونش دیگر شرایط عوض شد چراکه خمینی و حواریون او برعکس فرایند اول از این مرحله به دنبال نهادینه کردن قدرت بادآورده سیاسی خود بودند. طبیعی بود که دیگر خمینی و حواریونش نمی‌توانستند با شعارهای سلبی به نهادینه کردن قدرت خود پردازند در نتیجه از اینجا بود که از ۱۲ فروردین شعار «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه اضافی» برای بسترسازی رژیم در چارچوب هیولای نظریه استبداد ساز ولایت فقیه خمینی در دستور کار او و حواریونش قرار گرفت. که البته و هزار البته پس از رفراندام ۱۲ فروردین ۵۸ و تصویب این شعار و تکوین مجلس خبرگان قانون اساسی بود که ولایت فقیه به عنوان پروژه آلترناتیوی خمینی و حواریونش در راستای تکوین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با هزار صلوات به یکباره از طرف خبرگان قانون اساسی تحت هژمونی حس آیت و سید محمد بهشتی و حسینعلی منتظری و هدایت کامل پشت پرده خمینی پرده برداری شد.

از اینجا است که باید در خصوص این پارادوکس مهم در ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری داوری بکنیم که هدف جریان‌های سیاسی خارج‌نشین از چپ تا راست راست از دفاع از این پارادوکس آن است که آنها هم (مانند خمینی و حواریون او در سال ۵۷) به دنبال کوتاه کردن پروسه سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی و جانسین شدن جریان خودشان هستند. در صورتی که «آنچه که در این مرحله بیش از کسب قدرت سیاسی و سرنگونی رژیم حاکم باید برای ما اهمیت داشته باشد شیوه مبارزه برای انجام این امر است زیرا تنها با شیوه

مبارزه دموکراتیک است که پس از کسب قدرت سیاسی می‌توان به دموکراسی رسید و قطعا کسب قدرت سیاسی از طریق غیر دموکراتیک نمی‌تواند جامعه را به دموکراسی برساند». بیافزائیم که «تنها شاخص شیوه مبارزه دموکراتیک در این عرصه انجام آن توسط جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پائین می‌باشد». آنچنانکه قبلا هم مطرح کردیم تنها این جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین است که در مرحله وضعیت انقلابی می‌تواند به صورت جامعه شورائی دینامیک و فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده با رهبری درون‌زاد دینامیک مادیت پیدا کند و با مادیت پیدا کردن جامعه شورائی دینامیک خودجوش و سراسری و همگانی و خودسازمانده و خودرهبر است که شرایط برای انتقال دموکراتیک قدرت به مردم فراهم می‌شود. از اینجا است که باید داوری کنیم «هرگونه رویکرد دیگری غیر از این پروسه نمی‌تواند شیوه دموکراتیک برای انتقال قدرت باشد». پر پیداست که «لازمه انجام این پروسه دموکراتیک انتقال قدرت پروسه درازمدت شدن مبارزه است». چراکه در این رابطه قبل از هر چیز باید عنایت داشته باشیم که «مهمترین ضعف محوری کنش‌گران این ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری خلاء سازمان‌یابی سراسری کنش‌گران چه در بخش خیزشی و چه در بخش جنبشی آن می‌باشد و قطعا تا زمانی که کنش‌گران ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری نتوانند به سازمان‌یابی سراسری دست پیدا کنند هرگز و هرگز نخواهند توانست در پروسه مبارزه دموکراتیک برای انتقال قدرت (بر پایه جامعه جنبشی دینامیک و فراگیر و همگانی و خودجوش و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) به تکوین جامعه شورائی دینامیک سراسری

و همگانی خودجوش و خودسازمانده با رهبری دینامیک درون‌زاد و مستقل و تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند» لازم به ذکر است که «سازمان‌یابی سراسری کنش‌گران خیزشی و جنبشی حرکت‌ها اعتراضی دینامیک تنها در بستر همین پراکسیس سیاسی - اجتماعی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین خودشان حاصل می‌شود نه به صورت امری جدای از آن» لذا «با کوتاه کردن این پراکسیس و جایگزین کردن شکل دیگر مبارزه غیر دموکراتیک به جای شکل دموکراتیک مبارزه امکان سازمان‌یابی و تکوین جامعه دینامیک جنبشی و جامعه شورائی فراگیر و سراسری دینامیک غیر ممکن می‌گردد». عنایت داشته باشیم که خشونت‌گرایی و آنتاگونیسم و قهرآمیز کردن این پروسه مبارزه یکی دیگر از عواملی غیر دموکراتیک این شیوه مبارزه مردم می‌باشد که از طرف دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی و گاه‌ها هم توسط خود کنش‌گران خیزشی بر این حرکت اعتراضی تحمیل می‌شود که باید به شدت از آن پرهیز کرد.

۲۲- اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی در جامعه یک ضرورت تاریخی - اجتماعی می‌باشد که محصول دیالکتیک عوامل عینی و عوامل ذهنی و دیالکتیک آلترناتیوی سلبی و ایجابی هست. بنابراین «اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی در جامعه ایران به معنای دگرگونی ناگهانی و فرو ریختن همه چیز آن هم با رویکرد سلبی صرف و بدون در نظر گرفتن آلترناتیو مترقیانه ایجابی نیست و انجام آن به این شکل یک سم مهلک برای حرکت‌های اعتراضی ضد استبدادی می‌باشد». پس از اینجاست که «تا زمانیکه تمامی گروه‌های اجتماعی در راستای اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی به صورت ساختاری (در کادر دیالکتیک عوامل عینی و عوامل

ذهنی و دیالکتیک آلترناتیوی سلبی و ایجابی) گام برندارند هرگز یک گروه خاص اجتماع هر قدر هم که بزرگ و عظیم می‌باشند نمی‌توانند در جامعه تحول عظیم ساختاری به صورت دینامیک و دموکراتیک و تکوین یافته از پائین به انجام برسانند». بدون شک «مشارکت همه گروه‌های اجتماعی در انجام تحول عظیم ساختاری اعم از سیاسی و اقتصادی و اجتماعی امری نیست که به صورت برنامه‌ریزی شده از قبل بتوان توسط پیشگامان و یا پیشاهنگان به انجام رسانید». به بیان دیگر «اگر با ایده‌آلیزه و قدسی کردن یک طبقه و یا یک گروه خاص اجتماعی (هر چند هم که بزرگ باشند) بر این باور باشیم که توسط آن طبقه و گروه خاص می‌توان در جامعه ایران به تحول عظیم ساختاری همه جانبه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی از پائین به صورت دینامیک دست پیدا کرد یک خوش خیالی ایده‌آلیستی بیشتر نیست». تاکید می‌کنیم که «در رابطه با مشارکت همه گروه‌های اجتماعی در جهت تحقق تحول عظیم ساختاری دینامیک یا اصلاح انقلابی و انقلاب اصلاحی ما نمی‌توانیم به عنوان یک برنامه مشخص قابل پیش‌بینی از قبل باور داشته باشیم». لذا به همین دلیل است که «باید بگوئیم انقلاب می‌شود نه انقلاب می‌کنند». که البته معنای دیگر این حرف آن است که «انقلاب باید توسط جامعه و با مشارکت همه گروه‌های اجتماعی صورت بگیرد نه یک گروه خاص یعنی هرگز یک گروه خاص اجتماعی هر قدر هم که بزرگ باشد نمی‌تواند فراخوانی برای انقلاب بدهند». همچنین لازم است که عنایت داشته باشیم که «تمامی انقلاب‌ها و تحولات عظیم ساختاری دموکراتیک از پائین تکوین پیدا می‌کنند نه از بالا». بنابراین «استارت انقلاب در جامعه آن زمانی زده می‌شود که به علت عدم عقب‌نشینی قدرت حاکم در برابر مطالبات و حرکت عظیم اعتراضی گروه‌های مختلفی اجتماعی با مطلق شدن تحول ساختار

سیاسی برای همه گروه‌های اجتماعی در راستای رسیدن به مطالبات خودشان به صورت غیر قابل پیش‌بینی همه گروه اجتماعی در جبهه عظیم ضد استبدادی در عرصه میدانی با هم متحد می‌شوند که حاصل این پروسه پدیده انقلاب می‌شود». از اینجاست که می‌توانیم بگوئیم که «در تحلیل نهائی تحول‌های عظیم ساختاری دینامیک تکوین یافته از پائین در جوامع مختلف صورت کنکرت و مشخص دارند نه صورت عام یکدست کلی» به عبارت دیگر «هر جامعه‌ای بنا به خودویژگی‌های اجتماعی و فرهنگی و تاریخی که دارند شکل مشخصی از انجام تحول عظیم ساختاری خواهند داشت که قطعاً با دیگر جوامع تفاوت می‌نماید». به عبارت دیگر «هرگز جامعه‌ای نمی‌تواند شکل مشخص تحول عظیم ساختاری خود را به دیگر جوامع صادر نماید یا از جوامع دیگر وارد نماید». البته فونکسیون این اصل در رویکرد کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عبارت است از:

اول - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز نباید در تحلیل از حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی و یا حرکت عظیم تحول‌ساز ساختاری (در شکل اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی) در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به صورت انطباقی با الگوبرداری از دیگر جوامع عمل نمایند. به بیان دیگر در تعریف استراتژی و تاکتیک اگر بخواهیم با رویکرد تطبیقی برخورد کنیم باید توسط «تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه خودمان» شروع بکنیم نه اینکه با تاسی یکطرفه انطباقی از استراتژی و روش‌های دیگر جوامع. شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «برخورد تطبیقی کردن (نه برخورد انطباقی کردن و نه برخورد دگماتیستی کردن) با تجربه حرکت‌های تحول‌آفرین جوامع دیگر

برای کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران امری لازم و ضروری و واجب است زیرا کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب رویکرد تطبیقی و در عرصه تحلیل از حرکت‌های اعتراضی و تحول‌ساز مردم ایران در صورتی می‌توانند به تحلیل مشخص واقع‌گرایانه و همه‌جانبه حرکت‌های تحول‌آفرین ساختاری در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کنند که قبل از آن برخوردار از جمع‌بندی تطبیقی تجارب حرکت‌های تحول‌خواهانه دیگر جوامع شده باشند و قبل از آن توانسته باشند با متد دیالکتیکی به کشف قوانین عام (نه قوانین خاص و کنکرت و مشخص) حاکم بر همه حرکت‌های تحول‌خواهانه جوامع بشری دست پیدا کرده باشند.»

البته این موضوع در عرصه تحلیل مشخص از «خود جوامع مختلف داخلی کشور ایران (چه در سطح قومیت‌ها و مذاهب و جنسیت متفاوت و چه در سطح جوامع گوناگون مختلف ایرانی به لحاظ مکانی - زمانی و انضمامی از جوامع عشایری گرفته تا جوامع روستائی و شهری و تا جوامع کلان‌شهرهای بزرگ) کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران موظفند به صورت تطبیقی با متد دیالکتیکی با پیوند عام رابطه‌های بین جوامع گوناگون داخلی ایران و قوانین عام حاکم بر حرکت جوامع مختلف بشری به تحلیل تطبیقی از جوامع زیر مجموعه جامعه بزرگ ایران بپردازند». تنها از اینجاست که می‌توانیم به کشف فرمؤل حرکت موتور بزرگ (یا جامعه بزرگ ایران) در یک مسیر برنامه‌ریزی شده دست پیدا کنیم همان فرمؤلی که بغیر از مصدق و شریعتی در جامعه سیاسی ایران (از چپ چپ تا راست راست از مذهبی تا مارکسیستی و غیره) در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) نتوانسته‌اند با صرف این همه هزینه نجومی به کشف آن دست پیدا کنند.

توجه داشته باشیم که در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) «مشخصات اساسی جامعه آلترناتیوی از نظر جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها در کادر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات در جامعه قابل تعریف می‌باشد». البته در همین چارچوب است که در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «مدل در عرصه اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی هم قابل تعریف می‌باشد. شاید از اینجا بتوانیم نتیجه‌گیری کنیم که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته در مدل آلترناتیوی خود به دنبال برابری همه افراد جامعه در عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی توسط دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات بوده‌اند». این مدل آلترناتیوی ما تنها توسط دموکراسی مستقیم یا دموکراسی مشارکتی در بستر جامعه شورائی فراگیر و سراسری دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته قابل تحقق می‌باشد. بدین ترتیب است که باید بگوئیم کنش‌گران جنبش پیشگامان لازم است که «به عدالت و دموکراسی به صورت انضمامی یا زمانی - مکانی نگاه کنند نه به صورت آرمان‌خواهانه و ایده‌آلیستی».

دوم - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عنایت داشته باشند که «تئوری و تحلیل سیاسی - اجتماعی - اقتصادی تنها در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران آن هم به صورت میدانی حاصل می‌شود نه به صورت آکادمیک و مجرد و انتزاعی و نه به صورت پراتیک صرف فردی در فضای مجازی». لذا به همین دلیل است که «برای کنش‌گران جنبش

پیشگامان مستضعفین ایران درگیر شدن و حضور میدانی در حرکت‌های خیزشی و جنبشی جامعه بزرگ ایران تنها بستر جهت پیشگامی در کادر استراتژی آگاهی‌بخش و در راستای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و راهبری (نه رهبری) و گفتمان‌سازی و ارائه تحلیل‌های مشخص و واقعی می‌باشد». از اینجا است که باید بگوئیم که «کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران پراتیک کردن با حرکت‌ها و پراکسیس صنفی و سیاسی و اجتماعی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران مثل پراتیک کردن با ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ به آموزش و پرورش خود بپردازند». زیرا آنها تنها توسط پراتیک کردن مستمر با پراکسیس صنفی - مدنی و سیاسی مردم ایران است که می‌توانند از تجربه مردم ایران درس بیاموزند و می‌توانند پراکسیس سیاسی و اجتماعی و صنفی مردم ایران را به عنوان بزرگترین مکتب و مدرسه آموزش عملی - نظری خود درآورند.

سوم - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران لازم است که توجه داشته باشند که «در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عنصر آگاهی و عنصر سازمان‌یابی و عنصر راهبری (نه رهبری) و عنصر گفتمان‌سازی چهار مؤلفه‌ای است که از جایگاه استراتژیک برخوردار می‌باشند چراکه در تحلیل نهائی آگاهی‌یابی در کادر گفتمان‌سازی تعریف می‌شود و سازمان‌یابی در چارچوب آگاهی‌یابی معنی پیدا می‌کند و تغییر توازن قوا کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی هم بر پایه سازمان‌یابی سراسری گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران صورت می‌پذیرد». یادمان باشد که «تا زمانی که کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی توسط آگاهی‌یابی به درد مشترک پی نبرند هرگز نمی‌توانند به فریاد مشترک به صورت سلبی و

ایجابی (همه گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران) در چارچوب جبهه مشترک ضد استبدادی دست پیدا کنند». به بیان دیگر «فریاد مشترک در دو شکل اعتراض خیابانی و اعتصاب نیروهای کار تنها پس از فهم درد مشترک توسط آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی در چارچوب گفتمان‌سازی برای کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی حاصل می‌شود و از آنجاست که فریاد مشترک آنها (در دو مؤلفه سلبی و ایجابی) می‌تواند به صورت جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی فراگیر و سراسری مادیت پیدا کند، زیرا آگاهی‌یابی کنش‌گران پیشگام در تحلیل نهائی باید بتواند به عنوان تئوری باعث آزادسازی انرژی عظیم کنش‌گران پراکسیس صنفی و مدنی و اجتماعی مردم ایران بشود». و همچنین همین آگاهی‌یابی کنش‌گران پیشگام باید بتواند شرایط برای سازمان‌یابی همین انرژی‌های عظیم آزاد شده هم فراهم نماید. وگرنه اگر «کنش‌گران پیشگام تنها توسط تئوری و آگاهی‌یابی به آزاد کردن صرف انرژی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی دست پیدا کنند و توان سازمان‌یابی آن انرژی‌های آزاد شده را نداشته باشند و همچنین توان راهبری (نه رهبری) حرکت آنها نداشته باشند و نتوانند برای کنش‌گران گفتمان‌سازی و برنامه‌ریزی بکنند حاصلش چیزی جز گرفتار شدن در ورطه هولناک پراگماتیسم روزمره نخواهد بود». تاکید کنیم که برای کنش‌گران پیشگام «پراگماتیسم غیر از پراکسیس (یا عامل هدف‌مند) می‌باشد». که البته قبلا در این رابطه در آرمان مستضعفین ایران سال‌های ۵۸ تا ۶۰ و شماره‌های گذشته نشر مستضعفین (ارگان عقیدتی جنبشی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به تفصیل صحبت کرده‌ایم.

چهارم - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران باید «مکانیزم یا شکل آگاهی‌دهی و

سازماندهی کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی دینامیک (خودجوش و خودسازمانده با رهبری دینامیک درون‌زاد و مستقل از قدرت‌های درونی حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران می‌باشند) به صورت دیالکتیکی و تطبیقی و کنکرت توسط پراکسیس سیاسی - اجتماعی از دل همان پراکسیس مشخص سیاسی - اجتماعی انضمامی (نه انتزاعی و مجرد و آکادمیک) کشف نمایند و هرگز به دنبال یک نسخه پیچیده و از پیش تعریف شده و عام و کلی برای آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران نباشند». لذا کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این رابطه لازم است که «وظایف خودشان را هم به صورت کنکرت و مشخص تعریف نمایند نه به صورت عام و کلی.»

پنجم - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «برای راهبری (نه رهبری) کنش‌گران حرکت‌های اعتراضی دینامیک لازم است که در عرصه حرکت ایجابی بین اصلاح و تحول ساختاری با انقلاب سیاسی - اجتماعی دیوار چین ایجاد نکنند». چراکه «انقلاب سیاسی - اجتماعی در جوامع مختلف تنها در شرایطی اتفاق می‌افتد که حاکمیت حاضر به تحول و اصلاح ساختاری در جامعه نباشد». بنابراین «انقلاب سیاسی - اجتماعی توسط توده‌ها در منشوری نانوشته و غیر قابل پیش‌بینی از قبل جایگزین استراتژی تحول و اصلاح ساختاری می‌شود» به عبارت بهتر «پروژه انقلاب سیاسی - اجتماعی توسط توده‌ها در راستای دستیابی به اصلاح و تحول ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی تکوین پیدا می‌کند». بر این مطلب بیافزائیم که در رویکرد ما «تغییر سیاست‌ها

توسط حاکمیت یا جناح‌های درونی قدرت یا توسط اصلاح‌طلبان حکومتی غیر از تغییر ساختاری در عرصه سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته (از خرداد ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایند درون‌تشکیلاتی و چه در فرایند برون‌تشکیلاتی و چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی و جنبشی نشر مستضعفین ایران به دنبال آن بوده و هستند.»

ششم - کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در بستر استراتژی آگاهی‌بخش خود توسط آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری (نه رهبری) حرکت‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران «باید بتوانند ایده‌ها و برنامه‌ها و رویکرد خودشان را در کادر استراتژی و تاکتیک‌های مشخص راهبری خودشان به نمایش بگذارند». به عبارت دیگر «تا زمانی که آرمان‌ها و ایده‌ها و رویکرد پیشگامان نتوانند مادیت خودشان را در عرصه تاکتیک‌ها و استراتژی مشخص راهبری به نمایش بگذارند ارزش انسان‌سازانه و جامعه‌سازانه نخواهند داشت و تنها برخوردار از جوهر آکادمیک و انتزاعی و مجرد می‌باشند». شاید بهتر باشد که بگوئیم «اگر هدف و ایده‌ها و آرمان‌های کنش‌گران پیشگام نتوانند مادیت خودشان در عرصه تاکتیک‌ها و استراتژی به نمایش بگذارند آن ایده‌ها و آرمان‌ها تنها صورت آرزو و امید دست نیافتنی پیدا می‌کنند». بر این مطلب بیافزائیم که «آرمان‌ها و هدف‌ها و ایده‌ها و ایدئولوژی هرگز با استراتژی و تاکتیک‌ها یکی نیستند چراکه تاکتیک‌ها و استراتژی راه رسیدن به اهداف و ایده‌ها می‌باشند». به بیان دیگر «ایدئولوژی بدون استراتژی و تاکتیک‌های مشخص مانند تعریف نماد بدون تعریف جاده و راه رسیدن به آن می‌باشد.»

هفتم - کنش‌گران پیشگام لازم است که عنایت داشته باشند که «شعار محوری و استراتژیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در طول ۴۶ سال گذشته که عبارت است از: «آگاهی، آزادی و برابری» تنها توسط توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک منابع قدرت سه مؤلفه‌ای (سیاسی و اقتصادی و اطلاعات) برای همه افراد جامعه بزرگ ایران امکان‌پذیر می‌باشد». بیافزائیم که در این شعار (آگاهی، آزادی و برابری) «آنچنانکه آگاهی بستر ساز آزادی و برابری می‌باشد خود آزادی هم بستر ساز آگاهی و عدالت یا برابری نیز هست». یعنی بدون آزادی نمی‌توان به توزیع اجتماعی و دموکراتیک و عادلانه اطلاعات و ثروت دست پیدا کرد. بنابراین «جامعه امروز ایران تا زمانیکه مناسبات قدرت حاکم را با عضله نیرومند جامعه جنبشی دینامیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) تغییر ندهند توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت و ثروت و اطلاعات غیرممکن می‌شود». فراموش نکنیم که اصل ولایت فقیه در قانون اساسی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم عامل اصلی تمرکز قدرت سه مؤلفه‌ای در دست فقیه حاکم می‌باشد. همین جایگاه ولایت فقیه در تمرکز سه مؤلفه‌ای قدرت و ثروت و اطلاعات باعث شده است که در طول ۴۳ سال گذشته سمت‌گیری تمامی حرکت‌های اعتراضی دینامیک خیزشی و جنبشی مردم ایران به سمت به چالش کشیدن منابع قدرت سیاسی حاکم برود. و از اینجاست که می‌توانیم به جایگاه شعار محوری «مرگ برستمگر / چه شاه باشه چه رهبر» در ابر حرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ پی ببریم. ☀

پایان

# «شصت و نه سالگی ۱۶ آذر» روز جنبش دانشجویی ایران و مسئولیت جنبش دانشجویی در بازسازی نظری و عملی و آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفت‌وگو سازی

## «ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی و جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۰۴۱»، در شرایط هولناک تندپیچ مبارزه سترگ و عظیم جاری جامعه بزرگ ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

ایران در ۶۹ سال گذشته، هر گونه برخورد مکانیکی و مطلق کردن مبارزه ضد امپریالیستی خارج از بستر مبارزه با استبداد سیاسی حاکم داخلی (مانند رویکرد حزب توده و فدائیان خلق - اکثریت در سال‌های ۵۸ تا ۶۳) امری راست‌روانه و اپورتونیستی یا فرصت‌طلبانه تبیین کرده است.

قابل ذکر است که جنبش دانشجویی ایران در طول ۶۹ سال گذشته، این درس بزرگ از مکتب دکتر محمد مصدق رهبر نهضت رهایی‌بخش و آزادی‌خواه و ضد استعماری و ضد استبدادی و ضد امپریالیستی مردم ایران آموخته است، چراکه محمد مصدق مبارزه مشروطیت‌طلبانه و دموکراسی‌خواهانه و رهایی‌بخش و ضد استعماری و ضد امپریالیستی

شصت و نه سالگی جنبش مستقل و خودپوی و دینامیک دانشجویی ایران (از ۱۶ آذر ۳۲ الی الان) مصادف با شرایط تندپیچ هولناک «ابرحرکت اعتراضی، ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ جامعه بزرگ ایران با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است». اکنون که دو ماه از عمر این ابرحرکت ضد استبدادی خیزشی - جنبشی می‌گذرد، مهم‌ترین سوالی که در برابر جنبش دینامیک دانشجویی ایران قرار دارد، اینکه «در این شرایط خودویژه تاریخ حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران، مسئولیت تاریخی و اجتماعی و سیاسی جنبش دانشجویی ایران کدام است؟» در پاسخ به این سؤال فرجه باید عنایت داشته باشیم که:

۱ - در ۶۹ سال گذشته عمر جنبش مستقل و خودپوی دانشجویی ایران (از ۱۶ آذر ۳۲ تا به امروز) «جوهر ثابت مبارزه جنبش دانشجویی ایران، استبدادستیزی و یا مبارزه با استبداد سیاسی حاکم بوده است». لذا به همین دلیل است که جنبش دانشجویی ایران در طول ۶۹ سال گذشته، پیوسته و علی‌الدرام بر این باور بوده و هست که در جامعه ایران با توجه به خودویژگی‌های تاریخی و اقتصادی و سیاسی و اجتماعی، حتی مبارزه با استعمار و امپریالیسم خارجی هم باید از کانال مبارزه ضد استبدادی داخلی عبور کند، نه برعکس. در همین رابطه است که «جنبش دانشجویی



خودش را به صورت مشخص از سال ۱۹۱۹ بر علیه امپریالیسم انگلیس و قرارداد تحمیلی و ثوق الدوله (با امپریالیسم انگلیس) شروع کرد. او انجام کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (رضاخان میرپنج - انگلیس) و تکوین رژیم کودتائی پهلوی را در راستای بازتولید قرارداد شکست خورده و ثوق الدوله توسط رضاخان میرپنج تفسیر و تعریف می‌کرد. لذا، مصدق از مجلس پنجم (دست‌ساز رضاخان میرپنج، برای نهادینه کردن رژیم کودتائی پهلوی و انتقال قدرت از قاجار به آن رژیم) مبارزه مشروطیت‌طلبانه و رهایی‌بخش و ضد استعماری خودش (با امپریالیسم جهانی آن روز به سرکردگی امپریالیسم انگلیس) را از کانال مبارزه با استبداد و رژیم کودتائی پهلوی آغاز کرد و سلطنت پهلوی را مخلوق سیاست انگلستان می‌دانست؛ و در مجلس پنجم شورای ملی با صدای بلند اعلام کرد که: «اگر هدف آن است که رضاخان به یک شاه دیکتاتور بدل شود، اگر سرم را ببرند و اندام‌های بدنم را قطعه قطعه جدا سازند، هرگز با چنان امری موافقت نخواهم کرد»؛ و باز در همین رابطه بود که او در مجلس پنجم اعلام کرد که: «سردار سپه (رضاخان میرپنج) تبدیل به حاکم مستبدی شده است که تمام دستاوردهای انقلاب مشروطیت را نابود خواهد کرد»؛ و همچنین در همین مجلس پنجم بود که مصدق در رد رضاخان میرپنج، خطاب به نمایندگان مجلس شورای ملی گفت: «بعد از بیست سال خونریزی در راه آزادی و دموکراسی، آیا شما قبول می‌کنید که یک نفر هم شاه باشد و هم نخست وزیر؟ این ارتجاع صرف و استبداد خالص است»؛ و باز در همین رابطه بود که او در مجلس چهاردهم اعلام کرد که: «بر فرض محال که ما با هواخواهان رژیم پهلوی موافقت بکنیم و بگوئیم که دیکتاتور (رضاخان میرپنج) به مملکت ما خدمت کرده است، در مقابل آزادی که

او از ما سلب نمود، او چه برای ما کرده است؟» و در خصوص جایگاه شاه در قانون اساسی مشروطیت، او خطاب به رژیم کودتائی پهلوی می‌گفت: «شاه به موجب قانون اساسی مشروطیت مسئولیتی ندارد و به هیچ وجه من الوجوه در امور مملکت حق دخالت ندارد» بنابراین در همین رابطه بود که مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم جهانی (به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و حمایت امپریالیسم انگلیس و دربار پهلوی و روحانیت حوزه‌های فقهاتی به رهبری محمد تقی بروجردی مرجعیت بلامنزاع شیعه) در دادگاه نظامی دست‌ساز رژیم کودتائی پهلوی اعلام کرد که: «آری تنها گناه من و گناه بزرگ و بسیار بزرگ من این است که صنعت نفت ایران را ملی کرده‌ام و بساط استعمار و اعمال نفوذ سیاسی و اقتصادی عظیم‌ترین امپراطوری‌های جهان را از این مملکت برچیده‌ام و پنجه در پنجه مخوف‌ترین سازمان‌های استعماری و جاسوسی بین‌المللی در افکنده‌ام، آن هم به قیمت از بین رفتن خود و خانواده‌ام و به قیمت جان و عرض و مالم. خداوند مرا توفیق عطا فرمود تا با همت و اراده مردم آزاده این مملکت، بساط این دستگاه وحشت‌انگیز را درنوردم. حیات و عرض و مال موجودیت من و امثال من در برابر حیات و استقلال و عظمت و سرافرازی میلیون‌ها ایرانی و نسل‌های متوالی این ملت کوچکترین ارزشی ندارد و از آنچه برایم پیش آورده‌اند تأسف ندارم و یقین دارم وظیفه تاریخی خود را تا سرحد امکان انجام داده‌ام. من به حس و عیان می‌بینم که این نهال برومند در خلال تمام مشقت‌هایی که امروز گریبان همه را گرفته به ثمر رسیده است و خواهد رسید. عمر من و شما و هر کسی چند صباحی دیر یا زود به پایان می‌رسد ولی آنچه می‌ماند حیات و سرافرازی یک ملت مظلوم و ستم‌دیده است.»

باری، از اینجاست که می‌توانیم داوری کنیم که بزرگترین درسی که جنبش دانشجویی ایران از مکتب دکتر محمد مصدق آموخته است، اینکه «مبارزه رهایی‌بخش و مبارزه با استعمار و امپریالیسم از کانال مبارزه با استبداد حاکم باید انجام بگیرد، نه مستقل از مبارزه ضد استبداد داخلی». مع‌الاصف، از اینجا است که «جنبش دانشجویی ایران اگر چه مبارزه سیاسی خودش را از شهریور ۲۰ بر علیه استعمار و استبداد حاکم شروع کرده است، ولی در ۶۹ سال گذشته این جنبش، ۱۶ آذر ۳۲ را روز تولد خود می‌داند (نه ۲۰ شهریور ۱۳۲۰)» زیرا ۱۶ آذر ۳۲:

اول - «نماد نخستین حرکت اعتراضی ضد استبدادی - ضد استعماری جامعه ایران (تحت رهبری جنبش دانشجویی) بر علیه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بوده است که ماجرای آن کمتر از چهار ماه بعد از آن کودتای ننگین و سیاه تاریخ ایران، در ۱۶ آذر توسط دستگاه سرکوبگر رژیم کودتائی پهلوی صورت گرفت.»

دوم - در ۱۶ آذر ۳۲ جنبش دانشجویی ایران «برای اولین بار در تاریخ ۱۲ ساله حیات سیاسی جامعه دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ تا ۱۶ آذر ۳۲) به صورت دینامیک و خودجوش و مستقل و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین حرکت اعتراضی ضد استبدادی خودش را آغاز کرد». لازم به ذکر است که جنبش دانشجویی ایران در ۱۲ سال قبل از ۱۶ آذر ۳۲ (از شهریور ۲۰ تا ۱۶ آذر ۳۲) حرکتش در کادر رویکرد انطباقی، به صورت دنباله‌روی از جریان‌های جامعه سیاسی آن زمان (اعم از مارکسیستی و ملی و مذهبی) بود. مع‌هذا، از اینجا بود که در طول ۱۲ سال ماقبل ۱۶ آذر ۳۲ جنبش دانشجویی ایران هیچگونه حرکت دینامیک تحول‌ساز سیاسی و اجتماعی نداشته است؛ و در

آن مدت ۱۲ ساله، جنبش دانشجویی ایران تنها عمده آماتور جریان‌های جامعه سیاسی (اعم از مارکسیستی و ملی و مذهبی) بود که برای فهمیدن اوج فاجعه، تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که در روز ۲۸ مرداد ۳۲ جنبش دانشجویی در برابر کودتاگران نتوانست حداقل مبارزه خیابانی در دفاع از تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران داشته باشد. بی‌شک عدم حضور جنبش دانشجویی در روز ۲۸ مرداد ۳۲ مولود بحران عظیم داخلی این جنبشی و ناتوانی در تصمیم‌گیری مستقل از جریان‌های شکست خورده جامعه سیاسی (و در رأس همه آنها حزب توده) بود.

سوم - در ۱۶ آذر ۳۲ جنبش دانشجویی برای اولین بار به صورت مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی، هویت خودش را با شعار: «زنده باد مصدق» و «مرگ بر استبداد و شاه» تعریف کرد. همان شعار و هویتی که در طول ۶۹ سال گذشته جوهر ضد استبدادی مبارزه مستقل و پی‌گیر و مستمر جنبش دانشجویی را تعریف می‌نماید. همان شعار و هویتی که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم «معرف اصل تکیه محوری بر مبارزه ضد استبدادی و انجام مبارزه ضد امپریالیستی از مسیر مبارزه ضد استبدادی جنبش دانشجویی ایران می‌باشد.»

چهارم - در ۱۶ آذر ۳۲ «جنبش دانشجویی نشان داد که در خلاء جامعه سیاسی راهبر و در خلاء جامعه مدنی نیرومند و قوی و در خلاء جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی و در خلاء آلترناتیو جایگزین رژیم کودتا و در خلاء گفتمان مسلط ضد استبدادی و ضد امپریالیستی و در خلاء سازمان‌یابی سراسری گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران، این تنها جنبش مستقل و دینامیک دانشجویی ایران است که می‌تواند (با حرکت

خودپوی و خودسازمانده و خودراهبر و خودرهبر و آگاهی‌گر و گفتمان‌ساز و آلترناتیوساز) این خلاء‌ها را پر سازد». این رسالتی است که «جنبش دانشجویی ایران در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران در عرصه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ دارد (تا در خلاء راهبری و خلاء رهبری جامعه سیاسی و خلأ حضور فراگیر جنبش کارگری و خلاء آلترناتیو توده‌ای در برابر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و خلاء سازمان‌یابی جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی و خلاء گفتمان مسلط ضد استبدادی حاکم) از نهم مهر ماه ۱۴۰۱ الی الان، آمده است تا این خلاء‌ها را با حضور دینامیک و سراسری و تمام قد خود پر کند.»

پنجم - از ۱۶ آذر ۳۲ بود که «جنبش دانشجویی ایران به عنوان موتور پیش‌ران (جامعه کودتازده و خاموش و جامعه سیاسی شکست خورده و از صحنه فرار کرده ایران) بر علیه رژیم کودتا، مبارزه ضد استبدادی - ضد امپریالیستی خود را اعتلا بخشید.»

ششم - ۱۶ آذر ۳۲ «نماد ظهور جنبش دینامیک و مستقل دانشجویی به عنوان سنتز جدید مبارزه ۱۲ ساله رهائی‌بخش و دموکراسی‌خواهانه و ضد استبدادی - ضد استعماری مردم ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ بود» به بیان دیگر «۱۶ آذر ۳۲ سنتز جدیدی در ادامه شکست و پایان جنبش مشروطیت (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بود» بنابراین، به همین دلیل است که در طول ۶۹ سال گذشته «جنبش دانشجویی ایران رسالت اساسی خود را در بستر مبارزه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی، بازتولید اهداف و آرمان‌های دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه شکست خورده تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران

توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ می‌داند.»

هفتم - ۱۶ آذر ۳۲ «محصول سر باز کردن همه تضادهای ۳۲ ساله سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران با رژیم کودتائی پهلوی (از کودتای اول سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ رضا خان - انگلیس تا کودتای دوم ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا - دربار - روحانیت حوزه‌های فقهی) بود.»

هشتم - ۱۶ آذر ۳۲ «تنها یک حرکت اعتراضی صرف جنبش دانشجویی ایران بر علیه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و رژیم کودتائی پهلوی و دخالت سرمایه‌داری جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و حمایت امپریالیسم انگلیس نبوده است که کنش‌گران جنبش دانشجویی بخواهند با فریاد زدن فقط اعتراض خود را بیان کنند، بلکه برعکس یک مبارزه بزرگ برای بازتولید جنبش عظیم ضد استبدادی - ضد استعماری مردم ایران (که در دهه ۲۰ تحت رهبری دکتر محمد مصدق به انجام رسیده بود که با کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ این جنبش عظیم و تحول‌خواهانه مردم ایران سرکوب شده) بود.»

نهم - در ۱۶ آذر ۳۲ «جنبش دانشجویی در مقایسه با حرکت‌های این جنبش در ۱۲ سال قبل از (از شهریور ۲۰ تا کودتای ۳۲) دارای حرکتی ژرف‌تر و معنادارتر و مستقل و دینامیک و خودرهبر و خودسازمانده و خودراهبر و دارای گفتمان مشخص ضد استبدادی - ضد امپریالیستی بود». لذا در همین رابطه بود که رژیم کودتائی پهلوی در سرکوب این جنبش در ۱۶ آذر ۳۲ در دانشکده فنی دانشگاه تهران تنها به بگیر و ببند و زندانی کردن دانشجویان بسنده نکرد، بلکه توسط یگان‌های سرکوب‌گر خود، مبارزه غیر خشونت‌آمیز دانشجویان را به خاک و خون کشید.

دهم - جنبش دانشجویی در ۱۶ آذر ۳۲ «با مبارزه خود، انسداد سیاسی و مشروعیت رژیم کودتائی پهلوی را به چالش کشید» بنابراین به همین دلیل است که «۱۶ آذر ۳۲ نماد قیام کنش‌گران جامعه دانشجویی در مبارزه ضد استبدادی و ضد امپریالیستی می‌باشد» همچنین «۱۶ آذر ۳۲ نماد پژواک مبارزه رهایی‌بخش و ضد استبدادی و ضد امپریالیستی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و مستبد پهلوی است». بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که «۶۹ سال است که ۱۶ آذر برای جامعه دانشجویی ایران بدل به گفتمان و رویکردی شده است که در چارچوب آن علاوه بر اینکه سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فسادزای حکومتی به چالش کشیده می‌شود، آزادی در بستر عدالت و برابری و آگاهی‌یابی قابل تعریف می‌باشد». همچنین «۳۴ سال است که ۱۶ آذر بدل به گفتمان و رویکردی شده است که جامعه دانشجویی ایران استبداد شاه و شیخ را با شعار «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر» به چالش می‌کشد.»

به هر حال می‌توان نتیجه‌گیری کرد که «۱۶ آذر ۱۴۰۱ روزی است که جامعه دانشجویی ایران همزمان تبعیض جنسیتی و تبعیض قومیتی، تبعیض مذهبی، تبعیض طبقاتی، تبعیض سیاسی و تبعیض حقوقی ۴۳ ساله گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به چالش می‌کشد» و باز «۱۶ آذر ۱۴۰۱ نماد روز پیوند دانشجو با دانشجو (به صورت عمودی و افقی)، پیوند دانشجو با کارگر، پیوند دانشجو با معلم، پیوند دانشجو با مزدبگیران و کارمندان، پیوند دانشجو با اردوگاه عظیم تهیدستان و فرودستان جامعه بزرگ ایران می‌باشد». همچنین ۱۶ آذر ۱۴۰۱ نماد شعار: «دانشجو، کارگر / ایستاده‌ایم در سنگر»؛ و شعار «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»؛ و شعار «دانشجو می‌میرد / ذلت

نمی‌پذیرد» و شعار «زن، زندگی، آزادی» می‌باشد. در ۱۶ آذر ۱۴۰۱ «جامعه دانشجویی ایران نشان خواهد داد که در جامعه‌ای که جامعه سیاسی آن در پیوند با حرکت‌های دینامیک خیزشی و جنبشی نیستند، جامعه دانشجویی تنها موتور کوچکی است که می‌تواند مسئولیت آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری موتور بزرگ خیزشی و جنبشی جامعه ایران را بر دوش بکشد». در ۱۶ آذر ۱۴۰۱ «جامعه دانشجویی نشان خواهد داد که دغدغه جنبش دانشجویی، دغدغه برابری حقوقی شهروندی برای همه افراد جامعه بزرگ ایران فارغ از هر گونه تبعیض جنسیتی، تبعیض سیاسی، تبعیض قومیتی و تبعیض اجتماعی می‌باشد» و نشان خواهد داد که در جامعه ایران «امر رهایی مردم ایران تنها از مسیر مبارزه ضد استبدادی شاه و شیخ (با شعار «مرگ بر ستمگر - چه شاه باشه، چه رهبر») می‌گذرد»، بنابراین «۱۶ آذر ۱۴۰۱ روز نمایش اعمال اراده جنبش دانشجویی به عنوان عضله پیشگام ابرحرکت ضد استبدادی خیزشی و جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ می‌باشد». «۱۶ آذر ۱۴۰۱ روز پژواک فریاد خفته ۴۳ سال جامعه زنان ایران بر علیه آپارتاید جنسیتی تحمیلی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد». «۱۶ آذر ۱۴۰۱ روزی است که جامعه دانشجویی ایران درد مشترک مردم ایران علیه دشمن مشترکشان (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را) فریاد می‌زند.»

۲- از مسئولیت‌های مهم جنبش دانشجویی ایران در این شرایط حساس آن است که «مانیفست مبارزه ضد استبدادی و ضد آپارتاید جنسیتی و قومیتی و مذهبی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خود را به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی اعلام نماید و در این مانیفست باید همراه با به چالش کشیدن نظم سیاسی حاکم، نظم فرهنگی و اجتماعی حاکم

هم که در طول ۴۳ سال گذشته توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر جامعه ایران نهادینه شده است، به چالش بکشد». یادآوری می‌کنیم، «شیوه‌های جنبش دانشجویی (در عرصه ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور) برای برهم زدن نظام آپارتاید جنسیتی حاکم، مثل یک کاسه کردن غذاخوری‌ها زن و مرد و یا یک کاسه کردن پارک‌ها و غیره نماد همین به چالش کشیده شدن نظم فرهنگی - اجتماعی (۴۳ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی) حاکم می‌باشد». بیافزائیم که برعکس «استبداد در رژیم کودتائی پهلوی که صورت تک مؤلفه‌ای، یعنی استبداد سیاسی داشته است، استبداد در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، صورت سه مؤلفه‌ای داشته است که عبارتند از: استبداد سیاسی، استبداد مدنی و استبداد دینی.»

هگل، در خصوص مقایسه بین استبداد دینی و استبداد سیاسی بر این باور است که «استبداد دینی خطرناک‌تر از استبداد سیاسی است، زیرا (از نظر هگل) در استبداد دینی مردم در چارچوب اعتقادات مورد باور خود، خواهان استبداد می‌شوند، در صورتی که در استبداد سیاسی خارج از استبداد دینی، استبداد از بالا بر مردم تحمیل می‌گردد». باری، به خاطر همین «سه مؤلفه‌ای بودن استبداد در ۴۳ سال گذشته است که باید استبداد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را هولناک‌ترین شکل استبداد در تاریخ بشر تعریف بکنیم»؛ و باز در همین رابطه است که معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید: «استبداد روحانی سنگین‌ترین و زیان‌آورترین انواع استبدادها در تاریخ بشر است» (م. آ. ج ۴ - ص ۲۶۳ - سطر ۲۰) از همه مهمتر اینکه شعار: «زن، زندگی، آزادی» جنبش زنان ایران (در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور

- آبان ۱۴۰۱) که در طول دو ماه گذشته به عنوان محوری‌ترین شعار این ابرحرکت ضد استبدادی جاری در آمده است، از مهمترین شعارهایی است که می‌تواند مؤلفه‌های سه گانه استبداد دینی و استبداد سیاسی و استبداد مدنی رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش بکشد. چراکه شعار: «زن، زندگی، آزادی» یک شعار سه مؤلفه‌ای است که برای تحقق پیدا کردن آن در جامعه ایران، از یک طرف نیازمند به تحول همه جانبه سیاسی ساختاری در جامعه ایران می‌باشد و از طرف دیگر بدون تحول همه جانبه ساختاری اجتماعی و همچنین تحول همه جانبه ساختاری فرهنگی نمی‌توان به انجام آن دست پیدا کرد.

باری، در همین رابطه است که کنش‌گران جامعه دانشجویی ایران باید عنایت داشته باشند که «بدون توانمندی نظری به لحاظ تئوریک و فرهنگی و سیاسی، مبارزه دو مؤلفه‌ای سلبی - ایجابی با استبداد دینی و استبداد مدنی و استبداد سیاسی حاکم امکان‌پذیر نیست» و باز در راستای دستیابی به همین رویکرد دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی و توانمندی نظری است که یکی از «مسئولیت‌های مهم جنبش دانشجویی ایران (در این شرایط حساس و تندپیچ هولناک ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱) قبل از همه، بازسازی نظری و عملی و تشکیلاتی خود جنبش دانشجویی کشور می‌باشد». عنایت داشته باشیم که در بستر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی خیزشی - جنبشی، «یکی از سنتزهای جدید این ابرحرکت اعتراضی (که در فرایند دوم پروسه این ابرحرکت اعتراضی ظهور کرد) اعتلای جنبش سراسری دانشجویی در ۱۱۱ دانشگاه و مؤسسات عالی آموزشی کشور می‌باشد که از نهم مهرماه با بازگشائی دانشگاه‌ها و شروع

سال تحصیلی جدید، جنبش دانشجویی ایران برای اولین بار در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ به صورت سراسری و تمام قد وارد میدان آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری شد. بدیهی است که «اولین تأثیری و فونکسیون‌ی که ورود جنبش دانشجویی توانست بر هرم ساختاری خیزشی فرایند اول (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهرماه ۱۴۰۱) این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی ایجاد بکند، دو بخشی یا دو ساحتی کردن پایه ساختاری این ابرحرکت به صورت بخش خیزشی و بخش جنبشی بود»؛ که البته این امر در طول سه دهه (۱۳۷۱ تا ۱۴۰۱) عمر حرکت اعتراضی دینامیک پائینی‌های قدرت بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، موضوع بدیع و بی‌سابقه بود. چراکه در طول سه دهه گذشته عمر حرکت‌های اعتراضی مردم ایران بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «حرکت‌های اعتراضی مردم ایران صورت تک مؤلفه‌ای صرف داشتند، یعنی یا جوهر خیزشی داشتند و یا جوهر جنبشی» ولی «ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، اولین حرکت اعتراضی مردم ایران (در سه دهه گذشته) بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم است که صورت دو مؤلفه‌ای خیزشی - جنبشی دارد»؛ و این مهم از زمانی اتفاق افتاد که «جنبش دانشجویی به صورت تمام قد و سراسری از نهم مهرماه ۱۴۰۱ به عنوان کنش‌گران اصلی این ابرحرکت اعتراضی وارد میدان شد». البته معنای دیگر این حرف «کم بها دادن به جایگاه جنبش زنان ایران در این ابرحرکت اعتراضی نیست» چراکه متأسفانه باید داوری کنیم که اگر چه «جنبش زنان ایران از علی الطلوع این ابرحرکت اعتراضی سکاندار و راهبر این ابرحرکت اعتراضی بوده‌اند، ولی نباید فراموش کنیم که تا نهم مهرماه ۱۴۰۱ حضور راهبری جنبش زنان بر این ابرحرکت

در چارچوب همان ساختار خیزشی این ابرحرکت بوده است»؛ و دلیل این امر هم آن است که «جنبش زنان ایران فاقد سازمان‌یابی سراسری می‌باشند». مضافاً اینکه، آن «بخش اعظم جنبش زنان ایران هم که در عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی حضور دارند، وابسته به جنبش دانشجویی و جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان و جنبش کارگری می‌باشند، نه فی‌نفسه مربوط به جنبش زنان ایران» از اینجاست که پیوسته و علی‌الدوام «جنبش زنان و جنبش دانشجویی در بستر این ابرحرکت اعتراضی در پیوند تنگاتنگ با هم قرار دارند که هرگز جداسازی آنها امکان‌پذیر نیست». لذا در همین رابطه است که ما معتقدیم که این «دینامیسم جنبش دانشجویی است که در این شرایط باعث گردیده که به علت جوهر ضد آپارتاید جنسیتی این حرکت اعتراضی (که با قتل مهسا امینی کلید خورد) بخش زنان جنبش دانشجویی (و تا اندازه‌ای هم بخش زنان جنبش دانش‌آموزی و جنبش معلمان و جنبش کارگری) سکاندار راهبری این ابرحرکت اعتراضی را در دست بگیرند» بدیهی است که در تحلیل نهایی، «حضور جنبش دانشجویی در حرکت‌های اعتراضی چه خیزشی و چه جنبشی و به خصوص در جنبش بزرگ سبز سال ۸۸ چشمگیر بوده است، البته هرگز این حضور میدانی جنبش دانشجویی به غیر از ابرحرکت اعتراضی جاری صورت سراسری و فراگیر نداشته است.»

برای مثال در «جنبش سبز ۸۸ که بیشترین حضور میدانی آن کنش‌گران جنبش دانشجویی داشته‌اند، این حضور میدانی اکثراً در کلان‌شهرهای تهران و مراکز استان‌ها شکل گرفت» و یا در «جنبش تیرماه ۷۸ که یک جنبش تمام عیار دانشجویی بود (و اولین حرکت اعتراضی جنبش دانشجویی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در فرایند پسا کودتای فرهنگی

بهار ۵۹ بود) آن جنبش هم اکثراً در کلان‌شهر تهران و به خصوص دانشگاه تهران و کانون اصلی آن خوابگاه امیرآباد بود و البته در چند دانشگاه معدود مراکز استان‌ها هم مثل دانشگاه تبریز و شیراز و غیره گسترش پیدا بود» و یا «در جریان خیزش دی‌ماه ۹۶ مشارکت جنبش دانشجویی فقط محدود به جنبش دانشجویان دانشگاه تهران می‌شد» که همین مشارکت جنبش دانشجویان دانشگاه تهران در خیزش دی‌ماه ۹۶ بود که باعث گردید که با طرح شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا / دیگه تمومه ماجرا» در واپسین روزهای عمر نه‌روزه این خیزش (توسط جنبش دانشجویان دانشگاه تهران) علاوه بر اینکه این شعار به عنوان گفتمان خیزش دی‌ماه ۹۶ درآید و علاوه بر اینکه این شعار (جنبش دانشجویان دانشگاه تهران) پایان دوران دو دهه (۱۳۷۶ تا ۱۳۹۶) حاکمیت گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی بر جامعه ایران اعلام کرد، از همه مهمتر اینکه جنبش دانشجویی با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا / دیگه تمامه ماجرا» اصلاح‌ناپذیر بودن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، آن هم از طریق جناح‌های درونی قدرت غیر ممکن اعلام کردند.

پر واضح است که با طرح این شعار استراتژیک توسط جنبش دانشجویان دانشگاه تهران در واپسین روزهای خیزش ۹ روزه دی‌ماه ۹۶ فصلی نو در پروسه حرکت‌های اعتراضی دینامیک و خودپوی تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ ایران (که از خرداد ۱۳۷۱ با جوهر خیزشی بر علیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شروع شده بود) بوجود آمد، همان فصلی که بسترساز اعتلای جنبش‌های دینامیک مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زاد و مستقل و تکوین یافته از پائینی به عنوان آلترناتیو جنبش اصلاح‌طلبان حکومتی (که از دوم خرداد

۷۶ تحت هژمونی سید محمد خاتمی به دنبال اصلاحات از بالا و توسط جناح‌های درون حکومتی و از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بودند. علی‌ایحال، بدین ترتیب است که باید بگوئیم، در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، «جنبش دانشجویی ایران در فرایند پسا کودتای فرهنگی بهار ۵۹ برای اولین بار بعد از بیش از چهار دهه (از بهار ۵۹ الی الان) به صورت تمام‌قد و سراسری (در ۱۱۱ دانشگاه و مؤسسات آموزش عالی کشور) وارد عرصه مبارزه ضد استبدادی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده است». همین امر باعث شده است که «مسئولیت بازسازی نظری و عملی و تشکیلاتی خود جنبش دانشجویی (در شرایط حساس و تندپیچ هولناک ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱) در رأس وظایف جنبش دانشجویی ایران قرار گیرد». آنچه که کنش‌گران راهبر جنبش دانشجویی در این رابطه و در این شرایط «جهت بازسازی نظری و عملی و تشکیلاتی خود جامعه دانشجویی کشور باید در نظر داشته باشند، اینکه انجام بازسازی نظری و عملی و تشکیلاتی جنبش دانشجویی و یا جامعه دانشجویی ایران باید در کادر رویکرد تطبیقی و دینامیک و دموکراتیک، خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر درون‌زاد استراتژی آگاهی‌بخش (بر پایه آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و آلترناتیو‌سازی) به انجام برسد.»

باری، تجربه جنبش دانشجویی چه در سال‌های دهه ۲۰ (از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) که این جنبش در کادر رویکرد انطباقی خود، گرفتار تاسی مکانیکی از جریان‌های تحزب‌گرایانه جامعه سیاسی اعم از حزب توده و ملیون و غیره شده بود

و همچنین تجربه جنبش دانشجویی در دهه ۴۰ و ۵۰ (از سال ۴۴ تا سال ۱۳۵۵) که این جنبش با همان رویکرد انطباقی گذشته خود گرفتار جنبش چریک‌گرائی مدرن وارداتی شده بود و جنبش دانشجویی به عنوان تنها پایگاه اجتماعی و خاستگاه چریک‌های جنبش چریکی شده بود و همچنین تجربه جنبش دانشجویی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ که گرفتار ورطه هولناک حرکت هژمونی طلبانه خمینی و حواریونش در چارچوب گفتمان استبدادساز ولایت فقیه شده بود و باز تجربه سال‌های ۵۸ تا بهار ۵۹ (قبل از کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) که جنبش دانشجویی مانند لحاف هزار تکه محصور در جریان‌های گوناگون جامعه سیاسی، اعم از مذهبی و مارکسیستی و ملی شده بود، همه و همه اینها درس‌های عبرتی است که جامعه دانشجویی یا جنبش دانشجویی کشور در این شرایط فرابحرانی جامعه بزرگ ایران باید با جمع‌بندی همه آنها و درس‌آموزی و عبرت‌گیری از آنها به عنوان دستمایه نظری و عملی خودش در عرصه بازسازی نظری و عملی و تشکیلاتی خاص خودش به کارگیرد. بی‌شک، در چارچوب بازسازی نظری و عملی و تشکیلاتی جنبش دانشجویی، چه در عرصه بازسازی نظری و چه در عرصه بازسازی عملی، این جنبش باید به صورت تطبیقی عمل کند، زیرا «بزرگ‌ترین عامل انحراف و ناکامی جنبش دانشجویی کشور در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ الی الان) رویکرد انطباقی این جنبش در برخورد با گفتمان نظری و عملی و تشکیلاتی حاکم خود بوده است.»

همچنین، «علت و دلیل انحراف جنبش دانشجویی در دهه ۲۰ (از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) و عامل اصلی غیبت میدانی این جنبش در روز ۲۸ مرداد ۳۲ همین رویکرد انطباقی جنبش

دانشجویی در عرصه نظری و عملی و تشکیلاتی و تاسی به گفتمان تحزب‌گرایانه حاکم (از حزب توده تا احزاب ملیون و غیره) بوده است» و باز به علت همین رویکرد انطباقی در دهه ۲۰ جنبش دانشجویی در عرصه نظر و عمل و تشکیلات بود که باعث گردید که «جنبش دانشجویی تنها به عنوان یک شاخه تشکیلاتی جریان‌های جامعه سیاسی آن روز اعم از مارکسیستی و ملی و مذهبی درآیند» و همچنین همین امر باعث گردید که «جنبش دانشجویی هیچگونه اراده دینامیک و مستقل از آن جریان‌های تحزب‌گرای حاکم نداشته باشد»؛ که البته حاصل فاجعه‌وار این رویکرد انطباقی جنبش دانشجویی آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم «غیبت مطلق جنبش دانشجویی در روز ۲۸ مرداد ۳۲ در برابر کودتاگران بود»؛ و باز به خاطر همین رویکرد انطباقی کنش‌گران جنبش دانشجویی به گفتمان نظری - ملی چریک‌گرائی دهه ۴۰ و ۵۰ بود که باعث گردید «تا تمامی هزینه نیروی انسانی جنبش چریک‌گرائی مدرن توسط جنبش دانشجویی پرداخت بشود»؛ زیرا آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم «جنبش دانشجویی تنها پایگاه اجتماعی و خاستگاه چریک‌های دهه ۴۰ و ۵۰ بود»؛ و باز به خاطر همین رویکرد انطباقی در نظر و عمل و تشکیلات کنش‌گران جنبش دانشجویی در سال‌های ۵۶ و ۵۷ بود که باعث گردید تا «جنبش دانشجویی ایران به عنوان پیاده نظام خمینی و حواریونش در راستای کسب هژمونی و موج‌سواری آنها بر جنبش ضد استبدادی مردم نگون‌بخت ایران و در نهایت کسب قدرت سیاسی و مسلط کردن گفتمان نظریه استبدادساز ولایت فقیه خمینی انقلاب ۵۷ بشود». هر چند که خمینی و حواریونش در فرایند پسا کسب قدرت سیاسی، «اولین خاکریزی را که نابود و قلع و قمع کردند، خود همین جنبش دانشجویی



ایران بود که خمینی و حواریونش و یا هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی، با صعود توسط نردبان جنبش دانشجویی پس از رسیدن به بام قدرت، این نردبان را نابود کردند که کودتای فرهنگی بهار ۵۹ خمینی و حواریونش بدون تردید در این رابطه شکل گرفت.»

باری، از اینجاست که باید بگوئیم «مهم‌ترین اصلی که در این شرایط حساس در عرصه بازسازی نظری و عملی و تشکیلاتی و گفتمان‌سازی خود جنبش دانشجویی، کنش‌گران این جنبش باید در نظر بگیرند همین تکیه بر رویکرد تطبیقی در عرصه بازسازی نظری و عملی و تشکیلاتی می‌باشد» که البته لازمه این مهم، «استقلال جنبش دانشجویی در عرصه نظری و عملی و تشکیلاتی می‌باشد». پر پیداست که «تعریف استقلال جنبش دانشجویی در عرصه نظر و عمل و تشکیلات به معنای سکتاریست این جنبش از دیگر جنبش‌های دینامیک مطالباتی اعم از صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی نیست» بلکه برعکس ما بر این باوریم که «جنبش دانشجویی تنها در چارچوب رویکرد تطبیقی و استقلال هویت جنبشی خود در عرصه عمل و نظر است که می‌تواند تمام قد در رابطه تنگاتنگ افقی و عمودی جهت آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی و راهبری حرکت‌های اعتراضی صنفی و مدنی و سیاسی دینامیک حاضر بشود». نباید از یاد ببریم که «تجربه حضور سراسری جنبش دانشجویی در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری، خود نمایش همین رویکرد استقلال و تطبیقی کنش‌گران جنبش دانشجویی می‌باشد»؛ که برای فهم بیشتر این مهم تنها کافی است که توجه داشته باشیم که «جنبش زنان ایران در این شرایط به خاطر خاستگاه حداکثری خود در جنبش دانشجویی است که توانسته است در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، با

شعار: «زن، زندگی، آزادی» محیط‌های آموزشی و دانشگاهی و اداری و درمانی و کارگری کشور را درنوردید و به جایگاه راهبری این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی دست پیدا کند.»

بدین ترتیب است که «تنها در کادر رویکرد تطبیقی و استقلال جنبش دانشجویی است که این جنبش می‌تواند در این شرایط خودویژه فعلی (که امپریالیسم خبری و بوق‌های تبلیغاتی آنها به صورت ۲۴ ساعته مانند سال ۵۷ به دنبال آلترناتیوسازی و تحمیل رهبری مورد نظرشان برای مردم نگون‌بخت ایران هستند) با تکیه بر رویکرد رهبری دینامیک درون‌زاد در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی و صنفی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران، به آلترناتیوسازی رهبری دینامیک در مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کند»؛ و تنها بدین صورت است که «ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی جاری حتی اگر توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم سرکوب بشود، قطعاً به صورت مارپیچی این ابرحرکت اعتراضی می‌تواند در حداقل زمان ممکن بازتولید بشود»؛ و آنچنانکه هوشی مین (بنیانگذار جنبش ویت - مینه در هندوچین) می‌گفت، «پس از درو کردن برنج‌زارهای چه هوی توسط دشمن، آن‌ها با ساقه‌ای نیرومندتر می‌توانند بازتولید بشوند.»

۳ - همگانی شدن مساله آزادی و رهائی زن ایرانی از آپارتاید جنسیتی (۴۳ ساله گذشته تحمیلی بر جامعه زنان، توسط) رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان‌ماه ۱۴۰۱ باعث شده است (که برعکس سه دهه گذشته حرکت‌های اعتراضی دینامیک که جوهر معیشتی آنها بر جوهر

آزادی خواهی و دموکراسی غلبه داشتند) در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی، جوهر آزادی و دموکراسی خواهی حتی بر جوهر معیشتی غلبه پیدا کند. در نتیجه «همین غلبه جوهر آزادی و دموکراسی خواهی بر جوهر معیشتی، باعث گردیده است که علاوه بر مشارکت تمام قد طبقه متوسط شهری، گروه‌های اجتماعی مختلف در کادر شعار ضد استبدادی در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر (در بستر پراکسیس سیاسی - اجتماعی موجود) به صورت جبهه واحد ضد استبدادی درآیند». تا آنجا که دیدیم حتی لحاف هزار تکه اپوزیسیون خارج‌نشین هم مجبور شدند در تظاهرات برلین این جبهه ضد استبدادی خود را در عرصه رویکرد سلبی (نه ایجابی) برای دور نماندن از قافله به نمایش بگذارند. به هر حال از اینجا است که کنش‌گران جنبش دانشجویی در تندپیچ هولناک این ابرحرکت اعتراضی وظیفه دارد که:

یک - به جای افزایش و تشدید درگیری و خشونت‌گرایی، در گسترش دامنه و افزایش وسعت این ابرحرکت اعتراضی تا اعماق جامعه بزرگ ایران تلاش بکنند.

دو - برای گسترش دامنه این ابرحرکت اعتراضی به تمامی اقشار اجتماعی جامعه بزرگ ایران، جنبش دانشجویی باید بتواند بر مؤلفه‌های صنفی و مدنی و اجتماعی (در کنار مؤلفه سیاسی ضد استبدادی) هم تکیه بکنند و نسبت به آنها بی تفاوت نباشند.

سه - جنبش دانشجویی ایران در جایگاه راهبری این ابرحرکت اعتراضی «لازم است که با کاهش دادن هزینه مشارکت و جلوگیری از تلفات جدی به مردم، شرایط برای مشارکت کمیت بزرگی از مردم ایران (مانند سال ۵۷) فراهم نماید.»

چهار - ضرورت دارد، «با گسترش دامنه این ابرحرکت اعتراضی بر پایه چهار شاخه صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی، کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری را توده‌ای بکنند تا شرایط برای تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود پائینی‌های قدرت و بر علیه بالائی‌های قدرت فراهم بشود؛ و همچنین شرایط برای ایجاد شکاف در درون بالائی‌های قدرت و گاز گرفتن اسب‌های درشکه و ابوعطا خواندن قورباغه‌ها در سربالائی‌های رفتن آب فراهم بشود و ریزش نیروها از بالائی‌های قدرت به عرصه پائینی‌های قدرت فراگیر بشود و شرایط برای فعلیت یافتن پتانسیل عظیم جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی و پیوند دیالکتیکی بین جنبش خیابانی و جنبش اعتصابی فراهم بشود.»

پنج - جنبش دانشجویی به عنوان راهبر و رائد این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی در این شرایط تندپیچ اجتماعی - سیاسی جامعه بزرگ ایران، «باید شرایط برای هم‌گرایی در عرصه میدانی جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی فراهم نماید» زیرا «هیچ بخشی از جنبش‌های دینامیک با اتکا صرف به نیروهای خود هر چند هم که گسترده باشند، نمی‌توانند به هدف تحول عظیم ساختاری سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در جامعه امروز ایران دست پیدا کنند و نمی‌توانند به صورت استراتژیک توازن قوای میدانی بر علیه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تغییر بدهند» بنابراین «چشم‌انداز پیش روی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری فقط و فقط با همیاری و همراهی تمام بخش‌های مختلف جامعه بزرگ ایران امکان‌پذیر می‌باشد.»

شش - در شرایط فرابحرانی و تندپیچ هولناک

ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱، «عمده کردن شعار آزادی زندانیان سیاسی و از جمله آزادی تعداد بزرگی از دانشجویان دستگیر شده (توسط رژیم مطلقه فقهتی حاکم) به وسیله جنبش دانشجویی، می تواند به موازات عقب نشینی رژیم مطلقه فقهتی حاکم و آزادسازی زندانیان سیاسی و یا زندانیان بازداشت شده کنشگران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری (آنچنانکه در بلوچستان و زاهدان شاهد بودیم که از تاریخ ۲۳/۰۸/۱۴۰۱ رژیم مطلقه فقهتی حاکم با عقب نشینی در برابر مطالبات مردم بلوچستان و مولوی عبدالحمید، پروسه آزادی زندانیان سیاسی را آغاز کرد) این آزادسازی زندانیان سیاسی باعث تقویت مبانی سازمان یابی و راهبری جنبش دانشجویی نیز می شود». چراکه بدون تردید، «تعداد زیادی از این زندانیان سیاسی و بازداشت شده گان همان نیروی های دینامیک سازمانده و راهبر حرکت های اعتراضی ضد استبدادی گذشته و امروز جنبش دانشجویی و جامعه ایران می باشند». همچنین «با آزادسازی زندانیان و بازداشت شدگان سیاسی، شرایط برای تکوین آلترناتیو درون زاد و دینامیک فراهم می گردد». از همه مهمتر اینکه «با آزادسازی زندانیان سیاسی و حداقل آزادسازی بازداشت شدگان، کنشگران ابرحرکت اعتراضی جاری بسترها برای افزایش آگاهی یابی و سازمان یابی و راهبری کنشگران جنبش دانشجویی و دیگر جنبش های دینامیک اجتماعی و کنشگران خیزشی و جنبشی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری فراهم می گردد.»

نباید فراموش کنیم که از «خودویژگی های مهم این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، خودپوئی دینامیک تکوین یافته از پائین تمامی کنشگران

خیزشی و جنبشی آن می باشد، به طوری که در رأس همه آنها کنشگران جنبش دانشجویی قرار دارند که از نهم مهرماه ۱۴۰۱ الی الان، این حضور کنشگران به صورت میدانی، فراگیر و گسترده شده است». معنای دیگر این حرف این است که در این مرحله اکثریت قریب به اتفاق کنشگران جنبش دانشجویی (که البته کنشگران دانشجوی زنان در رأس قرار دارند) به صورت خودپوی و دینامیک جذب این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری شده اند و آنچنان این رویکرد خودپوئی و دینامیک در جذب جامعه دانشجویی (به خصوص بخش زنان دانشجو) در طول دو ماه گذشته (از نهم مهرماه ۱۴۰۱ الی الان) گسترده می باشد که می توان داوری کرد که حرکت دانشگاه ها در این شرایط به عنوان یک پدیده استثنائی در تاریخ ۸۰ ساله عمر جنبش دانشجویی (از شهریور ۲۰ الی الان) در آمده است؛ به عبارت دیگر، «پدیده جنبش دانشجویی به ویژه مشارکت کنشگران زن دانشجو در این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی آنچنان گسترده و فراگیر شده است که پس از دو ماه که از عمر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی می گذرد (در شرایط تندپیچ هولناک امروز) حیات این ابرحرکت اعتراضی، پیوند ارگانیک با حضور فراگیر جنبش دانشجویی دارد». آنچنانکه می توانیم بگوئیم، «در این شرایط در صورت عقب نشینی جنبش دانشجویی از عرصه میدانی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی، فاتحه این ابرحرکت را باید خواند». شاید بهتر باشد که بگوئیم «حیات این ابرحرکت اعتراضی در این شرایط بستگی تام به حیات حضور میدانی سراسری جنبش دانشجویی ایران دارد.»

یادمان باشد که «در فرایند اول این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی (از ۲۶ شهریور تا ۹ مهرماه ۱۴۰۱) در غیبت جنبش دانشجویی، این ابرحرکت

با جوهر خیزشی و مشارکت توده‌ای مردم ایران و کنش‌گری فعال جامعه زنان ایران اعتلا پیدا کرد، اما به موازات رادیکالیزه شدن حرکت در طول دو ماه گذشته رفته رفته کنش‌گران از عرصه فراگیر مردمی محدود به جنبش دانشجویی شده است که باید این موضوع را به عنوان یک آفت مهم این ابرحرکت اعتراضی به حساب آوریم، آفتی که شرایط برای سرکوب آن مانند بهار ۵۹ و کودتای فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم می‌نماید». نباید از یاد ببریم که «هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی تحت رهبری خمینی در بهار ۵۹ زمانی اقدام به پروژه کودتای فرهنگی کرد که این هسته سخت رژیم، در کنترل دانشگاه‌ها و کنترل جنبش دانشجویی ناتوان شده بود و حیات سیاسی خودش را با حیات سیاسی جنبش دانشجویی در دانشگاه‌ها در خطر استراتژیک می‌دید» و لذا، «برای خمینی و هسته سخت رژیم راهی جز سرکوب هولناک و قلع و قمع و بستن و تعطیل کردن دانشگاه در چارچوب استراتژی کودتای فرهنگی باقی نمانده بود». بدون تردید «در این شرایط اگر با عقب‌نشینی عرصه اجتماعی این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری از جنبش اعتصابی کارخانه‌ها و کارمندان و جنبش خیابانی شهری به طرف دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور، کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی محدود به عرصه جنبش دانشجویی و محیط دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور بشود، شرایط برای بازتولید کودتای دوم فرهنگی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط تعطیل کردن دانشگاه‌ها و تصفیه و سرکوب همه جانبه جنبش دانشجویی فراهم می‌گردد»؛ و البته این «پروژه‌ای است که در این شرایط حزب پادگانی خامنه‌ای و اتاق فکر دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دنبال می‌کنند.»

توضیح آنکه «در این شرایط تمامی تلاش حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در راستای مهار این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی، بر این امر قرار دارد که کنش‌گران میدانی جنبش دانشجویی را از هم‌پیمانان میدانی‌شان در عرصه این حرکت منفرد سازند تا با منفرد کردن کنش‌گران میدانی جنبش دانشجویی و محدود کردن عرصه این ابرحرکت اعتراضی به صحنه دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی کشور، با کودتای فرهنگی جدید و تعطیل کردن دانشگاه‌ها (مانند فرایند پسا اردیبهشت ۵۹) بتوانند، یکبار دیگر به تصفیه سراسری دانشگاه‌ها و پادگانی کردن آنها دست پیدا کنند، زیرا حزب پادگانی خامنه‌ای بر این باورند که با داغ بودن تنور جنبش سراسری دانشجویی، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نمی‌تواند حاکمیت یکپارچه سیاسی و فرهنگی خودش را (مانند ۴۳ سال گذشته) بر جامعه ایران تثبیت و نهادینه بکند؛ و نمی‌تواند، در برابر جنبش‌های بخش زنان ایران در جامعه ایران مقاومت بکند و نمی‌تواند جنبش‌های دینامیک فراگیر مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی و اجتماعی مهار و سرکوب نماید و نمی‌تواند حرکت مارپیچی خیزش‌های معیشتی در این شرایط هزار توی بحران‌های حاکم مهار و سرکوب بکند و نمی‌تواند جنبش‌های قومیتی رو به اعتلای کشور را مهار نماید.» ☀

پایان

# در پیست و چهارمین سالگرد «قتل‌های سیاسی زنجیره‌ای»

## و در شرایط فزاینده بحران امروز جامعه بزرگ ایران،

### «چه باید کرد؟»

توانسته‌اند روحیه استبدادپذیری و فردگرایی و تقلیدگرایی و تکلیف‌محوری و تبعدگرایی در مردم ایران نهادینه بکنند. آنچنانکه متأسفانه در این رابطه باید داوری کنیم که «این روحیه فردگرایی و مقلدگرایی و تبعدگرایی و تکلیف‌محوری در جامعه ایران به صورت یک فرهنگ عام در آمده است» و لذا، تا زمانی که این فرهنگ نهادینه شده توسط اسلام دگماتیست فقاهتی دچار تحول دینامیک ساختار فرهنگی تکوین یافته از پائین بر پایه اسلام بازسازی شده تطبیقی نشود، امکان تکوین «وجود اجتماعی» در جامعه بزرگ ایران وجود ندارد.

پر واضح است که تا زمانی که «وجود اجتماعی در جامعه بزرگ ایران بر پایه تحول عظیم ساختار فرهنگی دینامیک و در چارچوب اسلام بازسازی شده تطبیقی حاصل نشود، امکان تحقق و دستیابی به دموکراسی در جامعه بزرگ ایران امری محال و غیر

یکی از ترفندهای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم) موضوع «حذف آلت‌رناتیوهای سیاسی و حذف سلبریتی‌های اجتماعی، در جامعه ایران بوده است» و دلیل این امر هم این است که «از سال ۵۷ خمینی توسط رویکرد پوپولیستی خود بود که توانست رهبری خودش را برابر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نهادینه بکند و همچنین توانست با همین رویکرد عکس خودش را تا سطح ماه بالا ببرد و با همین رویکرد به بسیج عظیم توده‌ای در راستای سرنگون کردن رژیم کودتائی و مستبد پهلوی دست پیدا کند» و در ادامه آن در طول ۴۳ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی پیوسته و علی‌الدوام «در کادر همین رویکرد پوپولیستی تلاش کرده است تا حداقل پایگاه اجتماعی خودش را نگه دارد». بی‌تردید، همین نردبان صعود پوپولیستی برای خمینی و حواریون او (به عبارت دیگر برای هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم،) در فرایند نهادینه کردن قدرت سیاسی خود، دستاورد مهم دیگری که از همان آغاز الی الان داشته است، درک روانشناسی اجتماعی مردم ایران است.

با عنایت به اینکه «خاستگاه اصلی خمینی و حواریونش، روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهی با بیش هزار سال سابقه تاریخی (از آل بویه قرن چهارم تا به امروز) بوده است، پیوند اسلام دگماتیست فقاهتی در طول بیش از هزار سال گذشته با توده‌های مردم ایران و جوهر تکلیفی و تقلیدی و تبعدی و فردگرایی اسلام دگماتیست فقاهتی، باعث گردیده که در میان گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران، گروه روحانیت حوزه‌های فقهاتی بیش از دیگر گروه‌ها، به روانشناسی مردم ایران آگاهی داشته باشند، نباید فراموش کنیم که روحانیت حوزه‌های فقهاتی در هزار سال گذشته، کمترین تأثیر و فونکسیون که بر جامعه ایران داشته است، این بوده است که توسط اسلام دگماتیست فقاهتی تبعدگرا و تقلیدگرا و تکلیف‌محور و فردگرا

ممکن می‌باشد» و البته اگر مانند دولت ۲۷ ماهه دکتر محمد مصدق، ما بخواهیم «دموکراسی را در جامعه ایران به صورت دستوری از طریق تزریق از بالا توسط دولت و احزاب بدست بیاوریم، هرگز امکان نهادینه کردن اینچنین دموکراسی و آزادی در جامعه ایران وجود ندارد». شکست دولت مصدق مهمترین تجربه تاریخی جامعه ایران در این رابطه می‌باشد. یادمان باشد که برعکس آنچه که حسین حاجی فرج (معروف به عبدالکریم سروش) در چارچوب اسلام صوفیانه و فردگرا و جامعه‌گریز و دنیاستیز خود در جامعه ایران تبلیغ می‌کند:

اولاً «دموکراسی یک روش نیست، بلکه آنچنانکه معلم کبیرمان شریعتی می‌گوید دموکراسی یک اندیشه است.»

ثانیاً آنچنانکه شریعتی می‌گوید، «دموکراسی یک نسخه جهان شمول قابل انطباقی بر همه جوامع نیست، بلکه برعکس دموکراسی یک اندیشه تطبیقی است که در چارچوب خودویژگی‌های کنکرت و مشخص فرهنگی و تاریخی و اجتماعی و اقتصادی یک جامعه حاصل می‌شود.»

ثالثاً از آنجائیکه که «دموکراسی اندیشه و جهان بینی و ذهنیت جمعی یک جامعه می‌باشد، بدون تحول دینامیک ساختار فرهنگی یک جامعه امکان تحقق و تکوین آن وجود ندارد.»

رابعاً با عنایت به اینکه «فرهنگ مقلدمحور و تکلیف‌گرا و تبعدگرا و فردگرای نهادینه شده در جامعه بزرگ ایران در طول هزار سال گذشته ریشه در همین اسلام دگماتیست فقهاتی تکلیف‌محور و تقلیدگرا و فردگرا و تبعدگرا دارد، قطعاً بدون اسلام بازسازی شده تطبیقی امکان به چالش کشیده شدن فرهنگ نهادینه شده فردگرا و تقلیدگرا و تبعدگرا و تکلف‌گرای مردم ایران وجود ندارد.»

خامساً لازمه «ساختن دموکراسی تطبیقی (نه لیبرال دموکراسی وارداتی) در جامعه ایران قبل از هر چیز تکوین «وجود اجتماعی» بر پایه آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و گفتمان‌سازی پیشگامان جامعه ایران می‌باشد» که بی‌شک، همین مهم تنها در بستر استراتژی آگاهی‌بخش مبتنی بر تحول دینامیک ساختار فرهنگی در کادر اسلام بازسازی شده تطبیقی امکان‌پذیر می‌باشد». بنابراین، از اینجاست که باید بگوئیم، در تحلیل نهائی، «دموکراسی تطبیقی یک تحول دینامیک فرهنگی عمیق در چارچوب اسلام بازسازی شده تطبیقی می‌باشد.»

سادساً تنها توسط «فرهنگ دموکراتیک و همچنین با آموزش دموکراتیک آن فرهنگ است که شرایط ذهنی برای دموکراتیزاسیون ذهنیت جامعه، در راستای «تکوین وجود اجتماعی» در جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردد.»

باری، از اینجاست که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که تا زمانیکه «جامعه بزرگ ایران توسط یک تحول عظیم دینامیکی ساختار فرهنگی، در چارچوب اسلام بازسازی تطبیقی، دچار یک تحول عظیم دینامیکی اجتماعی نشود، فردگرایی و تشکیلات گریزی و کاریزماگرایی و تکیه بر رهبری غیر درون‌زاد دینامیک و متمیزه بودن و اولویت حرکتی خیزشی (نه جنبشی) جزء خودویژگی‌های روحیه اجتماعی مردم ایران می‌باشد». پر واضح است که، با «چنین خودویژگی‌های منفی روحیه جمعی مردم ایران، شرایط برای ظهور و رشد پوپولیسم در جامعه ایران به صورت بالقوه فراهم می‌باشد». مع هذا، به همین دلیل است که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته عمر خود، در راستای بی‌بدیل ساختن این رژیم در جامعه ایران، به صورت گسترده و فراگیر اقدام به حذف هر گونه آلترناتیو سیاسی

بالقوه و بالفعل علیه این رژیم کرده است. تا آنجا که در این رابطه حتی این رژیم تحمل سلبریتی‌های اجتماعی (از ورزشکاران تا هنرمندان و غیره) هم نداشته است» و با شیوه‌های مختلف از ترور سازمان یافته فیزیکی تا ترور هویتی و تا زندان و اعدام و حصر و غیره به انجام آن پرداخته است. نباید فراموش کنیم که انجام این رویکرد حذفی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته، به خاطر آن است که این رژیم خوب می‌داند که جامعه ایران با این خودویژگی‌های تاریخی - اجتماعی، مستعد آن است تا چهره‌های سیاسی آترناتیوی و یا چهره‌های اجتماعی سلبریتی، بتوانند با رویکرد پوپولیستی خود مردم ایران را بر علیه این رژیم بسیج نمایند؛ و در راستای حرکت سیاسی و اجتماعی خود درآورند. اضافه کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در شرایطی موضوع حذف و نفی آترناتیوها و سلبریتی‌ها در ۴۳ سال گذشته در دستور کار خود قرار داده است که با تکیه بر سرنیزه، از هر گونه آگاهی‌گری و سازمان‌یابی مستقل و دینامیک گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران جلوگیری می‌کرده و هیچ ارزشی و حقوقی برای جامعه مدنی و جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و مستقل و تکوین یافته از پائین قائل نبوده و نیست، از اینجا بوده است که پیوسته و علی‌الدوام، «هسته سخت و دستگاه‌های امنیتی و سرکوب‌گر و چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (از فردای انقلاب سال ۵۷ تا به امروز) در راستای همان رویکرد تمامیت‌خواهی خود، موضوع حذف و نفی و ترور و حصر و زندان و غیره، آترناتیوهای سیاسی (این رژیم) در دستور کار خود داشته است. شاید اگر بخواهیم در اینجا به اولین مصداق این امر در رژیم مطلقه فقهاتی اشاره بکنیم، باید «به پروژه قتل و ترور دکتر کاظم سامی - آن هم با آن

شکل فجیع و کشتن با تبر - اشاره کنیم که این ترور سیاسی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آنچنان مهندسی شده بود که پس از ۴۲ سال که از انجام آن می‌گذرد هنوز هم راز و رمز آن پروژه برای مردم نگون‌بخت ایران روشن نشده است». به همین ترتیب بود که در فرایند پسا انقلاب ۵۷ «قطار قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در راستای حذف رقبای آترناتیوی خود به راه افتاد». قابل ذکر است که در طول ۴۳ سال گذشته پروسه حذف آترناتیوی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فقط محدود به داخل کشور نمانده، بلکه در کشورهای خارج و در رأس آنها در کشورهای اروپائی هم گسترش پیدا کرد. بطوریکه باید بگوئیم که «ماشین ترور رژیم مطلقه فقهاتی، در راستای حذف آترناتیوهای سیاسی این رژیم پیوسته و علی‌الدوام، در کوچه پس‌کوچه‌های کشورهای اروپائی به دنبال شناسائی افراد و ترور آنها بوده و هست و در این رابطه، این رژیم حتی سفرا و نمایندگان سیاسی خودش در کشورهای خارجی را هم به کار گرفته است.»

ماحصل اینکه، «وقتی که می‌گوئیم، قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، هرگز نباید در تحلیل خود موضوع قتل‌های زنجیره‌ای این رژیم، محدود به چند ترور و قتل سیاسی نیمه دوم سال ۱۳۷۷ بکنیم» بلکه برعکس باید «موضوع قتل‌های زنجیره‌ای در این رژیم شامل همه قتل‌های سیاسی بکنیم که توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در ۴۳ سال گذشته با شیوه ترور و اعدام در راستای حذف چهره‌های سیاسی آترناتیوساز این رژیم چه در داخل و چه در خارج از کشور صورت گرفته است». البته در میان تمامی قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی که در طول ۴۳ سال گذشته صورت گرفته است، «قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ این رژیم، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشند» و دلیل

این امر آن هم است که در قتل‌های زنجیره‌ای سال ۱۳۷۷ این رژیم:

یک - این قتل‌ها برای اولین بار توسط دولت هفتم سید محمد خاتمی یا به عبارت دیگر برای اولین بار توسط خود رژیم قاتل افشاء گردید و با افشای آن توسط دولت سید محمد خاتمی پرده از روی جنایت‌های چندین ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم برداشته شد و مردم ایران توانستند تا اندازه‌ای به ماهیت جنایت‌کارانه این رژیم پی ببرند.

دو - همه قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ توسط وزارت اطلاعات دولت هفتم سید محمد خاتمی یا به بیان دیگر توسط دولت مدعی اصلاحات سیاسی صورت گرفت آنهم در فجع‌ترین شکل آن که به عنوان مثال می‌توانیم به قتل دو نفر از آنها یعنی قتل داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری (که از رهبران حزب ملت ایران بودند) اشاره کنیم که در اول آذر ماه ۱۳۷۷ صورت گرفت، عنایت داشته باشیم که هر دو آنها در زمان به قتل رسیدن در بستر بیماری قرار داشتند و هر دو آنها سالمند بودند و هر دو آنها در خانه مسکونی خودشان در فخرآباد تهران به قتل رسیدند و قتل هر دو آنها توسط وزارت اطلاعات دولت سید محمد خاتمی و با فتوای قربانعلی دری نجف آبادی و فلاحیان و خوشوقت و مصباح یزدی و خزعلی و جنتی صورت گرفت. افشای این قتل‌ها توسط دولت سید محمد خاتمی (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای) باعث گردید که مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی توسط مردم ایران به چالش کشیده شود.

سه - حتی در خصوص قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ ما نباید (آنچنانکه دولت سید محمد خاتمی و حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کردند تا این مرحله از قتل‌های زنجیره‌ای را هم محدود به چهار

نفر بکنند) منحصر به چهار نفر (پروانه اسکندری و داریوش فروهر و محمد مختاری و محمد جعفر پوینده) بکنیم. چراکه بدون تردید، قتل‌های سعید سیرجانی، احمد تفضلی، پیروز دوانی، مجید شریف، حمید و کارون حاجی‌زاده، غفار حسینی، احمد میرعلایی و غیره، نیز باید جزء همین مرحله از قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی به حساب بیاوریم.

چهار - دولت سید محمد خاتمی با تبانی حزب پادگانی خامنه‌ای برای پوشاندن اوج فاجعه قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، منهای اینکه تلاش کردند تا (با تبلیغات و قتل مهندسی شده سعید امامی با داروی نظافت) جنایت را خودسرانه و شخصی تحت مدیریت سعید امامی جلوه بدهند و منهای اینکه تلاش کردند تا جنایت قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم از سال ۵۸ به بعد از دایره جنایت سیستماتیک و مستمر رژیم مطلقه فقهاتی خارج بکنند و جنبه موردی به آن بدهند، از همه مهمتر اینکه دولت سید محمد خاتمی با تبانی حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش کردند تا حتی جنایت قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هم در کادر تضادهای جناح‌های درون حکومتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تبلیغ بکنند و جناح اصول‌گرای رقیب خودشان به عنوان حامی این قتل‌های زنجیره‌ای در حمله به جناح اصلاح‌طلبان حکومتی معرفی نمایند.

پنج - اگرچه در تبلیغات دولت خاتمی و حزب پادگانی خامنه‌ای، آغاز این مرحله از قتل‌های زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، قتل فجع داریوش فروهر و پروانه اسکندری (رهبران حزب ملت ایران که در اول آذر ماه سال ۱۳۷۷ با ضربات چاقو در بستر بیماری و در خانه مسکونی خود در فخرآباد



تهران صورت گرفت) معرفی می‌شود و با محدود کردن، مهندسی شده، این قتل‌های زنجیره‌ای به چهار نفر (داریوش فروهر، پروانه اسکندری، محمد مختاری و محمد جعفر پوینده) به غلط نام قتل‌های زنجیره‌ای این مرحله را به قتل‌های پائیز سال ۷۷ تبلیغ می‌نمایند، در واقع امر حتی آغاز قتل‌های زنجیره‌ای سال ۷۷ باید (به جای اول آذر ماه ۷۷) سوم شهریور ۷۷ قرار بدهیم که پیروز دوانی توسط وزارت اطلاعات دولت سید محمد خاتمی به قتل رسید و در ادامه آن در ۲۸ آبان ماه ۷۷ مجید شریف به قتل رسید و در اول آذرماه ۷۷ داریوش فروهر و پروانه اسکندری به قتل رسیدند و در ۱۲ آذر ۷۷ محمد مختاری به قتل رسید و در ۱۸ آذر ماه ۷۷ هم محمد جعفر پوینده به قتل رسید.

شش - تمامی قتل‌های این مرحله زنجیره‌ای (از سوم شهریور تا ۱۸ آذرماه ۷۷) در دولت مدعی اصلاحات حکومتی سید محمد خاتمی و توسط وزارت اطلاعات دولت هفتم سید محمد خاتمی صورت گرفتند. از آنجائیکه وجه مشترک همه قتل‌های زنجیره‌ای در این مرحله عبارت بودند از:

الف - دگراندیش و منتقد رژیم مطلقه فقهاتی بودند مقتولین.

ب - تمامی قتل‌های این مرحله زنجیره‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تنها در مدت سه ماه و نیم (از سوم شهریور تا ۱۸ آذر سال ۷۷) صورت گرفتند.

لذا، همین امر باعث گردید تا فضای ملت‌هت جامعه سیاسی ایران، دولت مدعی اصلاحات حکومتی سید محمد خاتمی را به عنوان مقصر اصلی این مرحله از قتل‌های زنجیره‌ای معرفی کنند، به همین دلیل دولت سید محمد خاتمی (با تبنانی حزب پادگانی خامنه‌ای) با فرار به جلو در ۲۳ آذر ۷۷ (پنج روز بعد از قتل محمد جعفر پوینده) هیئتی مأمور

کرد تا در باره قتل‌های زنجیره‌ای فوق تحقیق کنند که اعضای این هیئت افراد معلوم الحالی مثل علی ربیعی (معاون اسبق وزارت اطلاعات) و علی یونسی (وزیر اطلاعات) و علی سرمدی (معاون وقت امنیت وزارت اطلاعات) و رئیس سازمان قضایی بودند؛ که البته پس از تحقیق این هیئت، کوه موش می‌زاید و هیئت در نیمه دی‌ماه ۱۳۷۷ از کشف شبکه‌ای در وزارت اطلاعات خبر می‌دهد و در خصوص عاملین آن اعلام می‌کنند که توسط معدودی از همکاران که آلت دست عوامل پنهان شده بودند صورت گرفته است. از بعد از این گزارش هیئت سید محمد خاتمی خامنه‌ای هم سه روز بعد از این گزارش مهندسی شده دولت سید محمد خاتمی، در خطبه نماز جمعه تهران این گزارش مهندسی شده دولت سید محمد خاتمی را تأیید می‌کند و این قتل‌ها را محکوم می‌کند؛ و (مانند دانی جان ناپلئون) می‌گوید که دشمن در وزارت اطلاعات نفوذ کرده بود و در وزارت اطلاعات این کار را کرده بود تا به وزارت اطلاعات صدمه بزند. سه معادله و سه مجهول، پیدا کنید پرتغال فروش را. کی بود، کی بود، من نبودم.

بیافزائیم که در این اطلاعیه دولت سید محمد خاتمی، نام متهمین و بازداشت شدگان اعلام نشد. ولی بعداً در اول بهمن ۷۷ سعید امامی (مدیر کل حوزه مشاوران قربانعلی دری نجف آبادی و معاون علی فلاحیان وزیر اطلاعات دولت اکبر هاشمی رفسنجانی) را به عنوان عامل اصلی معرفی کردند که با مرگ مشکوک سعید امامی در زندان، صورت حساب پاک شد و از بعد از آن، در خصوص پرونده قتل‌های زنجیره‌ای ۷۷ تعقیب کنندگان مقتولین پرونده جای خود را به تعقیب شوندگان توسط وزارت اطلاعات دولت سید محمد خاتمی دادند، یعنی قربانی بر صندلی متهم نشست.

لازم به ذکر است که، دو نفر دیگر از متهمان این

پرونده (سید مصطفی کاظمی و مهرداد علیخانی) در بازجوئی‌ها اعلام کردند که «ما فرمان این قتل‌ها را از دری نجف آبادی (وزیر وقت اطلاعات) گرفته بودیم». البته بعداً روح الله حسینیان مرید مصباح یزدی و نماینده مجلس رژیم مطلقه فقهتی اعلام کرده که تمامی مقتولان زنجیره‌ای مهدورالدم بوده‌اند و سعید امامی هم شهید است. فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ.

باری، بدین ترتیب است که بالاخره و بالاخره و بالاخره «برآیند ۴۳ سال قتل و ترور و اعدام و کشتار و ناکارآمدی‌ها و فسادها و جنایت‌های رژیم مطلقه فقهتی حاکم، از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ با جرعه قتل مهسا امینی بدل به آتشفشانی در جامعه بزرگ ایران شده است که اکنون بیش از دو ماه است که این کوه آتشفشان خشم گروه‌های مختلف مردم ایران به صورت روزافزون در حال شعله‌ور شدن می‌باشد». گرچه بیش از دو ماه از عمر این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ۱۴۰۱ می‌گذرد، ولی همچنان «با بالا رفتن سطح آگاهی و سطح سازمان‌یابی و شعارها و صورت مبارزات کنش‌گران، این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری، در حال رادیکالیزه شدن بیشتر می‌باشد» و آنچنانکه آن زن بلوچی (در آن فیلم انتشار یافته در فضای مجازی) با ذغال بر روی دیوار می‌نویسد: انفجار عظیم حاصل از قتل مهسا امینی مولود این است که «زنان ایران نماد تبعیض و ستم در رژیم مطلقه فقهتی حاکم هستند».

امروز مردم ایران به میدان آمده‌اند تا به رژیم مطلقه فقهتی حاکم اعلام کنند که دیگر حاضر نیستند مانند گذشته در بند نظام دیکتاتوری و ستمگر حاکم زندگی کنند. بیش از دو ماه است که مردم ایران سونامی‌وار به صحنه نبرد با رژیم مطلقه فقهتی حاکم آمده‌اند تا فقر، فلاکت، بیکاری، گرانی،

گرسنگی، نظام فاجعه آموزشی و بهداشت و درمان و ناکارآمدی و فساد فراگیر چند لایه‌ای ساختاری و سیستمی و جنایات ۴۰ ساله حاکم بر جامعه ایران را به چالش بکشند و با شعار محوری «آزادی بی‌اما و اگر اندیشه و بیان و حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و حق انتخاب در تعیین پوشش برای همه زنان ایران و غیره، مسیر رهائی خودشان را تعریف بکنند». تجربه بیش از ۶۰ روز «مبارزه بی‌امان جامعه ایران (از جنبش دانشجویی تا جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش کارگران و توده‌های خیزشی این ابرحرکت اعتراضی) نشان می‌دهد که این موج سر باز ایستادن ندارد و دیگر کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی حاضر نمی‌شوند که شرایط جامعه ایران به قبل از ۲۶ شهریور ۱۴۰۱ برگردد».

همچنین رژیم مطلقه فقهتی حاکم در طول بیش از دو ماه گذشته به این واقعیت دست پیدا کرده است که دیگر این رژیم نمی‌تواند مانند گذشته بر مردم ایران حکومت مطلقه فقهتی بکند. یادمان باشد که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم هرگز مبارزات مردم ایران با رژیم مطلقه فقهتی حاکم تا این حد گسترش و سراسری و طولانی نشده است، اما آنچه در این شرایط «باید به عنوان پاشنه آشیل و چشم اسفندیار این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی و ترکیبی خیزشی - جنبشی شهریور - آبان ماه ۱۴۰۱ مطرح کنیم، خلاء جنبش اعتصاب سیاسی سراسری به خصوص در بخش اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) می‌باشد». لذا، از اینجا است که در پاسخ به سؤال «چه باید کرد؟» باید بگوئیم، «وظیفه محوری کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط تندپیچ هولناک این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری (در چارچوب استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان

مستضعفین ایران) ترویج و تبلیغ و تهییج گروه‌های مختلف اجتماعی به خصوص اردوگاه عظیم نیروی کار (اعم از کارگری و کارمندی) در راستای سازمان‌یابی اعتصاب عمومی می‌باشد.»

پر پیداست که معنای دیگر این حرف آن است که «منحصر شدن عرصه مبارزه کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به جنبش خیابانی ورطه هولناکی است که در برابر کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی قرار دارد، زیرا هرگز توسط جنبش تک مؤلفه‌ای خیابانی نه تنها نمی‌توان به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی دست پیدا کرد، بلکه مهمتر از آن اینکه با خشونت‌گرایی تزییقی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر کنش‌گران این جنبش تک مؤلفه‌ای خیابانی، شرایط برای سرکوب آنها فراهم می‌گردد.» بدون تردید، در صورتی که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این شرایط «بتواند این ابرحرکت اعتراضی را سرکوب نماید، در فرایند پسا سرکوب مانند حرکت‌های خیزشی و جنبشی گذشته به بازسازی تمام عیار دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود خواهد پرداخت و تلاش خواهد کرد که حفره‌های عمیق دستگاه سرکوب خود را برای سرکوب حرکت‌های اعتراضی خیزشی و جنبشی بعدی ترمیم نماید.» آنچنانکه قبلاً بارها گفته‌ایم و باز هم در اینجا تکرار می‌کنیم و هرگز هم از تکرار خود خسته نمی‌شویم، «تنها و تنها و تنها در بستر پیوستن جنبش سراسری اعتصابی دینامیک با جنبش خیابانی موجود (به خصوص در عرصه اردوگاه عظیم نیروی کار اعم از کارگری و کارمندی) است که شرایط برای ورود به موقعیت انقلابی و تکوین جامعه شوراهای فراگیر و همگانی و سراسری و خودجوش و خودسازمانده با رهبری دینامیک درون‌زاد و تکوین یافته از پائین و مستقل

از حکومت و جناح‌های درونی قدرت و همچنین مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور فراهم می‌گردد؛» و البته از بعد از این مرحله است که «شرایط برای تکوین جامعه بزرگ و همگانی و سراسری شوراهای دینامیک و انتقال قدرت سه مؤلفه‌ای به صورت دموکراتیک، از بالائی‌های قدرت به پائینی‌های قدرت حاصل می‌شود.»

باز در پاسخ به سؤال «چه باید کرد؟» باید بگوئیم که از آنجائیکه ضعف عمده این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی همچنان «تأخیر و عقب افتادگی شرایط ذهنی (اعم از آگاهی‌یابی و تئوری‌سازی و گفتمان‌سازی و سازمان‌یابی و راهبری) از شرایط عینی این نبرد عظیم ضد استبدادی می‌باشد» بنابراین در این شرایط فرابحرانی جامعه بزرگ ایران، کنش‌گران جنبش پیشگامان باید در کادر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، «دیدنی روشن از اهداف و افق و مسیر حرکت و نقشه راه و تحلیل مشخص از طیف کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی جاری داشته باشند تا بتوانند به عنوان راند به گفتمان‌سازی و آگاهی‌گری و راهبری (نه رهبری) و سازمان‌یابی کنش‌گران این ابرحرکت اعتراضی ضد استبدادی به صورت کنکرت و مشخص بپردازند و بتوانند در راستای خودسازماندهی و خودپوئی و دستیابی به رهبری و آلترناتیوسازی دینامیک درون‌زاد این جنبش‌های مستقل و تکوین یافته از پائین حرکت کنند.» ☀

پایان